

12/5

12/5



# لافتی الاعلیٰ لا سیف الاذوالفقار

الحمد لله والمنه لله ویرین اولین بركت نشان زمان سعادت توانان

چکیده

قلم هدایت علم جناب خزان

قدسی القاب ضریبان شریعت غس

یوسف کفان ملت بیضا مجذوبین حضرت خیر البشر علی اس

المائة الثانية عشر المجلد على الاطلاق العلم المشتهر في الافاق مولانا المکرم

وسیدنا المفتح السید ولداری علی تقدره الله بطفه الخفی واکملی رساله نادره

روزگار و عجزه احصار المسماة بـ **والفقار** در جواب باب و از دهم

تحفه اثنا عشری حسب ایش جناب عالم نبیل و جلیل فی الدرجه الرفیعه والتمه

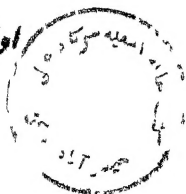
المنیة حاج الحرمین الشریفین مولوی ید شریف حسین خان صاحب

ولد ارشد جناب له سطور زمان و خلاطون ربان مولو

سید رجب علی خان صاحب بجاور

اوام الله اقبالها و زاد

اجلا لها



بعد تصحیح و مقابلہ از چند نسخه برای انتفاع انام و افادہ عوام در دسترس است

## دب مطبع مجمع البحرین لہ بیاب طبع شد

الف ۲۷	
۲۹ ف	ب

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد شبت الحق و من بل الباطل و الصلوة علی الدعاة الی سبیل النجات محمد و عترته  
 لذین حصلوا بالمناقب الفضائل سیما علی هادی المضاهی دافع شبهات المربین فائدا الکرام  
 لبررة و قاتل الکفرة البغرة ابی الائمة و سراج الامة قسید الجنة واللخی ایتة الله العظمی  
 لوصی المطلق و القائم بالحق الذی غصبرا حقه فی السقفة و الشوری امیر المؤمنین علی <sup>نصف</sup>  
 اما بعد مرآت ضمیر فیض پذیر طایبان صراط سوی تا کان جبل غی ظاهور و روشن باد که یکی از نوادر  
 سوانح که درین عصر بنظر رسیدہ اینست کہ شخصی از نمایانان تہذیب و تمدن نظر باین کہ علمای شیعه از  
 نایب الامام نوکتب مخالفین علمای ایشان را ملزم و مبہوت و متهم و محجج ساخته اند ارادہ نمود کہ تعلیل  
 شمایان از کتب اینا علمای شیعه را ملزم سازد و تفہید کہ اگر این امر ممکن بودی اسلاف مخالفین کہ برابر  
 فضل و اعلم اخلاف ایشان اندکی دہامی خود را ازین غم و غصہ خالی نمیکساختند باجملہ سبب کوتاہ بینی  
 و عدم حیا از اطلالی و نمایان در باب بصیرت شرم ناکردہ بر اثبات تصور خویش سببی نوشته و اوراتی  
 اند نامہ اعمال خود تیرہ و سیاه کردہ و بتقلید مقتدایش کلمات ضلالت سجات مشابه و مانا بکلام مہر  
 روح الشیخ المہرچ ماہی ابی التیاج حضرت رسول مطلق را از نوادہ و تہذیب و تمدن قال رب اعنی غافقا  
 طراں کہ یکبارہ بنویسند و ناچار در این روش کبار و بزرگوار کیرم کہ ما چہ جوہر کند تن بشکل ماہی



اشکال: کوزهر بر دشمن کوهه به دوست به و هر چند این مخرافات که بطور و طریقه بحقیقت مانده تواند بود  
 باشد در خور جواب داخل حاشیه است و نیز اگر کسی که بایست تحصیل ثوابات ابریه است و اوقات ثوابه را با سبقت  
 و نظرات اولو الا بصبار و قوی و رتبه نداشته باشد صرف نمودن بپایه اصلی سنت الهی که مایه این است  
 از فقه ناحیه امامیه نگاه التفات بحاشیه این مقدمات ننهد تا بدو جواب که توضیح اوقات خود را بپایه این  
 از انقض کلام مجهول الاسم و کلام عاجز آمدند هر چنانچه از مخالفین که این سخن را حاصل بر تصنیع نماید رجوع ننهد  
 کلامیه علمای امامیه نموده و سبب برود و سنن را در اندام اسلام فرمایند تا حدیق این گفتار بر او ظاهر  
 و باهر کرد و بلکه ایضاً نموده است کاشمیش رابعه النهار بر قبه حیان است که حاجت به بیان نیست  
 لبیک نوبت مطالعه مقدمات سطور و چون باین قاصری بضاعت رسید غیال آنکه جامع اباطیل و اکتایب  
 کدام مورد عام فزایش را که مصادق کسر اب فبجعه یحسبه الظان ماء حتی اذا جله له لم یجدا له  
 هست اگر کشف تلیحات و رفع غلطات آن بعمل ناید بهاء بحضور ناقصی چند از احزاب خود که بر آن  
 حقیقت مذبح حق امامیه ندارند بیان نموده بکمال حقیقت مسلک تسنن نسبت عجز و تصور بهر شیعیانی  
 نماید و در جمیع عوام ناس زبان بلاف انا خیر منه کشاید پس بحکم خیر الکلام ماقول کلما فی چند و کمال بیان  
 و اختصار برای دفع خیالات و ابیه شمار الیه بحیر تحریر و آوردن تا داخل در اوقات کمتر شود و بکمال  
 حق و باطل انمودن باشد از تفاسیل که تحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اوده بان تعلق میگرفت بنص  
 ظهور میرسد و هر گاه غرض ازین بیان محض تحصیل رضای ملک منان است و نصرت دین حضرت سید  
 جان فوضی دیگر این آن امید داری از فضل عظیم الله سبحانه و تعالی است که موجب دفع غضب این رفیق  
 و دفع جل مرکب اصحاب فساد کرد و بحق الحق و القائل بالصدق مخفی نماید که ناصیه عداوت الهیست  
 و در این هم از قول و تیرا نه شسته و بالفعل احقر العباد با بطلان هر سر بر طعن و دانسته چون کلمات  
 بنا بر صحت کمتر مندرج ساخت این جواب را بعضی از اصحاب نه و بر و داد و اندازند بر دفع آن برداشت  
 و احوال چون بعضی از ابواب آن که بیکر هم بنظر رسید و یک کمال است و در آن بود که اگر کسی که در  
 علم باطن بعد از الملقب بالخط الغلیظ باور سیده و در تحجیم و تنقیص فرقه ناحیه امامیه  
 که نامستان بکار برده اند این بنظر سید که بعضی از این الفاظ بوده و اوقبل از شروع بر طلبی که نماید  
 تا بلفظ کتاب احیاناً اگر مقتضای  
 مع کلوخ اندازد و پادشاه است به بعضی از سخنان خود آید

و شستی و خشونت باده گرسا و میزدن باشد پس باید دانست که در مونس این باب هم میگوید که شستن و میزدن  
 اخوان الشیاطین افتراد است این مظهر علی و ابن شهر آشوب بانه را می که از نقیض غریبی و شقیق حماری بیش نیست  
 و ایضا در باب تقیه میگوید در مسایله سید افراط اینها را نظر باید کرد که بادی طعی در مال و منصب بگانه نوشت  
 عزاد و اکرام در مجلس و گذشتن صاحب قبله در کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هرگز  
 هجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صحیح خطاب بر ترک هجرت چشم پوشی اغماض میکنند و در کتب  
 ایشان موجود است من جملی خلف سنی فکاغذ صلی خلف بنی چه مرتبه ناهست که نماز خود را  
 در این برای آتش بپلا و متوقع ثواب بدان نماز زیاد بر ثواب نمازها دیگر مانند اینها را معلوم شد که در حقیقت  
 بنایت است سنا عقا و اندر مدینه و بجای از خیرت دین ندارند و گلی تعصب ایشان در بدگویی و طعن و تشنیع  
 صحابه کبار صرف می شود و شقت دینی را هرگز گوارا نمی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان  
 بزاران مراتب و ایشان عزیزتر و مهم تر است از منافع عظیمه و دین و نعمت اخیار و ایضا جاسی دیگر میگوید  
 این است بیوه و سره عالمان و محققان این فرقه تابع امام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر  
 چند روایتی ضعیف است ای دیگر کسی این باب و بیوه و خاندان فتح اسد شیرازی مثل انتها جی حیض مخفی و مستور ماند و  
 نه را باور نکرد چه لطف که امام است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با مادر یا خواهر خود زن کند  
 و با پسر برادر خود و او اطه نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و فیست و اومت نماید  
 و اصلا از وی چیزی نپرسد بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز و موجب ثواب باشد این مذنب خود را از مذنب  
 باجیه و زنادقه و در ترست زیرا که غایت کار ایشان است که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن خود  
 عقاب شمرند باشد و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات  
 پیرویه در کتاب و بسیار است و غرضی باستیعاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نما  
 که چون درین ایام خجسته فرجام سبب اقتدار و رسامونین کین فضل الهی شامل حال ایشان گردید و اکثری  
 از ذاصب متصوفه برای تحصیل زخارف دنیا می و کن شیعه قدیم خاندان کاسه لسیان بنی امیه و عباسیه  
 بوده در لباس تشیع خود را زینت میدهند و شیخ خاک که برای معلا را که سبب وسیله نجات است  
 و بهرگاه گفته و ام تر ویر عوام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جرم نمایند لهذا بخاطر خاتر  
 گذشته که بطریق اجمال معنی سنی و صفوی و بعضی از خواص ایشان را که عدد قدیم خاندان ایشان

انما به اندر بیان نماید پس بدان و دلتش الله فی الدار که سنی کیست که به جناب حضرت سید المرسلین  
 علیه السلام ای بگریا اند و اعتقاد داشته باشند که او ذلیف و بهمانسیر حضرت باحقاق بوده نه بغصب عدول  
 و از حدیث او یکی اینست که سبکو بد فخر که از صاحب حضرت بنی النسا ضبط نموده حق بطرف او بوده  
 به نظر جناب حضرت میگردید که از جنین اعتقاد و کسب به باشد و راستی باید دانست که شب و روز به  
 بر این صلاه دوست داشته باشی بنی استغاثت بنام نامی علی ابن ابیطالب نشیند و بر توحید و لا اله الا الله  
 الهیست زنداناصوفی پس بنی بختامه دارند و چون اکثری را اهل ان مذاهب غرض شده اند لهذا بهین  
 بعضی اصول و فروع صوفیه که احال شجره تمام دارند و گاهی را با شیعیان که عوام شیعیان را کول میدانند  
 و گاهی بعضی صوفی وقت اظهار تسبیح نموده علم مخالفت شیعیان را می افرازند انکفا بنمایند پس باید دانست  
 که آن صوفی کسیست که قابل یوحسدت و جود باشد و حاصل این مذاهب اینست که تمام این عالم که هستین  
 و ان حق سبحانه تعالی هست و فوق اعتبار نیست گاهی خود را بصوت البلیس بنمایند و گاهی بصورت محمد  
 گاهی بصورت سک نوز گاهی بصورت انسان گاهی خدا را تشبیه می دهند بدریا و عالم را با موج  
 و گاهی خدا را کل و مخلوق را بکوره و گاهی مسجانه را بهاد و خلق را بحر و می چنانچه دریا عین موج است  
 و کل من بحر و در عین آنست همچنین خدا من خلق است و باین نمایین شعر گفته اند و میخوانند و قص  
 میکند روح و حال و حال از افغانی اند و آنرا از جمله عبادات میدانند و از جایه اشعار بزرگان اینان نیست شعر  
 امر به ان فیه حقیقت میزبد آمد که کسر از این است: انست ستمانه عیان آن ف و فون لا اله الا الله  
 و در این از جمله است به ساد حبه ام عیار از خدا به چند جوی و زمین و سما به و بهم از انجلا  
 در ذات و صفات هر که ایا باشد بیشتر هرگز نبود در نظر نفس صورت خیه و در شش یک شود و آب  
 در هر یک یکی بود و بی و بی و بی صاحب انج بدین صوفی گوید که حضرت سید شریف حدیث سره بگوید  
 مشکلی صوفی ناظره کرد و متکلم گفت که بیزارم از ان خدائی که در سگ گریه نثار کند و فی کنت بیزارم  
 از آن که در سگ آیه نثار کند و از انجا کلمات باغیرید که در حق حلاج گفته اینست و تو ذاتی و تو در  
 ان و بهت صورت بیکره و کستی به هم از ان شاعر بهتاس که کوه فاف که خدا شوش گاه و خورشید  
 گاهی دریا خوشی و از جمله آیات فرید الدین عطار اینست و بیت است به خود به چشمه پیام دارد به آتش و  
 کافه نمود انکار به خود کسر سانه به گناه که هست و خود کند باز تو به استغفار به و حق الدن که به شیب

تا کاین بوحث وجود است و در خصوص خود افضل از انبیاء است و خود را حاتم الوایا شمرده نه بنمایند  
 صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میرسد و گاهی سه معراج اطاعت و طاعت میراند و بی کمال  
 معراج که دشمن خاندان اهل بیت اطهار بود و بدینکه کارگزاران خود را یکی نمیداد که ایشان را با این سرشت  
 به طرف سازند و اینجا گفت کار وزارت تابعه طایفه باطن است و غایب الی کاینکه از سر کرده بانی است  
 و تسنن است گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است شیخ عبد الله بن جبریل که در کتب معتبره است و نهینه  
 الطالین گفته که روز عاشوره عید باید کرد و پنهان از باحث وفات ابی بکر که افضل از اوست و در این  
 دو شب به طرف نشستن پس بابت وفات امام حسین عید ماثوره معروف نموده اند و در منیه گفته که  
 خلیفه حق بوده بالجمله امثال این کلمات مخرجه بسیار است که ذکر آن در حین تطویل کلام است و در کتاب  
 استیقا تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است اما بدینکه در حدیث که از کتاب بهیه دین  
 در مذمت آنها وارد شده است کفای نماید از آن جمله حدیثی است که روایت کرده آن شیخ عیسی بن ابی  
 علی که قال لیس علی علیه السلام لا تقوم الساعة حتی ینزع قوم من اسمی اسمهم الصوفیه لیسوا  
 بامتی و انهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار هم اهل النار حاصل نموده و اینک نیز  
 ازینکه قیامت قائم شود جماعتی در امت من هم خواهند بود که اسم آنها منی خواهد بود و آنها  
 و حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدینکه کفار اند و از این جهت در این  
 حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اربیل از امام علی بن محمد المادعی در حدیث  
 طولانی که فرمود در الصوفیه کلامهم من مخالفیسا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و انهم  
 الا نصاری و مجوس هذا الکلامه الی اخر الحدیث حاصل مضمون آنکه بنابر امام علی بنی  
 فرمودند صوفی تمام آنها خواه اهل طریقت باشند خواه تسبیح مخالف طریقت ما با بیستند و طریقت  
 آنها غیر طریقت ما است چه آنها خدا را عین سکه خود میدانند و آنچه آن را حق تلقی کرده اند  
 پسند دارند بلکه از راه باطن میگردانند و میسوزانند آنها را گویا بر روی آتش بر سر آید و از این جهت  
 این است که امام علیه السلام در حدیثی فرمود انهم یهود و انهم مجوس و انهم نصاری و انهم صوفیاء  
 لا یقولون بالصوفیة الا لیلحة و لا یصلحون الا لیلحة او لیلحة حاصلة لیکه بنابر امام رضا  
 فرمودند که هیچکس نمیدانست که اینها را چه میگویند و چه میگویند و چه میگویند و چه میگویند

باجل حماقت و ايتصار و ايت كرويهت از حضرت صادق قال رجل من اصحابنا الصادق  
 جعفر بن محمد عليه السلام قد ظهر في هذا الزمان قوم يعال لهم الصوفية فالتقول فيهم فقال نعم  
 بعدا متافهين مال اليهم فهو منهم و يحشرون معهم و سيكون اقارب عيون حبا و يميلون اليهم  
 و بدت يهون بهم و يلقبون اذهم و يلقبهم و يا ولون او الهما الا من مال اليهم فليس منا  
 و الا منه هم براء و من انكرهم و مرد عليهم كان كهم جاهلا الكفار بين بدعي رسول الله  
 حاصل ان شخص من جناب حضرت صادق عرض لعمدة قومي يعني ان بهم سيده انك انما و در ما بصوفية  
 شما و باب اينها چه يضر انك جناب صادق فرمودند بر ستمك اينها دشمنان بالبيت اند پس بكم عيت  
 مايد بطرف آنها او هم از جمله آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد ز دوست كه قومي بهم خواهند رسيد  
 و عوامي و سني ما كنند و با وجود اين بخت بطرف صوفيه نماند و در لباس و كفار با آنها خود را متبهره  
 و خود را لقب بلفب صوفيه فيان كنند و اقوال آنها كه عين كفر و زندقه است تاويل نماند پس آنها نيستند از انما  
 بيزاريم بكم بكم آنها انكار نمايد و در انكار انكار و ثواب و مثل ثواب كسي است كه همراه رسول الله جهاد كرده باشد  
 و از جمله حديثي است كه روايت كرده اين حمزه و سید مرتضى از شيخ فريد بن محمد بن الحسين بن الخطاب  
 نه قال كنت مع الهادي علي بن محمد في مسجد النبي في المدينة فانا جماعة من اصحابه  
 بينهم ابو هاشم الجعفري وكان جلا بلغا و كانت له منزلة عظيمة عندنا ثم دخل المسجد  
 جماعة من الصوفية و جلسوا في جانبه مستدبري ناحية و اخذوا بالتلهيل فقال لا اله الا الله  
 لي هو كلام الخدام عن فانهم خلفاء الشياطين و خربوا قواعد الدين يزهون و كراحت  
 لاجسام و يتعبدون لنصب لانا نعم يتجوعون عمر احتى يذبحوا لليكاف حمر الا يملون  
 لا نغفر للناس ولا يهللن العناء الاملاء العساء و اختلاس قلب الدفاس يتكلمون  
 للناس باملايهم في الحرب بطل غرهم بادلاهم سر في الحب و مرادهم الوقف و التصلة  
 و اذكارهم التزتم و انتغية فلا بينه ممر الى السفها ولا يعتقدون الحقاء فمن ذهب  
 الى زيارة احد منهم حيا او ميتا فكم اذ ذهب الى زيارة الشيطان و عمادة الاوتان  
 و من اعان احد منهم فكم اذ اعان بينا و معاوية و اباسميان فقال جل بر صبيبه  
 و ان كان مذنبا و محتوقا قال فظرو عليه شبه المغضب قال جع ذا عندك من اعتراف

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱









[illegible]

لازم نیست و هر چند این مقدمه بدیهی است لیکن برای دفع مکار و بد و وجوئیت توان کرد و اول آنکه ملام احمد فیج  
واخطا صاحب ابواب الجمان که خیلی از معتبران فرقه اثنا عشر است مقصود است بان که در میان دو مؤمن  
برای امور دنیوی مخالفت ممکن است و حال آنکه محبت ایمان هر یک محبت دیگری را در دووم نکند با عقدا و شیعا اثنا عشر  
فیما بین و محمد بن شمس الدین بابویه و سید مرتضی علم الهدی و بعضی مسایل فقهیه یا تصحیح روایات مرویه مثل خبر  
یثاق و غیره مخالفت متحقق است با هم بجهت اتحاد مذہب محبت یکدیگر و از هر پس مخالفت اعم باشد از عداوت  
پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد اگر سی جائیکه عداوت باشد ناچار مخالفت ختم بود  
انتهی کلام المخالف قول حاصل این مقدمه چنانچه پوشیده نیست این است که به گاه در معنی مخالفت عداوت  
مغایره متحقق است پس آنچه میان اصحاب تشنه و عاقلان و اولیای امینا و مبایع حضرت امیر المؤمنین است  
و مشاجرات واقع شده از قبیل مخالفت است نه از باب عداوت و چون مجادلات با ایمان جمع میتوان شد مخالفت  
مستوره موجب سلب ایمان اصحاب تشنه و نظر اهل حق خواهد بود پس مستحق لعن نباشند و به گاه که این دانستی پس آنکه  
با وجود محل مناقشه بودن هر یکی از این مقدمات مسطوره بوجه عدید که تفصیل آن موجب تطویل کلام است  
وارد می شود اینک انهمه سعی لطایل قوقتی مفید می افتاد که نشان از اصحاب تشنه و احزاب اهل بیت و یک  
امامی منجمه بود در اتحاد معنی مخالفت و عداوت و دانستی که هر یک از اینها تبار از اصحاب تشنه مخالفت بود  
هر یک از اصول مقدمه مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت است یا نباشد خواه مختلف عداوت و بر آن تجویز  
مخالفت میان دو مؤمن که از جمله امت و رعایا باشند لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و بنی و بنی  
میان رحمت و وصی و صحیح است همان البته که مخالفت رحمت بانی و امام تحت و کائنات رحمت با رحمت حاصل آنکه  
قیاس کلی از قیاس اعلی صغیر شیع و اقل است و ظاهر آنست که اجماع است از قیاس شیع هم که این معنی ظاهر  
نیست چه جای غیاب مصرع در کفر هم ثابت نه زمار را سوگن آری فطره مخالفت خایفه ثانی که نسبت قبول  
بنی ایوتی بدو ادوات و قریب اس واقع شد و چنین در مواضع بسیار چنانچه اهل تسنن بان اظهار نمایند این را بنابر  
اصول اهل تسنن تصحیح میتوان نمود لیکن درین صورت نکت عجمی خواهد بود که در عنوان باب لایزال است  
و از این بخاطر و بهر بدگشت که آنچه از کتاب ابواب الجمان ملاحظه فرماید و از غیر این که در میان جماعت  
و مدبرین خبر و افتخار نمایند باین که با هم مثل شیعیان آن کتاب ایشان را حجاج بن یسار و پیغمبر می شناسند  
در صورت نظره آن است که مبادا کسی از حاضرین مجلس شاه صاحب مقطن شده مثل جواب انسانی روضه



ایست چنانکه در خبر طویل در جات ایمان بر اویت کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گذشت خواص است بالاجماع  
 سه فرقه اند اهل بیت یعنی اولاد پیغمبر و اقرار بیا و از واج طهارت و اصحاب خاص از ثواباتی که ما بر او انصار استقامت  
 است که در طرف مقابل تناسبی با خود داشته باشند مثلاً احادیثی که می رسد که خواص است بمعنی پیش آیند که خواص یک  
 پیش آمده اند به دلیل شرعی بسیار که بجملة آنها حدیث مشهور است اللهم الله فی صحابی لا یختلوا و هم غرض اص  
 بعد از آن خود و از انجمله آنچه در حق اهل بیت و انصار آمده است که اقبلوا عن محسنهم و تجاوزوا عن متهمهم  
 و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است و از انجمله اهل بیت و آنحضرت فرموده است که ان امرکن مما یهتفی  
 من بعدکون یصبر علیکم الا الصابرون یعنی بر طاعت و فرمان بر واری شما صبر نخواهند کرد و چون  
 تعظیم شما مراعات نخواهند کرد مگر کسانی که صبر کامل دارند و بدلائل عرفی پیشمار از انجمله آنکه اولاد را با اولاد  
 هرگز ان معامله درست نیست که فیما بین خود با امثال خود از گرفت و گیر طعن و تشنیع توان کرد با وجود تحقیق  
 ان برای شان نیز و از انجمله آن که در هر دولت جماعه میباشد خواص ان دولت مثل شاهزادگان و یکمات و وزرا  
 و امرای کبار که باعث نشود نمایان دولت و ابتدای موجب بشود ان دولت و در انجا سبک و ندو بی قدری قتلش آنها  
 ان دولت قائم شده و صورت گرفته و حتی خدمت سابقه و قدم رابطه آنها بر هیچ مستفیدان دولت ثابت است و جماعه  
 میباشد نوآمده و خوشه چینان دولت پس معامله که ان جماعه نوآمده با هم یکسانند اگر با پادشاهان و بزرگان  
 و وزرا و امرای میان دارند بلا شبهه مطعون و در وجه حاجت و کثرت میگردند اگر معامله خود را قیاس کنند با معامله  
 که خواص ان دولت با هم دارند از گرفت و گیر و انکار و عتاب مخالفت و دشواری بلکه احیاناً فوت بیت بجهت قضا  
 بر آنها را بهر سبب و بلا شبهه و جمیع مردم ادب و خوف ان دولت باشند و از انجمله آنکه اگر شخصی از ان دولت  
 از اشرف آن کند که او را شخصی دیگر از اشرف کرد و دست و پاهای او را بکشد و او را بکشد و او را بکشد و او را بکشد  
 سعه و رنج باشد و او را سبب و عذر باین و گویند که قوی خود شناختی را نمیده سعه که با ان قوی خود را سبب  
 انشی کلام الخالف قول هر چند نظریه طویل اما طویل که عدلی سفیان بن عیینه بکار برده و قابل  
 که با مردم از خویشان از انجمله ده شود و لیکن بنا بر جوی که در صدر ان چیز دیگر است و جمعی از قبایح  
 ان انگارش می نماید قوله پس اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس یعنی بی و میسر می باشد و قول مقدم  
 بدو و جاول آنکه اگر در انجا از جمیع مورد مصاحبت و جو بیت پس اصله برای خلفای امده شاهان است  
 چه فایده نسبت محال ایشان قوی باید میشود و که مستحرج عداوت و بی و میسر است و بی و میسر

باشد این اتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود هم تصریح بان خواهد نمود و قول حق تعالی المومن  
 والمومنات بعضهم اولیاء بعضی هر چند در صورت سب و کفر اما حفظه امر بولایت و دوستی است موافق  
 باهدیکه اعم ازین که در امور دنیوی باشد یا اخروی آیه و لا تکلوا کمال الذین تفرقوا و اختلفوا نیز دلالت تمام  
 برین مرام دارد و بنا بر جمیع جماعت که از قبل شایع تقریر یافته عمده مصححتان اختلاف و اتحاد است لیرا  
 آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب حمایت نمود و محبت مسطور است موجب بطل کلام است  
 بالجمله عداوت با مومن اشتق هر گاه خلاف حق باشد مومن است و ناروا و اصرار بران موجب فسق است  
 و خروج از عدالت بلکه بمقتضا لا یفتقر رجلان علی الجحیم الا استوجب احدهما اللباسة  
 و اللعنة بیاشارن سختی لعن مورد طعن میشود لایتما هر گاه عداوت با جنائی کنند که در شان انجناح و  
 وارد شده با علی مع الحق و الحق مع علی و یا علی لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا کافر  
 او منافق و یا علی مرقاتک فقد قاتلنی و مر ابغضک فقد ابغضک ثالث معی کفشی و طبتک  
 من جلتی و انت وصی خلیفتی علی امتی دوستی و بمصدق کریم قل لا اسالکم علیه اجول  
 الا المودة فی القربی واجب عینی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیا موافق روایت صحیح  
 بخاری غیر فرموده باشد که فاطمة بضعه منی من اذا ما فقدوا فی خصوصاً در صورتی که آن معصومه  
 بترتبه اذیت رسا از خصم کت قصه حرقیت غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه  
 فرمود و کلام نکند تا اینکه ذات نمون تفصیل این اجمال حواله بکتب مطبوعه جانبدار است العاقل تکفیه الانشا  
 دوم آن که جماع محبت عداوت مختلفه جنس را که ببدل جبر و رسد و اثبات آن شدی نهیب تسبیح را  
 ضایع و فاسد کرده فی تفصیل این اجمال را که اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند از عمده  
 عائشه پیشمارند این که جناب مالت ماب نسبت بان مادر هیران که باعث قتل چندین هزار از فرزندان  
 کردید نظر باین که صغیر السن بوده و مکره بشرف عزاجت انخست فایز شده و فرط محبت و شند و او را  
 حمیه میگفتند و بعضی دیگر نه جات بخت خوشه و محی حضرت رسول خدا شب بخت خود را بعاشه  
 بخشید و بودند پس ضمیمه یکم با مسکن اجتماع محبت و عداوت مختلفه بحدی که وی این همه سعی و  
 نمود را ببا دوی نیز که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود تفاوت جنس در خلقت اجتماع عداوت  
 و حضرت خاتم الانبیا و من نوح و لوط با ایشان اتفاق افتاد و همچنین اجتماع محبت و نیوی با عداوت

دینی نظر باختلاف بعض میان انبیاء و ازواج ایشان بوقوع آمده و همل هذا الاصل است و در این باب  
 قلیلا و اباب کثیرا فاما ما کنت بها عندنا لصدا قوله بهیچ قولی در میان این دو حدیث  
 اقول ظاهر اسلک طریق اعوجاج بسا که مسلک استدلال بلبیت ندارد و چه به انوائی رسالت و بهیچ  
 با هم میکنند و ایه ثانیه بر این که خدای عزوجل خائنین و ظالمین را دوست نمیدارد و بهیچ قولی اثبات رسالت  
 و عدالت شخص واحد است نسبت به شخص واحد و این معنی نظر بخبر این حدیث حاصل نمیشود و در این باب  
 قوله ما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عدالت دینی میکند اقول کاش باند و پیروان دوستی  
 نبی و وصی نسبت به اصحاب ثلثه و عاشره و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالا جماع سه فرقه اند از اهل  
 معلوم است که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مراد شش از خواص امت است نسبت به غیر است پس باید انوار  
 و غیره از این اعظم خواص باشند و اگر مطلوبش از خواص مقرران کاه الهی حضرت رسالت پناه آورده اند و گفته اند  
 که در خواصی اجاعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عاشره و حفصه کنی کند که امام جماع است اگر مقصودش این  
 اجاع اهل تسنن است حالش نظیر اجاع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بان میخواهد احتجاج بشیعیان باشد  
 و حال آنکه در بزور امر عهد نموده که غیر از اصول مقرر در شیعه امامیه اصلا قولی نیست و او را غلبه بر امامیه  
 حدوث که حادث ایشان است اختلاف از اسلاف یا گرفته اند و محل اختلاف نیست و اگر منظورش اجاع اهل  
 بحیثی که امامیه نیز در داخل اند پس برای بیاطال سخنش باید این آیه را بخوانیم که کالذین اذله علی انکنا  
 زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیر هم از خواص امت نمیدانند چه جای آنکه از خواص امت نباشند و او را امامیه  
 غیره است اقول از کلام ایشان معلوم می شود که اگر اسبجین هم رسول خدا بود پس او نیز از سنیان و سنیان  
 ابو بکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد و قوله غلامه آنها مدعی است شریف ائمه است اقول این  
 غیره که در هر اصحابان صحابه که بنابر روایات بخاری و غیره که حاصل نمیشود بعضی از این است که  
 و بهیچ قولی اصحاب پیغمبر را چند کس را بجا نمی آورند و چون اخفیت خویش را بخواص  
 اصحاب بدانند که جواب بعضی از قدس خواص اینند رسانید که اینها مترشدند و رجعت تقریبی دارند و اصل آن  
 باشد اگر داخل نباشند دلیل نا تمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیاء از اهل کبریا باشد و این  
 ضروری است پس اسلام است منع فرماید قوله و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است اقول آیه و حدیث  
 رسالت زیاده برین ندارد که مناقحت با ایشان حرام است نه این که اگر اینها را بکفر نامید اطلاق با دیگران



[illegible]

بمولد ازادیت رسانیدن بخوش فرموده باشد و چنین خستری با بقیه فرزند موصوف را دیده باشد از آن  
 قرآن السعدین قطبین فلک عابد و جلال بهم رسیده باشد که قابع و لیسمه دنیا بابت آن بادشاه باشد و تاحین وفات  
 در باره نامبر با رعایا وصیت نیکو و رعایت حرمت ظاهری باطنی فرماید و سپس که آن بادشاه از جهان بجا  
 انتقال نماید بعضی از نوآمده ها و ملازمان او نمک سحر نموده جسم مطهر آن بادشاه را در میان دوست و دشمن  
 بی غسل و کفن و دفن گذارند و فرصت انعمیت دانسته بطریق تغلب و غصب بجای آن بادشاه نشینند و آن فرزند  
 اگر اعیان را رسد بگو کرده برای اطاعت خود بحضور عوام بکشند و از و بجزیریت گیرند و وظیفه مقررگی در حال  
 حیات آن بادشاه پیاره جگر خود عطا فرموده باشد بظلم و ستم اشرار نمایند و انکسار بران نکرده اراده بکن  
 و و لثامان بادشاه نمایند و در صحنی که آن فرزند از جهمند یعنی و لیسمه شش و ان بضعه و دو ریخته اش که از فرط  
 خوراک کب آنها ساخته باشد و لیسر خوراک آنها کرده باشد و جبریل این محمد جنبان آن دوری خانه باشد  
 و غیر آن از فضایل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و ازلان بادشاه نقل نموده اند و شایسته  
 باشند بلکه اصح آنست که حرق هم بفعل آمد پس شک نیست که در بنده دیرت واجب لازم و فرض مستقیمست بر هر  
 و شریف که از خوان الوان نعمت آن بادشاه بنیض بهره نصیب یافته باشد که از آن نوآمده های مکار و از آن ملک  
 بحرمان عذر تبرا نماید و بیزاری حویدا فردا افضل خدا و زمره انصار و حواریان آن بادشاه روز جزا مشهور  
 شود و انبساط و انعام آن عالم پناه بخشی کامل حاصل نماید و ذلک بپانفوز العظیم و ثواب و جزا بدوین بهتر  
 از اعدای خدا حاصل نمی شود قال الناصب علیه صلوات الله علیه مقدم به دوم مدادی که مومنین با با هم  
 بهجت و بنا واقع شود محل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون مراعات رتبه باشد اقیع و شیعست  
 و معنی مراعات رتبه آنست که بهر دو از خواص استند و یا بهر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه بهر  
 با خاصی در افتد و با وی آن کند که با هم جنس خود میگردد و خواص امت و صدر اول سه کرده بود همچنان  
 و از واج و اهلیت بهر قرون با بعد نیز سه کرده اند عل و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا پیشین  
 و دو دعوی بهم رسیده که آن محل ایمانیت دوم آن که مذموم و قبیح است برای ثبات این بهر دو دعوی  
 یک روایت از کافی کلینی فحسیت ملا محمد رفیع و اعط قصه آنرو کی حضرت عیسی علیه السلام بر روایت صفوان  
 جمال از کافی آورده و در آخر گفته که حضرت ابو عبید الله بن جهم که از گفتگو کیش گشت خود و بنی اعمیه  
 ابن مسیح فقه و صلح کردند و نیز از کافی نقل نموده که لا یفتخر رجلا من علی المهران الا اسو حاکما



حدهما الذی اللعنة و ربما استحق ذلك كلاهما قال الراوی هو مغتصب مجتول  
 فذالک هذا الظالم فبال المظلوم قال لانه لا يدعوا لک الا الصلح ولا يتعاسل له  
 پس معلوم شد که این قسم از رویه در میان خواص امت بوقوع آمد و معاذا الله که خصل ایمان کسی از طریق  
 بوده با و نیز معلوم شد که این قسم از رویه هم مذموم و قبیح است زود تدارکش باید کرد و دیگر شاهد وقوع آن در  
 در خواص امت بحکم بشریت با و نصف مساوات درجه مرتبه قصه و شبهه حضرت اسیر با تو نیست و در میان  
 انجناب حضرت سیدة النساء محقق گشته و این قصه را نیز ملا محمد رفیع آورده و باقی مضامین به بیت حواله نموده  
 انتی کلامه قوله در مقدمه سیدم عداوتی که موئیدین با هم بجهت دنیا واقع شود و انحراف قول مفسود و اواز  
 چنانچه ظاهر است اینست که میان اصحاب ثلثه و احزاب ایشان میان جناب امیر المؤمنین و دیگر الهیبت  
 رسالت که عداوت بود و موجب الایمان هیچ یک نمیتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب آنها نیز یک  
 امامیه است حق لعن نباشند فلورده علیه حیثین ضرر و من الحکام و حدوف من السلام او انکه  
 مستلزم نتیجه مسطور و از مقدمه مذبوره موقوفست بر اینکه بنا بر اصول شیعیه با ثبات رسالت که اصحاب حق  
 از اول امر مومن بوده اند و این از جمله محتضات و محالاتست چه علمای ایتان بدلیل بیار و اخبار پیشمار  
 افر و نفاق پیشوایان شمار آور کتب خود با ثبات رسانیده اند و هر گاه حقیقت حال چنین باشد پس کلامم  
 از محل اعتبار ساقط باشد و ما را بعد از این دیگر احتیاج گفتگو و مؤنت دفع حرفهای باقی نمیداریم لیکن مقتضا  
 الحق بعلو و لا یعلی بجهت مزید تفسیح مخالفین و انما بفضل و افتداری این مذهب حق گفته میشود که ما محمد الله  
 میتوانیم که از کتب اصول قوی و جوهره کثیر و با ثبات رسانیم که ایماه تواز ایمان بهره میشوند و در حقیقت مرز مرز  
 منافقین پیش خدا و رسول و محسوب بودند و تفصیل این وجوه چون موجب تطویل کلام میشود و این خلاف  
 آنست که ما الله اعلم ان خود ایمان را با قرب طرق بعضی تقصیسات متذکره که مفاد ان تسلیم عداوت  
 شان است با علی ابن ابیطالب نفاق ان منافقان با ثبات میرسانیم بحول شرف و قوت پس سیکویم که اگر علی علیه السلام  
 درستیاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود که یا علی دوست منیدار  
 ترا که مومنی و دشمنی میدارد و ترا که منافقی حضرت امام المومنین خود فرمود که خدا سوگند که عمر کرد و پیغمبر را  
 من که دوست میدارد و ترا که مومنی و دشمنی نمیدارد و یا که منافقی در حضرت رسول فرمود که یا علی را  
 دوست دارد و نفس را دوست داشته است و هر که علی آری آنرا نمیدانم و آنرا که دوست دارد و هر که را دوست

تحقیق خدا را از کرده است و از جابر روایت کرده است که ای شایسته مناظران را در زمان حضرت خلیفه  
 اکبر بنیض علی ابن ابیطالب از نقل ابن عبدل و صحیح فردی از ابی و جابر روایت کرده است که گفت ما که  
 انصار مناظران می شناختیم بنیض علی ابن ابی طالب و ایضا صحیح علم و زید می شناسی و اینست  
 که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدا که دانه را شکافت و گیاه را راز و پانید و خلاص را فرایه  
 که عهد کردی ای بسوی من که دوست منیدار و نزاکت مومنی و دشمن منیدار و نزاکت منافقی و امثال ابن بسید  
 اگر خوف طلال استعنان بخود و مطلب خبیثی میداشت اضعاف آن بیان میشد یک چنین راجه حاجت بسیار  
 نمیدانیم کونم بچو صبا کی مخالف را بدو رسد و که چنین بحر و خوار را بتلاطم و حرکت آورده که یکم آن  
 چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کائنات شان خراب میشود گویا کجوش این نرسیده و  
 ای کس حضرت سحر بخولا که تست و عرض خم و میبری رحمت میباری از همه محروم تر خفاش بود که کو عدد  
 آفتاب طیش بود که می تواند در مصافش زخم خورد که فی نفرین بایدش مجبور کرد و دشمنی گیری بحد خویش گیر  
 تا بود و مکن که کردانی اشیر قطره با قلمم چو استیغره کند ابداست و ریش خود بر میکند با جمله عداوت امیر المومنین  
 نه مثل عداوت سایر ناست بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد  
 پس این مقدمه بود که دران عداوت مومنین را ذکر نموده می برایتو غیر از نتیجه مذمت و دشیمانی فخره نمی شنود  
 آنکه سلیمان که از اول امایه نوموس بود ند لیکن چون مقتضای قوه تعقل است که استلزام علیها اجزا الا المودة  
 فی القربى و ما وی الخ و از می عن ابی فر قال قال رسول الله من فاصب علیا یا ای الا لاقته بعدی  
 فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و انصاع عن اوبیه بر حید قال سمعت الله يقول اعلموا انی  
 من جات و به بعضک مات یهودیا و نصرانیا و خودک مال صرا لا صورا کمثونه و علی  
 سالنامه علم ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسامع نمودی که اینها عداوت با اهل بیت است  
 اشک بسیار از ایمان خارج شوند زیرا که با اتفاق اهل اسلام منکر ضروری من مثل نماز و میوه روز و ماه و  
 کافرت که حسب ظاهر اقرار رسد و تبیین نماید سیوم الله سلیمان که عداوت اهل بیت هرگاه بخت اسود نبوی  
 باشد و وجب کفر می شود لیکن عداوت ایامه بود که با جناب امیر المومنین متفق بود و تعقل می کنی از اصول اهل  
 امامت باشد و پشت و معلومت که حمل با مقتضی نیست که آدمی کافر میوه و اینجاست که عداوت ازین عم  
 طوق علی الحجاج بابا لبلا لبنا یح بعد الملك کی کابینت بل اللله بلا امام لا اله الا الله

دری عن النبی انه قال سمعت ولا امام له مات مینه جاهلیة وابعه الله به لایة واما  
ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله يقول من خلع بدلا صراطا لیس فی الله به  
ولا حجة له وسمعت ولا یموت فی عقه بیعة مات مینه جاهلیة الرویة الثانیة فی  
مسلم وادنی مسطورة فی شرح الفیح البلاغة لابن ابي الحداد المعنوی ان اظهر ان شمس  
کودیده خفاش طبعان ازان کور باشد اما آنچه عاده ذکر خواص است نموده پس در بیانته غیر ازال  
چنین فرخه فانت هر چند قباحتان نزدیک بخردان بدرک نشود لیکن پیش و آشنی بسیار مسکه  
و قبح است و همداختهم حقیقت امر این افسانه در رد مقدمه ثانیه تکشف کرد بر باطله خواص است  
بنزدیک طایفه فیه کتب زیور علم و فهم است اندک سانی میتواند بود که باعث اصلاح و تقوی فرمایند  
و کمال متصف باشد که عید حبشیه با و نامی در ذیل طبع کسیست که به سبب مصیبت و ناذمانی و عدوان  
از آیه و قرآن فی بوسنک مژده مستحق نیست عذاب نکال ابدی باقتضای انصاف و اهل انصاف  
یشود با بجا است بدعت و امور تنکیر به دلایل آنچه در صحاح مخالفین باشد و متعدد و حباران  
مسطورة قال الذی لبودن علی الحوض رجال من صحابه خفی اذا را یتهم و رفعو الی رسول  
اخذوا فلا قولی ای رب یا حی یا قیوم فلیقلن لک لاندک ما احد ثوابه من ربه باشد  
در جنت تا قرنی که رفته باشد کو حیر و اصحاب ثابته باشد اما آنچه در سنده خود روایت متضمن تکریمی جناب  
ابی عبد الله رعب اسد بن الحسن با ذکر فو پس به وجه احتجاج را نشانه بدین که جناب با دوق نزدیک طایفه  
محقق و موم بود و ائمه اهل جمع و وجه واجب پس تقدیر حجت خبر واحد خطا از تبیل عبد الله در این است  
و شک نیست که از این آیه در کتب اقدم وفات بقول میکشید و جناب صادق از تقصیر در نیکی شنیده  
دال اهل خل سایر است با خطابیه مصومین میبود لیکن بحمد الله که تفصل این امام بر حق بود و شامل حال  
گردید که از این جمیع هم که نجات بخشید علاوه بر این مقام مجاهد میتوان گفت که در آنجا هستی که در دنیا  
در باب ثبات نبود بلکه از قبیل عداوت بود و حال آنکه در میان قوم و غیره اولی از این انصاف است  
از این حسرت و انصاف میتوان نیست که شاید صلحت تعارض نه خیب اس باشد در باب محبت در آن  
که میان دو منبر واقع شود اما حکایه است که در این باب که فرموده پس جویند و در آن  
پیش اهل منسوب حق مصوم بودند بر فقه بر حقیقت روایت و عدم حمیته را در این موافق

ایضا الفین بنیواند بود که محض این اظهار جلالت قدر امیر المؤمنین و در نزد او قرب آنحضرت نزد کتب  
 و رسول خدا باشد چه حکایت تفسیر است که جبرئیل مجرب این ماجرا از پیش بر جبرئیل نازل گردید و در  
 حضرت عائشه فرمود که در آن شب واجب گشت و رفع طلال اضطراب و استیجاب سید المرسلین و دیدگاه  
 میتوان شد که این وید او مثل خاصه در ملک باشد پیش و او را تا و گیران شد نه شود که چنین شایسته بر این  
 به جهت اضطراب جبرئیل طلال بنوعی ایستاد پس دانی بر که الهی که حق نام است بکنند و است  
 فاطمه را بر و در شب گفته باشند و آن دو معصوم پیش خدا و رسول خاصه او باشد علاوه اینکه و آن  
 ایشان پنجده واضح نوید گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عائشه محبت و دوستی  
 بر تیره که فوت بطایفه و بلکه درین سببه معتمد اعتقاد مسلم عالم است که میباید است یکدیگر و بزرگوار  
 معاونت است که جناب امیر و جناب فاطمه دست یکدیگر میزد پس حال این طلال با بر تیره فوت  
 بر طلال بود که با حاشیه بطوریه و است قیاس باید نمود و بعد از آن و ظلم و تعدی که آنحضرت  
 نفس بر این رسول تعظیم بوقوع آن قال ان صاحب علیا علیه السلام چهارم در عداوت و تعلق  
 و بی بر کثرت پس هرگاه کافر دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت نبی پس قهرانی گفت است  
 اشرار الله علیه ایجاب اشتراك الحكم قوله تعالی لا یجد قوما یؤمنون بالله و الاکثر و اشد  
 من حاله الله و سرعوله و لو كانوا اباء و هم و ابنا و هم و اخوانهم و عتیه و غیره و آرد  
 یا ایها الذین امنوا لا تحزنوا لیهود و النصارى و ایما بعضی را اولیاء الله و بعضی را  
 توالیه و مکوفانه منیران الله که میباید انهم الظالمین و قوله تعالی لا یجد قوما یؤمنون  
 الکافین اولیاء مردون المؤمنین من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء و از این اول  
 مستفاد شد که اگر مسلمان با کافر اسباب محبت و بنویش پدری و پسر می برادر می خویشاوند  
 و دوستی تحققی باشد این همه را با وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و عداوت بر کفر باید  
 و در آن محبت و بنی بر ایمان است پس جمیع اهل ایمان را خواهر و برادر و بن و خواهر و بن و بن و بن  
 ایمان است بر آنکه علت و موجب محبت که ایمان است و هر چه در عداوت است عداوت است  
 موجب جود الحكم قوله تعالی و المؤمنات بعضهن اولیاء بعض و از قواعد مقرر شد  
 محبة الشیخ حبيب المحب و محبوبه و حق تعالی جمیع مؤمنین است و محبت او تقاضای هر یک

و بعضی را



نموده است خلیفه ثانی گفت که من نمیگویم مگر آنچه در تورات بود این صفات تو این را گفت و شروع و خواندن  
نمود و جناب خاتم الانبیاء در حالت خنجر نشینی و در پیش شخصی از افضا گرفت که دایمی تو منی بینی که جناب انحضرت بجهت  
شدت بر تو غضبناک اندیشم گفت که بنام سیرم بخدا از غضب و غضب رسول صلی الله علیه و آله و سلم او  
نمود نشنید من مگر آنچه در تورات بود از انبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر می بینی نده بیو و تو غیبت  
میش او می رفتی بر این کافر شدی پس این بیو شد ام و تو هم نشود که این وایت چون از کتاب الهی  
سلب گشت نزد یسایل قسطنطین پیدا شدند گفته بود این است آنچه در شکوته ایشان ستور شده است  
حین اناه عمر فعال انانصع احادیث مرید بود بحسب افتدای ان کتب بعضها فقال امه و کون  
نقد کما تروکت الیه و داند عمل یعنی شما ایضا اضطراب و تحیر دارید در دین مالفه جشتم که بر  
یضا انفسه و لو کان موسی حبا ما وسعه الا انبای را ا احمد و البیهقی فی شعب الایمان  
درهم در ان کتاب بنی برج ستانیم این الخطاب الی رسول الله بنصفه من البوریت فقال  
أرسول الله هذه نصیحة من التوریت فسکت فجعل یقرأ وجه رسول الله معبر فقال  
بویکو نکتیک الشواکل اما توبی ما بوجه رسول الله فقطر عمر الی وجه رسول الله فقال  
اعوذ بالله من غضب الله و غضب سوله رضینا بأ الله ربنا محمد نبیا فقال رسول الله  
والذی یفسر محمد بسلامه لو بدالکم موسی فانبعقوه باجملة چنانچه این مردی خرد و موجب شرمکام و با شیعیان  
شده روح خلیفه ثانی ثالث را تا به سانس و تعالی بجز این عمل زود او را با صاحب نامه ملحق سازد تا صاحب نامه  
با شامه امیر و سناپ سانس را به فعل حلال را انکلا الذین اغوینا اغویناهم کما عونا فلو اننا انما  
ما کانوا بانا بعد ان از وجه انچه از انچه واضح شد که از او کلامه رسول گفتند کان از دلوای فوله تعالی اخذ  
المؤمنون الکافرین اولهاء صریحین از المومنین که ذکر سانسند ایضا یا ان اویند اما قوله و الایله صل  
یشو له کرسیمان ما کفر سب سانس بهیوی مثل پیر می پیر می باشد را فطاعتها را بداند استخاق قول  
امر جنس است و اگر فیروز است سانس است که چیزی که از سانس خلیفه بود که جامع مرن بود نصیحه  
و دیده که رسول مولکس بشر تو حق را سانس است و با وجود طاعت با به است سانس را مام تو از تو جان  
ماکی نسبت قوله پس حجت ان را بر او طبع باشند و عاده عاصی حجت داشتن چه سبب اما حجت است اخ  
اقوال سانس است که سانس است سانس است سانس است سانس است سانس است سانس است سانس است سانس است سانس است

باشند و خصم فک بظلم و عدوان و خصم حق خلافت امیر مومنان بدون عیار یا سرخو یک چندی نماند و فوت شده و اگر  
فقیر بهر سبب و اخراج با فوران مدینه طیده فرستادن آن مظلوم بر بده و زدن عبد الله بن سعود را و مویه کینه  
بست نماز کردنش بر باد و مویه دیگر برای ندان و محض بر تبه که دوستان پهلوان او را کشت و آن مظلوم سه روز بعد از  
رحلت کرد و هنگام درست جناب ایشان نسبت به جناب حضرات مذکورین در دما صاحبان ثلثه باقی ماند بانه بر تقدیر اول  
محبت که ذاتی مثل و صورتی می نماید اسکن در محکم تر استوار تر خواهد بود و به گاه حال محبت چنین باشد پس از کما  
داشتی که شیعیان علی ابن ابی طالب صاحب ثلثه را با وجود تبر او لعن و ستان بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر ثانیه  
پس باید این حوضه قبالای قبری صاحبان ثلثه گذاشته شود که با وجود این آیات صریحه که تو با آنها بر وجوب محبت مومن  
است لال غوی چرا آنها بن محبت را نسبت با میر المومنین یعسوب الدین و دیگر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نشوند  
قولی که زیر که علت وجوب محبت که ایمان است الخ اقول اگر مراد تو از این گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است  
پس در بیوقت شیعیان علی ابن ابی طالب امیر سید که بگویند آنچه قدر مسلمست و وجود علت مشایخ است و بعضی از  
مشایخ ثلثه اما وجود علت وجوب محبت که ایمان باشد پس آن منوع چنانچه در ماسبق واضح گشت قولی که پس چون  
حق تعالی مومنان را مطلقا دوست میدارد الخ اقول قطع نظر از آنچه از حیثیت تصور این تفریع و عبارت نامر  
او بحث متوجع شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست و در دید تو داین که حق سبحانه تعالی مومنان را دوست میدارد  
لیکن بقتضا قولی که تعالی آن را کما یحب الخ ایندین خاین و غدار را دوست میدارد و خلیفه ثانی شما با اتفاق خا  
بودند زیرا که در جامع الاصول که کتاب معتدستیان است و جامع صحاح سه مستطوریست که خلیفه ثانی حضرت عباس  
و جناب امیر المومنین خطاب غوره نه است که شما را گمان این است که هر بنیان بر کاذب و عاویتم و در بعضی و اما  
وارد شده است که گفت انما خلیفه الایم خایم غدار میدانست و مرا به محمد بن مسلم صحیح خود را مالک بن  
اوس روایت کرده است که حماد بن علی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما میراث داریم  
اینچه از ما میماند صدقه است پس شما او را در و نیکو و گنجا رو خاین و نسیب و خدا میداند که او را است گو و نیکو کار و نیکو  
حق بود پس ابو بکر و عمر بن الخطاب را و ابو بکر پس را در و نیکو و کار و خاین و نسیب و خدا میداند که این استگو  
و نیکو کار و تابع حق و صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده این ابی الحدید هم این ضمن این چندین از کتابت  
روایت کرده است و معلومست که جناب امیر علیه السلام بنا بر آیه تطهیر و غیبه و آیات و احادیث بسیار از آن  
صادق است پس آنما خاین با اینست پس آنما دشمن خداست نه دوست خدا و هر که این قدر محبت مخفیست این









محمّد و صحابته اطهر السلام به قول انما گفت با محمد و مسلم قتل علی ابن ابی طالب احقّ از قتل من است  
 تمام شد و بگفتند که در کتاب ما قتل علی و در کتاب خدا قتل علی و در کتاب خدا قتل علی و در کتاب خدا قتل علی  
 البقیع عن فیروز بن محمد ایضا فقال علی ما احسن هذا یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ما عندک فی الجنة احسن منی ثم مرنا بحدیة فقال علی ما احسن هذا یا رسول الله قال  
 صی مرنا بسبع حدائق فقال رسول الله حدائقک فی الجنة احسن منی ثم ضرب علی راسه  
 لحيته و بکی حتی بیثنا علی بکاء و قال علی رض ما یبکیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال ضغائن فی صدور قوم لا یمدّ نهارک حتی یفقد فی انتمی و این روایت در دیگر  
 تب معتبره است و جماعت نیز مذکور است بلکه در معتبره این نام  
 هم در از الله انخما آنرا آورده و معتقد نیستند که فطر با مثال آنچه درین مجال بقید تمام صحابیان  
 عقل و فهم ظاهر می شود که در حدیث اجواب البیعتی بچندی درین مقام از ناجی بصدور کرد و نطق آن  
 میان آمده مشابست تمام باقر اصحاب ثقیه بکلمه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در قول دوم از واج  
 سطرات او که حکم اجزاء و ابعاض دارند از **اقول** با مثال چنین افسانه پیوده و تریات و طامات بجای نام  
 حق سبحانه را از خود آورده که در غیر از ثمره ندامت و پشیمانی و درین حاصل ندارد و معایست که ایراد غبی  
 چنانچه دست از متابعت عقل که اهل بیت با کشیده و چنانچه فهمیدن لول کتاب مدح هم پیوده چنانچه  
 هیچ سبحانه تمام و کلام محمد و سوره تحریر بر آیه است چنین که شکلیان ثقیف کنایه که باج از آیه است  
 میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا انهم کما نوح و امراته لوط کانا تحت عبدين من عبادنا  
 صالحین فجاءناهما ظالمات عذیبا فغذاهما من الله شیئا و قيل ادخلا النار مع الداخلین و در آیه  
 نقل از ابن ابی نعیم میفرماید و اذا سأل النبی الی بعض ان واجه حدیثا فلی انبأ به و انشأ الله  
 و ففعضه و اعرض عن بعض فلما انبأها به قال مرانک هذا قال فی اهل یرا عذیران مؤمن  
 الی الله فقد صغت قلوبکم و ان تطاعوا علیه فان الله هو مولاه جبریل صدایه الصنین  
 و الملا ثکله بعد ذلک فظلموا و الاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقوله ثم فقد صغت قلوبکم انی  
 و خصایه که بسبب خیانت از اخضر با و چون از باغ یاسد و روغ و کذب گفتن عیان از آن  
 و کما انما از حق نرسد گردید و بعد از آن که حق تعالی بچهره ضرب مثل فرموده خیانت از نوح و لوط را

ذکر نمود و فرمود و لا ادخلوا النار مع الداخلين گمان ندا هم که بر هیچ يك از كياي مهمانان صاف نشود  
 مانا که محمد را در حق عالمی از بن بیان حال عائشه و حقه از الله سبحانه و تعالی آن باز دها عوام عباد با و الله علم  
 بتقید الحال با جمله کسانی که احوال مفسرین عامه خاصه در شان خود این ایه دیده اند میدانند که عائشه و حقه  
 اصلا وسطه قمار و شرابی نداشتند و رسول و روح انفس فتنه باریا کردن و الحال ان الفتنه اشد من القتل  
 رد نموده بن تاریخات که به زوجه رسول الله بودند آنها غیر از فرید عذاب ضعف کمال ثمره داشته باشند <sup>بطل</sup>  
 چگونگی در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان بامه چندین هزار اطفال بیگانه خود را در جنگ  
 بمعرض هلاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اثبات اند که بالای زمین سوار شدند و این بدعت حسنه  
 آنها شیوع یافت زهی وجه محذره که از مدلول صریح قوله تعالی و قران فی یونکن عدول نموده بجناب ام المومنین  
 که با اتفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرمودند یا علی حریک حر بیرون آمدند و پاس حرمت  
 خدا و رسوله بخدا نمودند و محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریباً بوده باشند باظهار دعوی  
 طلسم غمنا که خود اکثر اوقات بر زبان میبرد باره میفرمودند اقتلوا نعثلا قبل الله نعثلا ابن قتیبه روایت  
 میکند که چون خبر بعیت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و نهایت  
 مرتبه و طیش آمده فرمود و الله عثمان بن عفان مقتول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عبید در آنوقت  
 که امی عائشه توال کسی بودی که مردمان بارتقتل او حریص میکردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فرغوا انشاء نمود  
 هانت الابداء و هانت الغبر و هانت الراح و هانت المطر و انت امرت بقتل الامام <sup>قلت</sup>  
 لئانه قد فرغ فقد ما اطعناک فی قتله و قال الله عندنا من امر و چون کسی جناب عائشه را در وقت  
 تکلیف دخول مدینه نمود و بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین داشت گفت مرا خوش می آید و داخل نشد  
 مدینه در حالی که علی علیه السلام را در آن سلطی بوده باشند با جمله چون آن کوکبه و شمشیر بالاسی آب خوب رسیدند  
 و کلمه بیان موضع فریاد برآورده در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کافی با حداکن فذاتنهما کلاب  
 اخوب فایال ان تكونی احب الی من یأمرک الله ان ترخصاقت خدا و رسول نموده زیانکار و خان و خان  
 دنیا و آخرت گردیده اند از جمله شفیعی که جناب حضرت ام سلمه برین فعل ناچار آورده این بود که فرمود  
 لو اتبعت الذی اتیت ثم قبل لی ادخل الجنة لا یخفی من رسول الله اینست مجمل از احوال  
 بعضی از ائمه که انی حاجتی حکم بوجوب محبت آنها کردی و مثل نامه اعمال خود باره از قسط اسرار بکران اسلام

ان سید بن اسبختان جد حزن قدم علی الذی علی الله علیه وقل ما اسمک قال  
 حزن فقال بل انت جدی انما مغیر اسم سمانیه این پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در  
 سوره محفلت رسولی اصغر بود و سید بن اسبختان حال آنها بود و در امور و شایسته و هم دلالت میکند بر مدعی  
 بدین احتجاجی بجمعه قول چه شما و اذ اقاموا الی الصلوة قاموا کسا یرا و ان الناس لا یدرون<sup>الله</sup>  
 الا قلبه و قوله تعالی و لا یشفعون الا بقرینه و قوله تعالی و اذ ما انزلت سوره نظر بعضهم  
 الی بعض مثل یریکم احدنا ثم اصر فواصر فافهم الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و قال الله تعالی  
 یراهون لکم لذر خواتمهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی و مرا اهل المذنبه مرد  
 علی النفاق لایه و امثال این آیات و اخبار باری که مطاعین اصحابی بجمعه باشد موجود است و مستجاب  
 ان در امثال چنین چیزها مستند است اما مطاعین اصحابی که مقصود ازهم ناصحی از ترغیب و تنبی است و در هر  
 آنهاست پس آن هم جمله که بشفقتی میخورد تا اقلی از اکثران نوشته شود ولیکن بحقیقت ما لایده که لایده که  
 بطریق انوفج محلی از ان بقید فایم می آید و بابت التوفیق از ان جمله انیکه جناب سید المرسلین ابو بکر و غیره را همراه  
 جیش اسامه کرده فرستاده مکرر درین باب تاکید مینمود و میفرمود چه در اجیش اسامه لعن الله من خلف  
 عنهما چنانچه شمرستانی در کتاب علی نخل انیمعی را ذکر ساخته و معلوم است که ایشان تخلف نمودند مستحق لعن  
 ابوشیخ و درین دینی که سبقتی باین جناب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانیه  
 بکویت بگفت کانت بیعه ابی بکر قبله و فی الله شرفها فامر عباد الی صلحها فاقبلوه پس یکبارگی  
 زود بعلی آمد و بابت که اسبختان را در دوازده روز بران تا دم که اصرار نماید قابل دوستی نباشد سیوم آنکه ابو بکر  
 گفت انیلونی اقبلون فاستخبروه و علی فیکو چنانچه در کتاب الاموال ابو عبید قاسم بن سلام بنعتی<sup>ست</sup>  
 و جناب سید علیه السلام در خطبته شریفه اشعار با بمعنی فرموده اند و ظاهر اصل مضمون بعضی از این است  
 که خلیفه اول رحمان است و این اوقات افالته خلافت میکرد و چه چون وقت مرگ رسید خلیفه ثانی  
 منصب خلافت را داد و این حتی محل تعجب است که چیزی را که خود ولایت نداشتند و بنصب و بخت  
 بر این بود و چه خسته اند بلکه بیایست که کسی که سبقت این امر میدهد و میفرمودند و علی فیکو با و مقصود  
 میسر و در چهارم قول آنکه در وقت مرض میگفت لیتنی کنت توکث بیت فاطمه و لم اکشفها و لیتنی فی  
 طله می ساعدت کنت خیرت بک علی ید احوال الرجلین فکان هو الاصل و کنت الوزیر

از این که یکدیگر دیده و دانسته حق فاطمه حق علی ابن ابیطالب غصب کرده باشند در حق یاسست علی  
 بعد از آن روزی که با او کشته شد و تخم آنکه منع نموند فاطمه از حق او و میراث پدر بزرگواران محض بود و  
 آنحضرت فرمود: ما من این تخافه انوث ابائک ولا ارث الی دیده دانسته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را از  
 آنست و بر حق تعالی رسول او را بخشم او را با جمله مطاع اصحاب کشته و احوال ایشان در کتب شیعیه  
 بسیارست و در حق این مطاع تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبح آن در کتاب کثیر  
 در این جزیره است و این مطاع خلیفه ثانی و ثالث بهم اعراض نموده بر فهم طریقه گذاشته شد و اصل  
 که اطلاع عابیه غالب رجوع الی المصولات قوله چنانچه حق تعالی در روای اعمال ایشان فرموده در حق  
 ایشان فرموده و گفته است: **اقول** تمام این آیه معه تا قدم چنینست ما افاء الله علی رسول من القری مدنی  
 و الرسول الذی القربى النبی المساکین ابن السبیل کیلا یكون حوله بین الاغنیاء منکم و ما یسئ  
 الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و انقلوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المذنبین الذین  
 اخرجوا من ديارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله  
 اولئك هم انصَادون و در مختصری در کشف و رازی در تفسیر کبر گفته که قوله تعالی للفقراء لیست از قوله  
 لذی القربى و معلومست که مراد از ذی القربى درین آیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند چنانچه مذکور است  
 و اعلم انهم اوجعوا علی ان المراد من قوله لذی القربى بنو هاشم و بنو عبدالمطلب پس اند  
 این بنی بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و قرآن ایشان غایت حماقت و بر فرض تسلیم فضیلت هجرت امیر  
 آن از اعمال مشروطست بر ایمان با جماع و اتفاق اهل اسلام و درستی هجرت چنانچه بخاری و صحیح خود  
 از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطابیه که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود  
 انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوى فمن كانت هجرته الی الله فحجته الی الله و رسول الله  
 و من كانت هجرته الی دینا بصدیقها و الی امرأه یتکلمها فحجته الی ماهاجر الیه و این بر دو قسم  
 فیه در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثباتست اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار و ذکر نمودن  
 اگر مراد از این اثبات فضیلت جمیع انصاریست فهو ممنوع زیرا که عطف بر بوضوح آنجا میرسد که بعضی از  
 اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملامت از قبل ملک علام و رسول انام بودند و اگر مراد  
 از این فضیلت بعضی از آنهاست پس آنجا که آنها که بطوع رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده است

مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال اخلاقی ظاهر ایشان که دلیل  
بر حسن باطن است باید نمود و ملاعب الله در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان  
لو قد عل یا بلغت رسالت الله آورده است که مجرد اقرار بشهادتین تصدیق است با جماعه و البته مرتبه از  
اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت پناه کل امت با جماعتین مرتبه اسلام را داشتند و بحفظ و تحفظ  
ایزوی که وعده شده بود ازین مرتبه بدرزفته اند و این مقدار ازین حقیقه اسلام کافی بود از برای انقباض  
او امر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با منافقین  
رکات و با مدعیان کاذب نجات و در باب جهاد با کفار فارسی و دم و غیر آن واقع شده بود و جمعی که متصد  
خلافت و پیشا شدند درین امور که و کوشش محمدی نمودند تا در فطر خلایق از تحقیق امر خلافت دور نیفتند  
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهر و باطن ترک بعضی لایذم با نفع بهرکت دریا  
صحبت شریف نبوی بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قرب مان با نابل و ریح و زهد و تقوی بودند  
و ساهله و مایلند که واقع شد در امر خلافت و در حق الهیت بود پس انتهی کلام و ازین کلام صریح معلوم شد  
که ایشان را زیاد بر اصل ایمان و ریح و زهد و تقوی که بجهت صحبت شریف نبوی و بقای آن برکات و رفو  
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر علی اسد علیه و سلم با خلاص قلبی بودند از راه نفاق  
و ظواهری الا قول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکرد و عاقل و مادر یخا غور در کار است  
هرگاه ایمان و ریح و زهد با اعتراف اقرار ایشان در حق اجتماع ثابت شد یقیناً پس ادعای آنکه در امر  
خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت بظهور آمده او را خلاف ثابت الیقین است پس معلوم شد  
که این را هم از ایشان بنا بر شک لیلی یا فهم این امر از نصی واقع شده باشد بنا بر قصد معصیت نیز اگر  
صحبت پیر و ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت برکت از ایشان دیده و دانسته باشد بنا بر طبع  
و حب جاه و مال صدور باید و الا نه و تقوی اجتناب از محرمات در ایشان اصلاً موجود نبود و آنچه  
گفته است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند و تبم بالغیب ادعای علوم قلوب است و در  
سکلف بنظایر حالیم هر که با حسب ظاهر نیک بنیم نیک گوئیم و معین با اعتراف او علت حسن احوال و نیک  
نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز صحبت که او موثر شده باشد با جمله با اعتراف علمای شیعیان  
جامعاً یا صاحب باور و زهد و تقوی اجتناب از کل محرمات بلکه از بعضی مباحات نیز که و کوشش در





اصول رست نیشود زیرا که به لولایه تعلیق رضا بذوات هماجریه انما رست لیکن چون بذوات رابو  
 عنانی سبقت در بجزرت و لغت اید فرموده اند لازم آمد که این تعلیق رست باشد آن که  
 متعلق بر رضا می باشد و در فرق در میان تعلیق بودن رضا و علت بودن تعلیق رضا بدینست که بر رضا  
 نام پوینده نماند و اگر این تعلیق مقتصرف غیر مربوط در کلام افسد جاری شود و در هیچ مدعا صورت استدلال حاصل  
 نگردد و مثلاً ایها والات دلالت نمیکند بر اینکه ولایت شما باینوصف متعلق است یعنی قامت صلوة  
 درایت سازد و در حالت رکوع و بقای این وصف مشروط است بحسن خاتمه و کند او کذا علی هذا القیاس  
 آنکه چون با یقین جزای این عمل خلود و در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا با ایشان یا کفر و ارتداد  
 یا بکارهای غیر واجب که نیست و قاضی نوانسته ستر می رجحان المؤمنین قایل شده است بعد از ارتداد  
 یحیی بن جابر سابق که رشت و علی الشیخ الثانی خلاف عقائد خود ارتکاب میکند قال نضیر الدین الطوس  
 فی تحقیق بیان نماید و که احباط باطل است باینکه الظلم و لقوله تعافین یعمل مثقال ذرة خیرا  
 و بطور اینست که ملا عبد الله را این عقیده خود مطلقاً فراموش شده و انقدر در سخن پروری خود  
 ستمگ کشیده و در اعمال محبطه خلافت فرج نموده و چهار عمل بر شمرده اول آنکه ایشان را غنوه اج  
 و از رخت و دزد و دزدان خاصه خلافت و ترضی نمودند و هم آنکه غصب فیک نمودند چهارم آنکه حقه  
 از خود بر داشتند و نیکم نمودند و این خود و در کلام منقول الصدوق را عرف نموده است بآنکه انکار امامت  
 و کفر است و همه بدو انکار شده و مسامحات بر رضوان ندارد و چون و مسامحات بر رضوان نداشت محبط او حکم  
 بر او جاریست و بعد از این که او را شکر است بدینکه این اثر اشکات ليجبطن عملک و فوا  
 در حدیثی است که در آن آمده است که هر که این بی بیچ شش بار مقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که  
 در حدیثی است که در آن آمده است که هر که این بی بیچ شش بار مقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که  
 بهایچه شده چه معنی است و بالاجماع سوره توبه من آخر این است و بهایچه احد در سال سوم از هجرت  
 و نه خلافت و ترضی کفر است با اعتراض فضلاء شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور  
 میشود که اگر این را نمانده زیرا که ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک



در ملک خود دنیا ورده بکام منع میراث یا منع بهبه نام تمام نموده و این را غضب گفته اند کمال بخیر است و معذرت این  
 منع هم بموجب تمسک بحديث مشهور بود سنیة نشد چه با آنکه کفر باشد و حبط اعمال تمام عمر نماید و منع  
 احضار و اوت و قلم از شیخین هرگز بطوطه نیامده مخاطب با ثبوتی بقسط این نقطه این هر دو نبودند جمیع بنی  
 و اهل بیت در پیش یک اند و معذرت اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا و مشوره حبط اعمال است  
 چگونه با جمله درین مقام حیرت و است و پازون ملاعبه اند را باید دید که چه قسم چه رست نیز نرود  
 او بجای نرسد و از همین جنس در آیات و دیگر مثل جعلت سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام  
 کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لایستون عند الله و الله لایستون  
 القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله با ما و اله و انفسهم اعظم  
 در حجة عند الله اولئک هم الفاتحون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوانا جانات  
 فیها نعيم مقیم خالدين فیها ابدان الله عندا اجر عظیم و ایه ان الذین امنوا و هاجروا  
 و جاهدوا با ما و اله و انفسهم فی سبیل الله و الذین او و انفسهم و اولئک بعضهم اولیاء  
 بعض الی آخر سورة ملاعبه اند و دیگر علماء شیعه دست و پازده و سعی و تلاش نموده آخر تن عجبند  
 و داده قایل بمجائب علایان اشخاص شده اند این است حال مخالفان حضرت امیر و اهل بیت بر عظم  
 از مهاجرین انصار که خلفای ثلثه هم از آنجمله اند اما حال مجارین ایشان که حضرت امام المؤمنین و طلحه و  
 زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را رنج و بسیار است تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند و در جنگ  
 و محارب همه را کفیه بنمودند و سبب تفرقا جز می شمردند و چون متاخرین ایشان متنبه شدند بر این و در حقیقت  
 که امامت را در حکم نبوة گیریم و منکر او را کافر و مرتد شماریم بوجوه بسیار خلل در اصول دین پیدا  
 از آنجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف و بلا ضرورت بلجئه نکاح و انحاج آنها میکند و مثلاً حضرت سکینه را  
 بمصعب بن الزبیر و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر را حضرت امام محمد باقر نکاح کردند و علی بن ابی طالب را  
 و جمیع حضرات ائمه را حج و جاری بود و هرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با  
 نبوة نبود و امامت به امام مثل امامت حضرت امیر است و از آنجمله آن که جماعه از اخوان و اقارب ایشان  
 منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود و با وصف منافق  
 و محاکمه کسب و حرام و دشمنی او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت بر آن

و وصیت امامت باراد خود کرده رفت و نذر و نیاز و فسخ و غیره که از طرف مختار با ایشان میسر میسر هرگز امام  
 زین العابدین را شریک بدان نیکو ندوشتل زید شیهیکه با شبهه مدعی خود بود و منکر امامت امام محمد باقر  
 و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت  
 باز اولاد او بحی متوکل با اولاد امام جعفر صادق و درین باب پرخاش داشتند و بانه اولاد  
 امام جعفر و نیز در میان خود با مثل عبدالله افطح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند  
 و اگر با اولاد امام حسن را نیز بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس نکیه و غیره مدعی امامت خود گشته اند و منکر  
 امامت امام زید و نیز قیل و قال بلکه جنگ و قتال خیلی مشتعل میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال بهم میزنند  
 مثل قتال ثقیفی عبدالله بن صلی حضرت امام المؤمنین را کشته است چنانچه هر کتاب و تاریخ  
 موجود است پس اگر انکار امامت علی بن ابی طالب را بنویسند بی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند حضرت ای که در حق  
 زید شیه و محمد بن حنفیه و اشخاص شهادت بخونی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم  
 که اولاد علی هر چند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران بر انکار امامت امام وقت کافر  
 میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر تا آنکه بالا جماع در موجبات کفر تفاوتی نیست  
 امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر  
 نیست فوق و مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما  
 در اینجا قیاحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محارب به لازم انکار است در وقتی  
 که امام الله است خود خواهد بود کفر لازم غیر کفر شد و این معنی مخالف است بلکه هر چه حکم لازم است حکم لازم است  
 پس انکار زید کفر باشد و بیست که محارب به خود تبیه است از مراتب انکار که در وقت اراده کفر  
 امام انکار و بدین جهت نواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن را این داشتند که هر چند قاعده همین  
 تقاضا میکند که هر گاه انکار چیزی کفر نباشد محارب با صاحبان چنین نیز پیدا کند که کفر نباشد زیرا که  
 منافی نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف عقل و در حق محاربان حضرت امیر گذارسته ایم  
 پس این معنیست متفق علیه که حربک حربی و سلمک سلمی درین جواب نیز بچند وجه خدشه است  
 اول کلامی که در این مجاز است حذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی  
 آنست که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود حقیقه این حکم و چون

و چون مجاز بحث تشبیه شده دوم و بیچ بودن این حدیث معلوم شد که در آن چه مساوات تشبیه  
 و جمیع احکام برگزیده تشبیه لازم نیست و این الفاظ را جناب سواد حق بسیار از اخبار پس در حق قبایل  
 منعده از اسلام و غنم و حنیه و زینه نیز فرموده اند و بالاتفاق شمار آنها کفر نیست و در آنکه معنی کلام است  
 که حرکت با شخص حرمی پس حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که در آن جمله حضرت امیر هم باشد حرب سول بود  
 اخبار بسیار متعارف و این مستثنا شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بدخواهد بدخواه من است و اگر  
 ده ستاد در زمره دوم آید باشد که آن دوم با جهت امر عام شرکت کسی بدخواه البته در عموم کلام است  
 داخل نمیشود و گفته فاد این صحابه کبار و ام المومنین با شخص قصد محاربت حضرت امیر نداشته بلکه  
 ائمه عثمان پیغمبر قصد و داشتند چون حضرت امیر هم شرکت آن لشکر بود با ایشان نیز محاربت  
 واقع شد معلوم آنکه حرکت حرمی کنایت است از عداوت یک عداوتی و بر ظاهر است که این شخص عداوت  
 نداشته و حرب با ایشان با بر عداوت نبود محض ای رفع فساد است و پیغمبر قصاص مقابل خود و ثقیف  
 انجامید چهارم آنکه جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مگر مدح و مذم و مثلاً اگر شخصی  
 گوید که هر که این آیه را نگوید یا این سخن را بگوید یا این کار را بکند یا این کار را نکند یا این کار را بکند  
 رسیدگیست بالا جماع او را شکنجه نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربه ایشان  
 از روی توانی بخت و محرمه و پیغمبر آنکه مسلمان محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است لیکن  
 محاربه رسول نیز مطلقاً کفر نیست بلکه با محاربه رسول و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست  
 آیت قرآنی در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر نمی شوند کفر فاسق باشند قوله انما اجزاء الذین یحاربون  
 الله ورسوله و یحاربون فی کراه فساد ان یقتلوا و یصلبوا الخ و من حق و سوخواران همین وعید است  
 و سوخوار بالا جماع کافر نیست قوله فاذا نزل الحرب من الله ورسوله بلکه درین آیت حرب خدا و رسول  
 به و در حق فاسق ثابت فرموده اند در حدیث مذکور نه محاربه رسول است پس چون حرب خدا و رسول  
 به دو موجب کفر نشود حرب سول تنها چه واجب کفر باشد ای حربی که با رسول از راه انکار دین است  
 اسلام آید سزاوارست که سبب سلب حرث کسی چه میسر از کفر حق حشر نبوی که محاربه حشر از حق  
 نصیه که تشبیه با این است و دو مورد که با این امر که احادیثی در محاربه رسول علیه السلام  
 حرکات می باشد و اینها را در حدیث مذکور در محاربه رسول علیه السلام

همان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجنان را حامی قتله بنامان مداهن در اجراء قصاص فمیده با او سب  
 پر خاش شد یعنی مثل حضرت موسی بارون را حامی کو ساله پرستان مداهن در اجراء حد و تعزیر فمیده  
 این امانت نسبت به برادر کلان پیغمبر علی آورد پس اگر حرب رسول کفر پیوه حضرت موسی حاشا نه بزرگ  
 در افساعت کاظمی شد و العیاذ بالله من الک و معامله که برادران حضرت یوسف با جناب کردند و حضرت  
 یعقوب المکی که رسانیدند از محاربت چکنی آید و درین مقام راه انصاف باید پیو در رتبه هر کس را ملا حظ نماید  
 جانب ثانی نیز ام المومنین است زوجه رسول که حکم نفس قرانی مادر مومنان و مادر حضرت امیت اگر مادر خود را  
 قویچ و زوجه و تمهید نماید که ان پیغمبر فی نفس الام الزجانیات برمی الذمه باشد و شمار انمیرسد که مادر او را  
 طعن خود بگیرد چنانچه بر حضرت موسی و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشا عظیم  
 در اینجا نسبت مادر می پسست و در اینجا نسبت برادر می مساوات مصرح که حفظ امیت نکتی نه بدی  
 باجمعه معلوم شد که تسک بحديث حربک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند  
 و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی زفته مانع بعض حدوات و نسبت  
 و فرق در مخالفه محارب بوجهی مقول نیست در اینجا نیز کلمات بعض علمای شیعه باید شنیده قاضی فخر رکنه شریک  
 در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع است که خلیفه ملا فصل بعد از حضرت رسول تمام قضی علی است  
 و لعن سب و موعظه نیست میگوید که نام حضرت خلفای نشسته بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه حکم  
 بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه بحث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند  
 حاشا تم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکانه او میان حرام است چه جا حرم حضرت پیغمبر خدا اما چون  
 حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی یوکن نموده بیصره آید و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث  
 حربک حربی و مسلک سلی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر  
 یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن شده بعد از ان متصل همین کلام گفته است که این عیاف حدیثی در کتاب  
 حدیث از کتب شیعه دیده باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب اثر  
 و حکایت توبه خبر واحد بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتهی کلامه بلفظه و بر تاریخ و ان پوشیده  
 که توبه حضرت امیر است لشکر از لشکر یا حضرت امیر نیز مقول است و بارگشتن حضرت زبیر خود از مدینه که  
 جنگ به او باز آمد و حضرت امیر ایشان را حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میگردد و شد

مشهور و تواتر است این نام برین آیات ترویج طعن برین اشخاص عاجز نباشد و بهر حال عا باید دانست که  
 تائید شیعه مثل ملا عبد الله شمشیری اقرار او برین عقیده خود که نار ب حضرت امیر کافرست نیز حرج  
 کرده بهمان قدر مخالفت کرده که عار به حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه سیر حد فسق و کبیره میرساند زیرا  
 اینها کذب و بی غیرت و بدکار و باطل باطلان باطلان است و عار به او را علاوه استند پس فسق اعتقاد باشد  
 نه کفر و چون گفته خواهد نصیه هم نزد علمای شیعه حکم و حق مطلق دارد و خصوصاً در باب عقاید بعض متاخرین  
 ایشان در میان قول خواهد نصیه و ملا عبد الله این جمیع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حد  
 حرک حربی از محاربه با دشمنی کفر لازم می آید هر چند الله ام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست ترویج شیعه نیز بلکه  
 الله ام کفر کفرست این فعل خواهد باعتبار الله امست چون التزام کفر را ایشان نبود اطلاق متدبر ایشان  
 نتوان کرد انتی کلامه و انتی کلام این عزیز ناشی از کمال اذیت است که بر اصول شیعه زیاده بان شصت  
 لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تأویل است و با قطع معنی تحقیق آن بر اوست معارض نمیتواند شد بایات  
 قطعیه را که در حق عموم مجاهد و انصار و با مخصوص در حق ازواج طاهرات و این دو سرگوار  
 وارد شده است و نیز لزوم کفر برین اشخاص قواعده شیعه درست نمیشود و غایت محاربه با امام وقت بغیست  
 و البغی فسق کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق هم نمیمانند بلکه خطا و جهل می میگردد و چون منتها کلام  
 شیعه درین بحث معلوم شد ضرورت افتاد که مذنب الهست نیز درین سلسله مذکور شود باید دانست که لغت  
 حضرت امیر بنا بر اجتهاد و در سبایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام به قبل القبض و تقسیم متعنه  
 الحج و غیره از آن باب است اصلاً کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین  
 صحابه و مجتهدان یاد مسائل اجتهادی با هم خلاف جاریست و هر مجتهد با جورست و محارب حضرت مر  
 اگر از راه عداوت و بغض است نزد علمای اباست کافرست بالا جماع و اینست مذهب ایشان در حق  
 خوارج و اهل نه و این حدیث حرک حربی نزد ایشان بر چنین تحول سبب اندازیده اند که من الله ام  
 آن پس اطلاق متدبر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نقیص قطعیه قرآنی و احادیث  
 متواتره پیغمبرست موجباً عداوت ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهل سنت و احکام اخروی کافرند  
 و کما سفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان باید خواند و علی با لاس و محارب حضرت امیر  
 نه از راه عداوت و بغض بلکه تنبه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطا

در کفر نیست و حق طایفه شیعه است و قول با عداوت و احادیث

اجتماع و بطلان اعتقاد و خود مشترک اند فرق این است که بن خطا و اجتهاد فی نفس اعتقاد می صحیح است  
 اصلا مجوز طعن و تحقیق نیست بسبب سه و در خصوص تطبیق قرانی و احادیث متواتره و در مرجع و شایعانی ایشان  
 موافق اسلام ایشان نیست قرابت و علاقه نسبی و صریحی نشان با جناب پیغمبر مثل آنچه در حق حضرت موسی  
 چون در خصوص قطعه قایم بر عصمت و علو و جلال است ایضا و تحقیق ایشان در آنچه باید و در حق و بارون  
 بعمل آورند از ادعای محبت دینی مایل و هیچ شک و تردید نبوده و در نفس انسانی و در غیر قطعی حاشا جناب من لک  
 و در اصحاب و پیغمبر چون این امور را بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت در رسم نظر بعصمت آیات و  
 احادیث و اله بر فضل و صحابه بلکه جمیع مومنین و اید شفاعت و نجات بعفو و در کارهای گرانمایه  
 شام با یقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر و شریعت بحکم تکفیر از جناب العزیز است  
 قیاب میکند او را بالیقین کافر خواهیم دانست چون نمایی تاحال از روی وایت معتبره ثابت نشده  
 ایمان آنها با یقین ثابت است مسک باصل داریم باجماع اهل سنت است بر آن تکفیر کرده حضرت  
 با سکر بهشتی بودن ایشان باینکه لیاقت خلافت ایشان با اعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و غیره  
 و در مرجع کافرست و چون این معنی در حق خوارج نهدوان بالقطع به ثبوت پیوسته اندازا کافر میگویند از روی  
 هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر میکنند این است فتح مذنب است درین باب موافق اصول  
 ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکره و ریات دین کافرست و علو و جدا ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن  
 ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعی متواتره ثابت است پس منکر این امر  
 کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه و از راه تاویل باطل و شبهه فاسد نفس علی  
 یا فسن اعتقاد نیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند **اقول** متفق  
 اند تمیز این مقدمه اینست که ناصب است اهل بیت علیهم السلام بخوابد که امید خود را از امور دین  
 بجات و بدین باید دانست که این خیال نیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر اینکه مطلب عبارتست از محقق  
 علیه الرحمه چه می باشد که بدین قاصه او رسیده وجه اشتقاق لعن ایشان منحصر در محاربه حضرت امیر است  
 علیه السلام نیست چه بر قبو سابق برین ظاهر است و چه عقرب است واضح خواهد شد که میر که نگردد که از امر خود  
 دین و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذنب باشد ملعون است که محارب نباشد و محقق طوسی بملکیه الکفره  
 اکل مکروهی را لا بد که در کافر احواز ان بکون المحمونی هم اما قوله ان محاربه غوه نه بلکه محاربه

فمعناه انه لا بد من ان يكون مخالفه فاسقا لانه لا يكون الا فاسقا فانه مستحق رد  
 من ههنا ان بعض انواع مخالفته يفر الى الكفر والكفر مستلزم للفسق عليه عليه الرحمة من غير  
 ان يفسق اعظم من الكفر وهم يتوانون في رد او محقق ان باشد که مخالف علی بن ابیطالب او می تواند  
 یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق است چنانچه سایر مخالفین اعنی در دین و دنیا احکام  
 بر آنها جاری میشود و در آخرت محلد بنا خواهند بود چنانچه حال منافقین در وقت نبی  
 منوال بود لهذا ابن ابی جمهر رحمه الله علیه در رساله خود این مطلب را با این عبارت مؤید  
 اما المخالف لعلی اذا لم يبلغ حدا لمحاربة او المقدم علیه غيرة والمعتقدان خلافه  
 كانت بالبيعة لا بالنصر فهو فاسق عندنا وليس بكافر لدخوله في الاسلام المطلق  
 الذي هو الاقرار بالشهادتين هذا حكمه في الدنيا واما في الآخرة فيحكم عليه بالعة  
 لتزكاه اعتقاد امامته الواجب عليه انتهى اری کثرت اوقات استعمال فسق در خصوص معنی خبر  
 عن طاعة الله مع الايمان می شود و ازین لازم نمی آید که هر جا که لفظ فاسق استعمال شود همین معنی  
 مراد باشد کیف و جناب حق سبحانه تعالی میفرماید ولقد انزلنا اليك ايات بينات وما يكذب  
 بها الا الفاسقون و نیز میفرماید و اذا اخذنا الله عهدا للنبيين لما انتمكم من كتاب حكما  
 ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال اقررنهم و اخذنا  
 على ذلکم اصرى قالوا اقررنا قال فاستهدوا انا معكم من الشاهدين فمن لم يعلل  
 فاولئك هم الفاسقون ظاهرست که او سبحانه تقدس و تعالی در اینجا لفظ فاسق بر مرتبه اطلاق  
 کرده و نیز میفرماید که خیر امة اخرجت للناس تا درون بالمعرف و تنهون عن المنكر  
 و قومنون بالله و لواء اهل الكتاب لکان خیر ائمتهم من غیر او منون و اکثر هم الفاسقون  
 و درین مقام لفظ فاسق در مقابل مومن واقع شده و درین مورد و این هیچ وجه ممکن نیست که فاسق را  
 مومن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر  
 و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهن من سوء الله فنسبهم ان المنافقین هم الفاسقون  
 و امثال این آیات در کلام مجید بسیارست و از اینجا میرسد میشود که این مجادل متعصب کلام  
 محقق علیه الرحمة را درین مقام محض بر سبیل تدلیس و مغالطه ذکر نموده و بر کلام سفاهت نظام



خود این دلیل شده و ما را بکلمه محقق علیه الرحمه در غایت جودت و مسانت است و تو هم نشود که این معنی  
 که در باب مخالفین جناب میر علیه السلام و فخره بودن آنها و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته می شود  
 از تفرقات و تفرقات متاخرین اصحاب است زیرا که تقدیم اصحاب باین تصریح نموده اند چنانچه این بانی  
 علیه الزمه و الرضوان و اعتقادات خود میفرماید و اعتقادنا ان حجج الله تعالى علی خلقه بعد نبیه  
 محمد صلی الله علیه و آله الاثنا عشر اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام  
 ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم  
 علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحجة القائم  
 بامر الله صاحب الزمان و خلیفة الرحمن فی ررضه الحاضر فی الامصار الغائب عن الابصار  
 صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقادنا انهم اولوا الامر الذین امر الله بطاعتهم ثم انهم المعصومان  
 عن الخطاء و الزلل و انهم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ان لهم المحجرات  
 و البرهین الدلائل و نعتقد ان جمیع ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله  
 و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله و ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و اولی  
 طاعتین و اولی و اعتقادنا انهم انهم ملعونون و البراءة منهم واجبة و الایمة فی کتاب الله  
 عز وجل اما من امام هکذا و اما م ضلالة قال الله تعالى جل ثناؤه و جعلناهم ائمة یهدون  
 بامرنا و قال عز وجل و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القيمة لا ینصرون و ابغناهم فی  
 الدنیا و العزاة و یوم القيمة هم المقتضون و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من ظلم علیا فی مقعد  
 هذا بعد فانی فکانما احدث بنو قری و نبوة الانبیاء قبلی و من قوی ظلمنا فهو ظالم قال الله عز و  
 لا تزدکم ابرار الذین ظلموا فقمکم النار و الظلم هو وضع الشئ فی غیر موضعه فمراد علی الامامة  
 و لیس من م یفوز الظالم و الملعون و موضع الامامة فی غیر اصلها فهو ظالم ملعون قال النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم من جحد علیا اماما بعدک فقد احدث بنو قری و نبوة الانبیاء قبلی و من جحد  
 و قال العلی یا علی انت المظلوم بعدک من ظلمک فقد ظلمنی و من انصفک فقد انصفنی و من جحدک  
 فقد تحدی و من الاک فقد کذب و من عاداک فقد عادانی و من اطاعک فقد اطاعنی  
 و من عصاک فقد عصا و اعتقادنا انهم حجج الله الامامة من بعد لا صلوات الله

علیهم الله بمنزلة من حجج بنوة الانبیاء واعتقادنا فیهم اقربا مبوا الموئید علیہ السلام  
 وانکروا احدا من بعدک من الائمة الله بمنزلة مراقب جمیع الانبیاء ثم انک محمد صلی الله علیه و آله  
 وقال الصادق من شک فی کفر عدائنا و الظالمین لنا فهو کافر واعتقادنا فیهم قابل  
 علی قول النبی صلی الله علیه و آله ولم یقاتل علیا فقد قاتلنی و قوله من حارب علیا یحاربنی  
 و من حاربنی فقد حارب الله و قوله لعلی فاطمة و الحسن و الحسین انا حاربکم و حاربکم  
 و سلم لم یسلمکم انتھی کلامه و شهید ثانی قدس سره فرموده که معارفی که بان ایمان حاصل میشود  
 پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان اعتقاد جازم ثابتست بآنکه خداوند عالم بان  
 موجود است و ازلی وابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او ذات قدیم اوست بی آنکه  
 محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه بنوئیه او و منفرد اند او را از آنچه از این جهت  
 نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات اصل دوم تصدیق بعد از حکمت خدا و عدل آنست که ظلم نمیکند  
 و امری که عقلا قبیح است از و صادر نمیشود اصل سوم تصدیق بربوبت محمد است و جمیع آنچه آنحضرت  
 آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه معلوم با اجمالا اصل چهارم تصدیق  
 بامامت دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این اصل مخصوص فرقه امامیه است  
 و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفین ایشانست را از فروع مذموبه مانند از اصول و شروط است  
 که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم با حق و انقیاد ایشان و امر و نهی بر  
 خلق واجب است انتهی کلامه اعلی الله مقامه تحقیق طوسی علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته حصول ایمان  
 نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدهانیت خدا و ذات او و در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران  
 تصدیق بامامت امام بعد از پیغمبران انتهی کلام تحقیق رحمه الله و این کلام بر بان قاطع است بر خداوند و بر جان  
 طبع این معاند مجاهد که از عبارت تجرید حق میگوید که کلام را مخصوص محل برین گردانید و خلقتی نلکه  
 خود را از ان بجات و در بجات تصدیق نیست بآنکه علاوه بر کفر و فسق و فساد و انجیل و منسک  
 گردیده اند و انکار که حساب حال این پیغمبریه ذهاب الحمار است تفهید لنفسه و قنایا  
 و ماله اذ نان و معاحب و افضل الرود و من الله العجب ان الوفیة احد تو فولا اخر  
 و یقولون ان الاسلام عیسای الرود و من الله العجب ان الوفیة احد تو فولا اخر  
 و یقولون ان الاسلام عیسای الرود و من الله العجب ان الوفیة احد تو فولا اخر

والایمان اخذ من الاسلام لانهم یعتبرون تحقیقه التصدیق بامامة الائمة الاثنی عشر علیها السلام  
 المعید من غیر فصل بین النبی واول الائمة علیهم السلام وبتحجج معتقدا تم مثل حیات محمد بن  
 العسکری وجمعه الائمة و غیرهما فعندهم یوجد مرکان مسلما غیر مؤمن و غالب احکامهم  
 یقولون غیر المؤمن مخلد النار علی انه یلزم خلودا غلب المسلمین النار انقضى کلامه و ازین روایت  
 می شود که بودن امامت ایما را اصول ایمان نزد امامیه بودن انکار اینست که خلود فی النار بر تشریح است  
 احدی مجال انکار نیست حتی که صاحب نوافض در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین  
 قوله علیه علیه قاضی خراسانی شریک رجاس المومنین آورده الخ اقول پوشیده نماند که این کلام  
 بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل مذکور قاطع مقصود ما و مفید مطلوب او می شود زیرا که سابق گفته  
 که فاسق در مقابل مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد  
 فی النار در عقبی فاسق که بیب انگاری یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود و کور در دنیا  
 احکام مسلمین بباقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق تفصیل و توضیح معلوم گردید  
 چون ایمان جامع که محض مرتضی مخالفت نمود باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد  
 اقول اعتراف شیعه با ایمان جامع مذکور از عقاید ابن بابویه علیه الرحمة و عبارت شهید ثانی رحمه الله  
 و عبارت محقق در سائر قواعد العقائد بوجه حسن ظاهر میشود چنانچه عنقریب مذکور شد قوله ملا عبد الله  
 در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ اقول باید دانست که ملا عبد الله شهیدی اصلا از مشاهیر علمای  
 چه مشاهیر علمای کسان را باید توان گفت که کلام ایشان مستند باشد و دایت حدیث و بیان اصول  
 و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوبی  
 و ابن بابویه پیش از سید مرتضی و شیخ الطائفة رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی  
 و علامه حلی و نظایر ایشان از متاخرین ملا عبد الله شهیدی شخصی مجذول الحال است که با وجودیکه  
 بعون منت الهی برین بلاد اکثر کتب مشهوره متقدیم متاخرین بهایت تعارف و متداول احوال  
 علمای کرام از متقدیمین متاخرین و تصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ است صلا  
 و مطلقا نام او در نام تصنیفات که کتابها را با حق است کوشش و هیچ کسی از خواص و عوام این دین نیست  
 چه که اکثر کتب متداوله ماکور باشد بهرگاه که اصل اینچون امامت و تحقیق ایمان بکلام تقدیر

مقدم بر تشریح علمای کرام و یکی بحث مصدوم بیان کردند و بکلام مخالف بر این معنی استدلال کردند که ما  
 از ضروریات مذهب ما نیست و مگر آن نزد ایشان مومن نیست پس درین حال استدلال و بکارگیری  
 بجهول الحال از در حد اعتدال ساد است چه ما نمیدانیم که گوئیم او شیعه نبود یا اگر شیعه هم بوده باشد  
 گفته است پس فو لازم است که اول بر شیعیان او بر بیان آری تا نایا صحت نقل از او با ثبات رسا بچرخ  
 نه از راه جهل بی افصاف است چه این عصمت مخصوص فرقه ضاله متدعیه اعدای طبیعت است  
 نمی بینی که هرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم میگویند که در صحاح نیست  
 که در سند این جنبل که از ائمه ایشان است بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که  
 در صحیح نیست و هرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست هرگاه در بخاری باشد بعضی به تضعیف  
 و جال گوشند و اکثری سباحت کنند و گویند که روای فضل الحاق کرده اند ما دلیل دراز کار کنند و این ندادت  
 ایشان بر وجهی شایع است که احدی بحال انکار آن ندارد و بر سبیل تنزیل میگوئیم که بر تقدیر تسلیم نیز کلام ملائمه  
 مشهوری مغیره مطلب هیچ وجه نمیتواند ضد چه مکررات و مترات بر اثبات رسائیده شد که آنچه مقتضی در آن  
 لعن و جوب تبر و خلود فی النار باشد انتقامی ایمان است ما خلل شرطی از شر طاعت آشنای اسلام با حکما  
 شهواتین پس درین صورت بقا اسلام با وجود انتقامی ایمان از لعن بجزای نمی تواند داد پس اگر در احادیث  
 مذکور که از عبارت کتاب انظار الحیثیست می شود ارتداد و معنی ترک اسلام خواهد بود نه معنی انضای ایمان  
 چنانچه و تحقیق عبارت تحریر محقق رحمه الله به تفصیل بیان نموده شد بعد از آن **ناصب علیه السلام**  
 در رب کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص ملول آن بنا بر تاویل فاسد کفر است بلکه نوعی  
 از فسق اعتقاد است که از ادعای اهل بیت خطای جهاد می گوید و قبول این نایند و من قیل بنا از الفاسد  
 علی الفاسد است چه سابق بیان شده که عدم کفر معنی انکار شبهات و من بخوانست کلام و جود ایمان است و کلام  
 ملاعبه اقتدر هیچ جایمان ایشان مستبطن می شود دلیل استدلال و بعد از آن کفر ایشان بر حجت ایشان است  
 لعن و خلود فی النار غایت بی حیاتی است اما از من اعتقاد می سازم لیکن بر فسق همان است  
 و کلام مجید معنی ارتداد واقع شده و در کتاب ما اخر ما تا الی انشاء خدا و ما معلوم از نشانه  
 فمقول بعد از انکار هم الفاسد و چنانچه سابق گذشت ما **ناصب علیه السلام**  
 دوم آنکه خصمت که منع فرمود از غیر ذلک که از نفس کسان واقع شد بنا بر ترک محدث بحیثی که در کتاب

لا نوث ولا نوث یا بنابر قسک یا الیوم اکملت لکم دینکم فی کفر نیست بلکه نفس اعتقادی است که آنرا  
 خطای اجتماعی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله افعال است موجب سقوط کفر و بدعتیست که حدیث و آیه  
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب که هزاران در جواب آن در مسئله امامت و بالاتفاق از موضوع فقیر خبر است  
 سقوط کفر نباشد اقول بر صاحبان ابعیث و ادراک که استقامت در هر چه سلام و تعظیم ایشان با وی است  
 و انصاف و ترک تعصب استاف متعین شده مخفی نیست که متشار این کلام شقاوت انجام می دهد و سبب شفاعت  
 و امامت اول عدم اطلاع او بر او و علما امامیه در واقع استعمال الفاظ آنکه در متن آورده اند و این تفصیل این  
 یافته و غایت آنکه آنقدر او در تعصب و عدل و اشیای و اتباع این بیت رسالت که غصب از آنرا سوال  
 جزیه فقیه شمرده سهل نگاشته و حال آنکه بحث خصیصه که منع قوطاس از نه حضرات ملت باطله مخالفین  
 و عجز ایشان درین مباحث نزد خواص عوام بدیهه ظهور می رسد که اکثری از ایشان که ترک عقاید باطله خود کرده  
 و شیخین تبرائمه فطر بهین خصیصه که منع قوطاس با ایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینک امامیه که در  
 حد که تکفیر تخمین بنمایند نه از برای نیست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بهمت آنکه جناب فاطمه نیز از کذب  
 نموده و گواهی جناب امیر المومنین و امام حسن و امام حسین را که با جماع علی نص امایرید الله لید عنب  
 لر جس اهل البیت یظهر که تطهیر مخصوص با ایشانست و تسلیم تنه سیه ایشان از کذب معصیت کرده اند  
 و محبت واجب فی القربی را که بقضایای کریمه قلا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی است  
 ترک کرده اند و اینها بهمت نیست که با عرافت بخاری حیات سر و غضبت فاطمه و لم تکن حق مانت آن  
 ظاهر و را از زنده اند و این معصیه فاطمه بضعة منی مرادها فقدا ذاتی و من اذانی فقد  
 اذی الله و من اذی الله فقد کفر و ایه وافی بهایه ان الذین یؤخرون الله و رسوله لعنهم الله  
 فی الدنیا و الاخرة مستقر نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر را به بخاشیده و بر بخاشیدن آنحضرت خداوند  
 بسیار را بخاشیده بخود و غضب آورده و بدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر یک که پاره  
 انصاف داشته باشند فی الحال جزو میکنند که تکذیب فاطمه را آورده و شهادت حضرت امیر المومنین و جنین  
 با صلیت آیه تطهیر و آیه قرنی و حدیث فاطمه بضعة منی صلا جمع نمیتواند شده مراد او را در آیه تطهیر  
 اعتقاد بدیه حق به بردن دین چه پیش به و همچنین حال منع قوطاس است بلکه بهر تبارک از قبیح و فحش است  
 و من الله ان الله جناب سیدنا ایتونی بقوطاس کتب لکم کما بان فی فصل اولی که بحکم کلام

اعلام و ما بطنع عمر الهوى ان هو الا وحى يوحى از شانه خطا و از وسعت هوا محفوظ و معدون است ليس  
 بهذا ان ثبت كذب بنائى ايمان انهم ساختم و رخنه در شريعت محمدى انداخته و خاندان سالك را برادر  
 واره قوله و ارفق كوا اجماعى انفرقة است ان قول خدا شاه است و كفى بالمرء شيئا انكره و رت شر  
 نفي و بعض ان شريف خود دشمنان را عار بود كه با مثال چنين جلف طعنه كنم نماند ليكن بقضاه الله و  
 بين المخطوات چار تا چار از علو منازل قرب ايكبار افكار تخفيض مخاطبه عجزه شوها خود را فرو و بايد آورد  
 باجماع اكثر شتم بصيرت دارى چرا بديده انصاف نظر ميكنى با آنچه بدرجه تو اتر رسيده كه جناب خاتم النبیین  
 صلب و له يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية و با آنچه از امام زاده تو عبادت در بن عم  
 بروز یافته پس بر سنيكه شرح پنج البداهه كه از قصايف ابن ابى الحديد المغزلى است مسطور است كه راو  
 ان عبد الله بن عمر طرق على الحاج بابيه ليلا ليبيع بعبد الملك كى لا بيت تلك الليلة  
 امام لانه روى عن النبى انه قال من مات ولا امام له مات ميتة جاهلية و ايضا اخبر  
 انه لما خلعا يزيد اجتمعوا على ابن مطيع اتاه ابن عمر فقال له عبد الله بن مطيع اطرحوا  
 عبد الرحمن وساده فقال له عبد الله بن عمر انى امر انا لا اجلس اقبل لاحد تا حديثا  
 من رسول الله صلى الله عليه و سلم من جلعيدا مرطاعنه لقي الله يوم القيمة ولا حجة له و  
 مات و ليس فى عنقه بيعته مات ميتة جاهلية و شارح مقاصد در شرح غنايد اخبر بنيت  
 كه معنى حديث ما ثور بهيت كه از ان بتا و ريت و در شرح مقاصد هم از كلام او شام راجحه رضامى شود  
 هرگاه حقيقت حال چنين باشد پس بطور كافه اهل اسلام واجبست كه امامت از اصول دين باشد فضلا عن  
 الامامية تا حال بيع از عوام و خواص اماميه بفرع بودن سلك امامت قائل شده چه جاى نكده اجماع اماميه  
 منعقد شده باشد ليكن اذا القيت جلباب الحياء فقل ما شئت فان من الاحياء له لا ايمان له بعد  
 نقل كلام ملا عبد الله مجهول الحال قوله و انين كلام صحى معلوم ميشود كه ايشان را زياده بر اصل ايمان  
 و بر عز و زهد و تقوى بركت و ديانت حجت شريف نبوى الا قول تدليس تكليس است كه از روبرو زرافته  
 والا ملا عبد الله ذكر ايمان را اين كلام كه از نقل نموده نموده اسى و گفته كه متغلبه اسلام داشته بود  
 كه انين لازم نمى آيد حكم با ايمان آنها و از ابقاى يكات حجت بر بعضى وجوه لازم نمى آيد تحقيق از شريف  
 مجموع وجوه كيف والا بايد بعضى از اعمام حضرت نبوى كه مرند در شتم ب حجت ثابت و ريب داشتند

بطریق ولی سعید و اربین میشدند با جمله غرض ملاحظه اینست که هر چه در سبب رفت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 احقاق حقیقه و مشتند لیکن سبب بحث طینت که در وقت سبب انکار بعضی از اصوات و نیاید از ایمان و هرگز  
 و منه در من قال به هرگز اروی به بهود و ندانید دیدن وی نمی سودند شست قوله الا قبل فیض و برکت  
 از این صحبت چشم حاصل میکردند و عاقل و ادب و بخا خور و در کار است الخ اقول اخبار بسیار بطریق کثیره  
 سلسله است که سبب غلط طینت کامل است از کفار و مسلمانی که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از مخالفان  
 حمیده و وفات پسندیده و روز می باید لیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها باید که غسل  
 مسرسانند با جمله سبب و حجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کفار و مشرکین از عذاب جاوید میزدی نجات یافته اند  
 چنانچه قول حق متعالی و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم برین دلالت دارد پس حال نظر از این است  
 برین قیاس باید نمود قوله که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت می  
 زایشان این اقول عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحیح است که تضمن این تدابیر بسیار از صحاح و  
 فقهی نمونشان داخل شدنشان در جهنم معلوم و یقین است پس اینست که پالاطا مثل تا بهشت  
 که سبب از مرضی تو اینست که علی غم ما عید الله سلب بکت صحبت آنحضرت با کلیه از پیران خود  
 چنانچه از شریعه مطهره تو متبادر است ما هم با هم معالیه راضی شدیم سخن اکتاه باید نمود قوله برجم بالغیب  
 و ادعای علوم قلبیست مردم کف بظاہر عالم الخ اقول رحم بالغیب نیست رجیست بر شهادت قلبه یا  
 لا یغضک الا منافق و علی مع الحق و فاطمه بضعة منی الخ و منافق فی صدر رقوم الخ و من  
 مات و لم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث لکلیه قوله باعتراف علی شیعہ ایمان  
 از اصحاب با برح و زهد و تقوی اجتناب از کل محرمات الخ اقول باطن علما شیعیان گویا زبان شکند  
 در بجات او و رد لیسات و تعلیسات ملاحظه باید نمود و اول بجا اسلام ایمان است تعالی نموده بطریق  
 اسناد نموده بعد از ان فیصل بسیر بطرف علی شیعہ این نسبت داده البته معاومت صاحبان عقل و قوا  
 که تا سبب ایمان و دیانت مثل اسلام و خدای بهر ذی نفیست و مع هذا از ناظرین کتابخانه اردو ماخیز  
 بعد از ان در باب علما و رجوه بعضی از صحابه شایع فیه تمسک می شود بقول حق متعالی و السابقون الاولون  
 من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان خلی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم  
 جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فیها ابدا پس بیاید و هست که با اتفاق اهل اسلام و صحبت



و صحت هجرت و ترتیب ثواب بر آن ایمان شرط است و از نجاست بلیغ می رسد اگر درین هجرت شریک باشد بگویند که  
 مشترک بود چنانچه در کتاب طبقات و اتمی تصریح آن فوائده شده مقبول هجرت نخواهد بود زیرا که با اتفاق ایمان  
 صحت عبادت است همچنین با اتفاق و یقین شرط ترتیب ثواب هجرت صحت نیست چنانچه دلالت میکند بر آن  
 حدیث ستواتر اما الاعمال بالنیات و لکل امری ما نوی من کانت هجرتة الی الله و رسوله الخ  
 و هم انبیاءه الخ صحیح بخاری و نیزه مسطور است پس باید اسکیه ما را علم بصحت نبوت الی کرم ثبوت نزد و خوار  
 او و ردلول این آیه یقین فیثبوت و ما یقین نشود و احتیاج باین آیه بر علوم مرتبه او یعنی توان شد و ایضا  
 بعضی از علمای دلالت میکنند که مراد از سبقت فی الهجرت هجرت بنی مائمه است از که بر شیعیه و یا هجرت بطرف مصلبه  
 که بر آن هجرت از هجرت مدینه بوده پس در این صورت الی کرم را شرف سبقت هجرت صوری هم نخواهد بود و ایضا  
 احتیاج باین آیه موقوف است که ثبوت رسد که هجرت ابو بکر با ما از حضرت بنوی واقع شده و شیعیه  
 این را قبول ندارند و ایضا الاکسان علی نفسه بصیرة احوال هجرت خود را الی کرم و دخول خود را در لول  
 این آیه بهتر میدانست حال این که کتب مخالفین دلالت میکنند بر آن که در وقت فاطمه میگفت یا لیس  
 لعل کشف بیعت فاطمه و نحو ذلک ایضا محل کلام است اینکه مراد از سابقین یا پیشین هجرت با شایان  
 فی الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر رازی و غیره مسطور است و تفصیل این اجمال از کتاب کبیر که درین تفسیر یکی بنص صریح  
 گردیده طلب یاد نموده ایضا آنچه بعد تامل و نظر دقیق ظاهر میگردد این است که این آیه در شان کسانی نازل شده  
 که در حال نزول آیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده  
 بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میداد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است  
 که اگر اینها زنده میبودند مناسب این بود که حقیقی بصیغه مضارع که یرضون باشد این مطلب را نایز بصیغه  
 ماضی ایضا قیام و ازین رضا این است که چون در آخرت علوم مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا هر یک  
 از صحابه رسول که از خدای خود دور و در دنیا راضی بوده چه ظاهر آن است که با عدم رضا از حق تعالی ایمان  
 متصور نباشد و این خلاف آنست که نویسنده باب صحابه گمان دارند با لجه عقل سلیم حاکم است بچند در معنی  
 بیان آمد و لا اقل از معنی احتمال دارد قد تقر فی موضعها فاجاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنا برین  
 نفس آیه بر سواد کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مؤمنین داخل بهشت نمیشوند تا معنی اعداد و حجت  
 درست شود و هذا ظاهر است و ابوجعفر شیخ ابن الحدیو در باب آنکه بحجرات دلالت دارد

صاحب میکند عموماً کلامی بسیار شریف و تلای لایلی و برایین گفته و چون آن کلام در کمال بسط و زبان عربی است  
ترجمه بعضی از فقرات آن انعامی نماید پس او گفته که اما آنچه واروده است در قرآن مجید از قول حضرت  
اعتراف می کند علی بن ابی طالب من قول حضرت علی بن ابی طالب و الله الذین جعلوا قول النبی ان الله  
علی اهل البیت پس با وجود تسلیم خبر تمام به این امر نیز در حدیثی عاقبت است و با اینست که حکیم علی الاطلاق  
خبر می دهد و این انعام غیر معصوم با اینکه بر او توبه است بهر چه خواسته باشد پس کسی که انصاف است و در حوال  
محابر فاعل نمود. میداند که احوال آنها مثل احوال او بوده است و آنچه با جابر است بر ایشان نیز جابر بوده  
و غیر از شرف صحبت با اهل بیت از سایرین با ایشان نیز خبری نبود و معلوم است که صحبت رسوله و اهل بیت  
میشود که بعد از خطا و گناه از اصحاب منع باشد. چنانچه چنین باشد و حال این که اگر چنین نبود عایشه صحابه  
نمیشد باین که در باب برادر او از غزوه آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از  
اول و بیگفت که اهل بیت از آن عایشه شرف صحبت از دیگران برتر است با و در حال نموده و بلکه  
شرف صحبت بهر چه او را حاصل شده گناه از جابر نبود و صفی بن عقیل هم از اصحاب و پس میبایست که  
پس عایشه مخزون و غلبین نمیشد و بیگفت که چون مسنون از صحابه است صدور معصیت از جابر نبود و گفته  
که جبارت داشته باشد بر این که بگوید که برات از هیچ یک اصحاب محمد جابر نیست هر چند از ایشان بدیها و معا  
بطه و رسد بعد از آنکه جابر حق جابیه شرف صحابه بر او حاصل کرده باشد بگو بدین اثر شرکت  
لجبط علیکم لکن من من النجاسین و بعد قول تعالی قل انی اخاف ان عصیت بئ علیکم  
عظیمه بعد قول تعالی فاحکم بیننا نحن الحق و لا تتبعکم فیضاک عن سبیل الله ان الذین یصلون  
عن سبیل الله لهم عذاب شدید لکن انما نکران شخص فهم نداشته باشد و مثال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف  
قطعی این باشد که انعام نموده شد و اما اینکه از ملاقات نقل نموده که او گفت شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته  
بر معلوم است که یا ملاقات الله را امید نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مضررات را از پیش خود داخل نموده  
و یا او را از ایمان و یتقام سلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت با اتفاق  
من علماء الانس و الجنه قول اول ولالت آیه بیضمه ن که تقریر کرده اصلاً از روی قواعد اصول درست نمی شود  
اقول و از روی شود بر این اول این که آنچه بیان این منطق تقریر یافته است این است که مفهوم موضوع  
تقریر یافته اینست که ما بعد از معلوم نیست از چه موضوع و این جاسا بقیه اولیه است و نیز با نیات

با ثبات نرسیده که مراد از سبقت در اینجا سبقت فی الهجرة است پس غایت ثانی الباب علت رضا سبقت الی  
 الاسلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرة لا علی الیقین خواهد بود و این علت به همه بر توفیق  
 مفید نمیتواند شد و لذا این که علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نمیتواند شد  
 بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی تسلیم او امر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این توفیق  
 دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت اند چه موت الهی است و رجات را بدخله تمام در  
 رضای آنها از حق تعالی است و ثالثاً اینکه غایت ثانی الباب آنکه اگر علت بودن هجرت و نصرت  
 در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از حق تعالی شایسته میخواند شد و علت اعظم است ازین که تمامه  
 یا ناقصه و استعمال علت ناقصه در کلام حق تعالی و احادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غنا و است  
 ذین که واری و یرین باب ثالثی باشد باقی بر این مجید را از اولی و ثانی و ثالثی بصیرت ملا و کون و آری  
 و عده و عید تا ملنا صادق این مقال واضح گردد و اما آنچه در اینجا مقام در باب آیه ولایة برتر است و اترم که  
 قبیل قبایلی است مع الفارق چه اشغال چنین تفصیلات و در از کار و آیه ولایة خلاف است  
 است پس از بعضی اعتبار ساقط باشد قوی که دوم آنکه چون بالیقین غایتی را عمل نموده است از این  
 اقول مردود است اولاً بجهت اینکه از بنا و قبیل فاسد علی الفاسد است و ثانیاً بجهت اینکه  
 با اختیار شق اول بگوئیم که دینی خروج از ایمان اسباب عدیده و دو گونه مخالفت با  
 موجب خروج از ایمان شود و ثالثاً بجهت اینکه استی که عدم ایمان از این جهت  
 و لکن مردود بر سابق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین یعنی عدم خروج از اسلام نمیتواند شد  
 شان از ایمان پس هر کلام سید نواید ششمی غیر ازین که مطالب بنی از سید و سید و سید و سید  
 است اختیار شق ثانی آنچه او گفته که جهاد نزدیک اطمینان باطل است و سید و سید و سید و سید  
 مختار اما سیدین است که شرط قبول اعمال خاتمه بخیر شدن است و سید و سید و سید و سید  
 مستحق نشده جزای اعمال نیست نمی شود و عمل بجهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد  
 لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد بنا بر مذکور است و سید و سید و سید و سید  
 و استی پس قول بعد از جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد  
 ثالثاً مطلقاً از حیا بهره نداشتن و الا بهر آنکه و الا بهر آنکه و الا بهر آنکه

نه با ما چه چنين حرف بجا در قيد ظلم نمی آوردند قوله ما ياتي خود در كلام منقول الى الصدر اعتراف نموده الخ  
 اقول اين كلام كلامی است که از عباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدهد چه بر نقد بر تسليم صحت نقل  
 و معتد بودن سند اليه را و اين است که رضا را عقيد بعد از انکار ما می نمی توان نمود ما لازم آيد که وجود  
 عقيد بدون قيد متحقق نباشد پس از کم عدم بعرضه وجود نياید و الحال منقول را و اين است که کور رضا  
 متحقق شده ليکن انکار اوست محبط عمل آنها و رافع وجود رضا گردیده و بر هر عاقل معلوم است که اين هر دو  
 بهيچ وجه منافات ندارد قوله و حال آنکه نزد جميع شيخو اجماع خاصه کفر و اشراک است الخ اقول (دلائل تمام)  
 دارد و بر اين که قائل آنرا ضبط شده زير که کار عاقل نيست که تفصيل کلمات عديده بحکم متناقض جزم نمايد چه  
 قبل از اين گفته که نزدیک ما میه اجماع باطل است و اينجا از کمال بيخبايی يگوييد اجماع تردد و جميع شيخو خاصه  
 کفر و اشراک است و اينضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقه آيه و کتاب ما عجيب و غريب است و اينضا آيه  
 زياده برين که ترک محبط اعمال نيست دلائل دارد و دلائل مفهوم محل نزاع است قوله و در روز اخير  
 قرآنی محض است اقول فرار صحابه در روز احد متيقن و دخول فائرين در حکم آيه يا ايها الذين آمنوا اذا  
 لقيتم الذين كفروا وحلفوا ان لا يقاتلوا معكم و لا يمددوكم و لا يقرروا اليكم و لا يقاتلوا معكم و لا يمددوكم و لا يقرروا اليكم  
 يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا وحلفوا ان لا يقاتلوا معكم و لا يمددوكم و لا يقرروا اليكم و لا يقاتلوا معكم و لا يمددوكم و لا يقرروا اليكم  
 و چه نعم باشد شکوک و اليقين کلاي قول الا يبين مثله و اينضا قول حق سبحانه تعالى و يوم ندين  
 اذا عجزتكم کثيرا فلو تعفون عنکم شيئا و ضاقت علیکم الارض نار حبت ثم وليتمه مدبر رب  
 صريح است را نيکه طرز از ایشان واقع شده و سختی عذاب نکال شده اند بحکم آيه اولی و آيه عفو بعد از آن نازل  
 شده پس قول ملا عبداللہ که متضمن ضبط اعمال ایشان مطابق واقع باشد و شايد جنگ احد را بر سبيل  
 تمثيل گفته باشد قوله عليه عليه و بالا جماع سورة توبه بنی آفرنا نزل است اقول لعن الله الکاذب  
 الفاد و الناصب گويا کذب و عنده را از ما ميں کاذبين غادرين خود را کتساب نموده و الشاهد  
 علی کذب عباد الله الان فان لجلال اللير التسبيح طي فانه قال اخرج مسلم عن ابن عمر  
 قال اخبرني عن نزل ان اذ جاء نصر الله و الفتح و اخرج الترمذي و الحاكم عن عائشة قالت  
 اخبرني عن نزل ان اذ جاء نصر الله و الفتح و اخرج الترمذي و الحاكم عن عائشة قالت  
 اخبرني عن نزل ان اذ جاء نصر الله و الفتح و اخرج الترمذي و الحاكم عن عائشة قالت

و فی حدیث عثمان المشهور ببراءة من اخرج القرآن نزولا و قال انفاضی ابو بکر فی الامصار هذه  
الاقوال لم یفهمها شیء فرفع الی النبی و کل قاله بضرب من الاحتیاط و غلبة الظن بجهل سیدک انزال  
سوره براءت باشد لیکن این نیز لازم نمی آید که هر یک از آیات آن سوره آخر از نزل باشد چه آنچه بعد رجوع  
اقتان ظاهر میشود و ایضا معلوم است که جامع قرآن عثمان بن عفان در باب الیفات بهر قسم که خواهد  
تفرقات نموده پیش از نازل نمودن آیه السابقون در سوره براءة دلیل تا آخر نزل آن نموده اند و این بجهت آنکه  
نزل است از آنچه در اوقات ایام بطول ایشان گفتگو نموده شده بود و آنکه بخواهند مرخصی کنند از  
اقوال انسانی که او را اشتباه شده و الا از ضروریات مذهب شیعه است که خاصیت حضرت امیر علیه السلام  
مومنیت قوله زیرا که ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود و در ملک خود پیاده انداخته و اقول منع  
فدک را فاطمه و تکذیب آن مؤمن را آورده ساخته به حیثیتی که جناب آنحضرت آورده خاطر از آنجا از ایشان  
رفت چنانچه صحیح بخاری و مسلم بر آن مطلق نظر الی آیه الطمینه قول النبی صلی الله علیه و آله فاطمة بضعة  
منی مرادها فقد اذنی محبط اعمال او میتوان شد و قول حق تعالی و ان فی القرآن حقه و احادیث مجتهدین  
ناطق است باینکه فدک در دست جناب فاطمه بوده و تفصیل این امر و بیان این حدیث در کتاب کبیر بهر چه در دست  
خوفا للطلول باین محل گفتار نموده شده و در سیه ملا معین که از معتبرین علمای اهل سنت است و در مقدمه قصص باین  
جبارت مذکور است که بعضی گویند که حضرت رسول بسوی نیر جنتا امیر المومنین علی را فرستاد و مصاحف  
بر دست امیر واقع شد بدان رخ که حضرت امیر قعد خون ایشان نکند و حوائط خانه را از آن سول باندرب  
جبریل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان به رسول گفت خویش من کیست و حق ایشان  
چیست جبریل گفت فاطمه است حوائط فدک را باو ده و آنچه از خدا و رسول دوست در فدک هم به پیغمبر فاطمه  
بخواند و از برای منی حجتی نوشت و آن میثقه بوده که بعد از وفات رسول جناب فاطمه پیش ابو بکر آورد و گفت  
ای کتاب سول خداست برای من و حسن و حسین و ایضا و کذا اعمال شیخ علی بنی و حاکم در تاریخ خود و سید الخفا  
ابن مردویه که اینها معتقدین اهل تسنن بودند روایت کرده اند که جناب سالک علی علیه السلام فدک را به رسول  
فاطمه علیها السلام عطا کرده و آن دلیل ظاهر است بر آنکه هر که در تحت آنست و تحت فاطمه بود در عین حیات  
رسول خدا و بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمه بدور رفت و ایضا با تشریح تاریخ  
و غیره مستشهاد الی بکر از جناب معصومه و شهادت امیر کبیر از آن من این سخن در سیه بنیامان

ثابت است و معلوم است که اگر به بدون قبض میبود احتیاج آتشها و در و شهاب و من بشهد الله بطلان قهر  
 نبود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان الی یکبار اول امر این امر ناشایسته باعث حبط  
 ایمان و اعمال او شد قوله و بعد از این منع هم بوجوب تسکین است مشهور بوجود آن **اقول** حکم شهرت آنکه  
 کبر و اگر شهرت آن میان متأخرین اعدای اهل بیت مراوست برای او مفید نیست و آن شد و اگر مراد این است  
 در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابی بکر بان منفذ بوده چنانچه ابن ابی الحدید و کتبی  
 اعتراف نموده اند و در وقت عمر بعضی از صحابه که بوجوب بیت نبوی جعت قهقری نموده مرتد شده بودند  
 در محنة الیه و در بیت عنة الشهادة و در روح خمس واضح حدیث را بنزد عذاب نکال معذب ساختند خود را  
 ناکر و این در قوله منع احضار و اوقات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده آن **اقول** پس معلوم است که بزرگان  
 و اسلاف شما را چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شایسته اند و اگر آنهاست گفته اند پس معلوم است  
 که شما را چه ضرورت بود و لغت احمد علی الکافی بن یسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که در آن سنه  
 دعا عند موته بصحيفة یکتب فیها کتباً باله یضلون بعداً قال فخالفه فیها عمر و رواه عن  
 بن جبر و عکرمه و عسفیان بن عیینة و عمر بن دینار و عمر بن الحکم بن ابان و عرجانة  
 ثور بن احمد بن حنبل و سعید بن جبیر و عکرمه عزابن عباس و ذکر فیہ ان عمر بن الخطاب  
 قال عسی النبی انه یهجرن من ذلک ما ذکره الحمید فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع  
 من المتفق علی صحته مرسلنا عبد الله بن عباس قال لما احتضر النبی و فی بینه رجال و  
 عمر بن الخطاب فقال النبی هلموا کتب لکم کتاباً یضلون فیها بعداً فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد  
 علیه الوجع و عندک القرآن جسکم کتاب بکم و فی وایة ابن عمر مر غیر کتاب الحمید قال عمر  
 الرجل یهجرن فی کتاب الحمید قال ما شأنه یهجرن قال الحمید فاختلف احضرون عند النبی و بعضهم  
 یقول القوال ما قاله النبی فقرأوا الیه کتاباً یکتب لکم و بعضهم یقول القوال ما قاله عمر فلما اکتوا  
 النظم الا خلاط قال النبی قوموا عنی لا ینبغی عند التنازع و اشغال این و آیات در صحاح ستمه و غیر  
 ستمه و غیره و این کتاب بسوطة رجوع نماید اینک گفت مخاطب بخطاب متولی بقطر نفس این میگوید  
 منع نمی باشد و این است و در شهرت این جواب این نیست بانی بود و لیکن را نماید و مذکره با عمر و احزاب  
 است و در وقت خود و در وقت خود که ائمه اهل بیت و این کتاب بنوی نمایند اما متروکین و مذکره که در شهرت این کتاب



نایم و تصدیق ذلک را روی الحسب ان عبدالله بر عباس کاین یکی حق مندرج بود خدا را بعد  
 یوم الخبیر و ما یوم الخبیر قال راوی حدیث فقلت یا بن عباس ما یوم الخبیر فبن عباس انما  
 عباس انه یوم منع رسول الله صر ذلک الکتاب کان عبدالله یقول الزبیهة ما حال بدین  
 رسول الله و بدین کتابه و ازینجا معلوم شد که این جملوله میان کتاب میان آن حضرت که واقع شد برین عمل  
 بود بلکه از راه شورش و غلطی و غلطی که ملک خلیفه ثانی شده بود و جعل کرد قوله باید که چه حقیقت  
 میزند اقول اری ملاعبه بچاره چه کند که نوکر قنارست ازین جهت چیست میزند و نه  
 بخط مستقیم حاجی قنارستانه را اگر مندید هوای این معنی از مقتضای خود **تفسیر کتاب**  
 پس بدو و خود را نیز بر اینست یکی از اولاد و اولاد ساز تا مراد تو حاصل کرد و قوله و ازین حدیث در اینجا  
 مثل جعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن با الله و الیوم الاخر و جاهد  
 سبیل الله کایستون عند الله و الله کایستون القوم الظالمین **اقول** و در این امر و فضیلت است  
 حق البلیت از علما فی فضیلت بسیار عجیب هر چند فطر باینکه ناصب عداوت البلیت و انست است و علم  
 بهر دو نایب و انست صاف محترم است هیچ بعدی ندارد با جمله مورد کتابی که سنی مجمع بین الصحیح است  
 تصحیح نموده اند باینکه این آیه و نشان حضرت علی بن ابیطالب نازل شده و هرگاه طلحه بن شعبه عباس بن ابیطالب  
 بر هر یک از ایشان کرد و فطر باینکه آن من سزاوار تر من بخانه خدا نیز که کلیب آن در دست من است و بمبارکست من  
 سزاوار تر من چه اگر من صاحب سقایه ام و بان قیام بنیایم علی فی مود که من سابق من بنی خلق از دست ایمان را و  
 تر من اینها و در جهاد پیش سخنان این آیه نازل کرد و فضیلت آنجناب ظاهر کرد و انبیا فی فضل این زبان  
 اعترف باینکه و در کتاب ابطال الباطل که در کشف الحق نوشته بعد نقل کلام مصنف گفته اقول هذا  
 صحیح من باب الیهو ما اهل السنة و عدها العلماء فی فضائل امیر المومنین فیضائله اکثر من  
 تحفه انتفی کلامه اما قوله تنبأ الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله با و اللهم و انفسه  
 اولکما اعظم در حجة عند الله پس نشانست در کج از صحابا کسانی که ایمان داشتند و هجرت و جهاد  
 صحیح کردند و ائمت بر فضیلت آنها و در لیکن چون ایمان غاصبین حق ولایت و هجرت اینها برست نبوت  
 رسیده است لال امین آیات بر فضیلت ایشان و جی نذر و لایما فطر باینکه او سخنان عالمی قنار این نیز  
 صفت صفت جهاد را نیز مذکور نموده و کیفیت جهاد ایشان در جنگ حد و خیر و حنین خبر از فطر باینکه



[illegible]



و اگر میری بر خلاف آن دلالت برشته باشد تا قول خواهد بود آری شاید میان امامیه در جمعی عبدالمطلب  
 اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال ائمه باشد نه پس نوح و زن نوح و لوط و عاقله و حفصه و خیران  
 مالی باشد چه بحال شیعیان ضرر میرساند قوله مثل زید شید که بلا شبهه مدعی امامست خود بود و منکر امامست  
 امام محمد باقر و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و ازین دعوی مست بر داشت اقول شیخ  
 سفید در ارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقر افضل برادران صاحب مع و عبودت و وقت  
 بوده و سخاوت و شجاعت موصوف و خروج ثبیر نموده امر بر عوف و نهی از منکر میکرد و طلب خیر  
 بنمایید الشهدای محمد و حبیب یاری ایشان اتفاقا با امامت او داشتند و نشاء این اعتقاد آنها  
 این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نمود و دود حوت میزد بطرف الرضا من آل محمد گمان کردند که مراد او  
 ازین حرف نفس خود است و چنین نبود چه عارف بود باین منصب امت حق برادر بزرگوار او جناب  
 امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادق و سبب خروج او این بود  
 که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود رفت خلیفه امر نمود باین هشام که در مجلس حاضر بود  
 که چنان در مجلس نشانی نماید که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک ازندگان خدا فوق این نیست که وصیت  
 تقوی نماید و من ترا وصیت میکنم بر بریدگی گاری بنیام گفت تو خود را از این گفتاری پنداری حال آنکه  
 تا ایام دلمی نیک گفت ما در جناب حضرت اسمعیل ام و له بوده و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تراست  
 خلافت است و چون بنیام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار را او  
 گردانید و آنرا انقضای عیثه نمود و او را و شهادت او چون خبر شهادت او بنیام امام جعفر صادق رسید  
 بسیار تعلیم و ملول گردید و کسانی که بازید شهادت شده بودند یک لک نفر بیاوریده آنها حضرت صادق  
 را در آن موقعیت نمود و آتی چون عبد الکاویبا لغادر ربهان بنیام بن هشام بن عبد الملک اعتبار نمود  
 این مناظره را بر مناظره امامست و جماع الغیب حمل نموده قوله مختار ثقیفی عبد الله پسر صاحبی حضرت امیر المومنین  
 است اقول این باب که امام بنیامیه را بنویسند تا صدق کند با معلوم گردد و بنظر احقر تا حال  
 این حدیث را این حدیث زیدیه آیه ای از آیات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فی قوله ناچار  
 شدیم که گفتیم که منکر است کافریت این اقول این عم بطلانست که مثل شیطان ترا بضد است انداخته  
 در زوال مرسلات صدیق است که انکار امامت کافریت چنانچه مذکور ایشان است که در حدیث

نیست قوله اما در اینجا بحث دیگر لازم آید چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه بر لزوم انکار است در حق  
 که امام تصدیف خود خواهد لابد کفر لازم نمیگردد باشد و این معنی محال است **ایم اقول** دست به کتف  
 مستان محاربه میان انکار امامت چه محاربه بدون ارتکاب فعلی که حرمت آن از ضروریات نیست  
 نباشد اعنی تا وقتی که ایشان بغض علی بن ابیطالب نداشته باشند هرگز با محاربه نمیکشند آنجا  
 و بقضای حق که تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القرابی حرام است بخلاف انکار امامت  
 آنحضرت چنان از ضروریات مذمت است که از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابت نه سائر اولاد  
 و آنچه گفته که محاربه لازم انکار است بمعنی است و این معنی چه معلوم است که ابو بکر و عمر و خیر همانست امامت  
 آنحضرت بودند و محاربه نبودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا هذا انکار امامت آنحضرت اندکی محاربه  
 باشند و اگر مراد از این است که میان قول بعد از خروج از اسلام سبب انکار و قول بعد از خروج از این سبب  
 محاربه ملازم است پس باید که اول این ملازم را بدلیل ثابت ثانی و این گفتی که از جمله افراد انکار  
 محاربه هم است پس پس محاربه بدون انکار متصور نمی شود زیرا که انکار مع زیادتی است و بسیار از خوا  
 افراد است که در مابیت بافته میشوند پس چه عبادت که بعضی از افراد انکار که تقارن بافت محاربه با  
 مستلزم خروج مکلف از اسلام شود که انکار کچر و کچر مستلزم آن نباشد قوله اکثر شیعه جواب این سخن باین روش  
 داده اند که هر چند قاعده بهرین اتفاقا میسر که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن  
 چیز نیز میباید که کفر نباشد زیرا که محاربه نوعی است از انکار با **ایم اقول** ناصب اوت اهل بیت ائمه او را  
 لازم است که مکافات سومی بی که در خدمت جنابی که ماینطق عن الهوی لکن هو الحق یوضح  
 در شان اوست نموده اند باین بیهوده گویند که امام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کتاب است  
 اگر صاف آنچه بطرف ایشان رساندیم ثانی چه اسم کتابی که از ایشان شنیده میشود بگوید عاقل الامم این  
 هرگاه انکار چیز کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز میباید که کفر نباشد و کلام دلیل طبعی را قائلند  
 ایضاً تو درست باشد پس باید حال آنکه انکار امامت حسین عیسی مثل حال شمر و یزید و غیره برین معنی  
 برین یاد و یزید برین معادیه لعنهم الله الذین کافوا امر محاربه باشد و لیکن کلام این عالمین  
 اول آنکه این کلام محمول بر محاربه است حذف حرف شیعه یعنی هر یک گانه حریدی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد و این قول  
 شک نیست که هرگاه معنی حقیقی حرکت حر مراد نباشد اقرار محاربه بطرف آن مراد خواهد بود که انکار فی محاربه



با وجود عدم التزام می توانند که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتیاج نمایند از کتاب ایشان بقتوات درج شود پس  
 میگویم در مسند احمد بن حنبل در ساینده عائشه مسطور است گفت که پیغمبر خدا بیمار بود در خانه سمیه بنه پس  
 آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند  
 خراج رسول الله در حالتی که نگیه کرده بود بر عباس مروی میگوید پاهای مبارک بر زمین کشیده شدند  
 راوی زعبده ابن عباس روایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشه گوشت که بود  
 گفتیم نه ابن عباس گفت علی ابن اریطالب بود لیکن عائشه را خویش می آمد که نام علی بر زبان برده و چنین  
 در تاریخ طبری مسطور است قال عبدالله بن محمد ثنا عن عمار بن عبدالله بن عباس قال هل تدانی من  
 الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب لکنها کانت تقد علی ان تذکره بخیر و هکذا فی عمدة  
 القاری شرح البخاری حیث قال وزاد الاسعیدی من رواية عبد الرزاق عن معمر بن  
 عائشة لا تطيب نفسا له بخير و ابن اسحاق في المغازی عن الزبير و لکنها کانت تقد علی  
 ان تذکره بخیر و قال بعضهم و هذا رد علی من روى عن عمار انها اهتمت الشان لكونه لیسعید  
 جميع المسافة و لا معظمه قبل هذا رد علی النورانی لکنه ما صح باسما لا عبائه به شیء  
 مانند که این مرد ولایت میکند که عائشه با جناب امیر کمال عداوت داشته و مویید این است که آنچنین  
 امیر و بعضی خطبها فرموده و اما عائشه قادر بر کفایت ضعف رای النساء و وضع خلافی صدها  
 که وحل الفین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردد بطرف حرب قتال معلوم است  
 که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چنانچه سید المرسلین میفرماید اللعنه و ال مرد و الا  
 و عداوت عداوت و ازینجا است که ناصب عداوت اهل بیت مثل ثعلب این طرف از طرف یخچر و چون راه  
 گریز نمی باید انکار عداوت آنها که از بدیهیات و متواترات گردیده از کتاب مینماید و حاکم کذب ناراض  
 را بر خود گوید ارمیسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این است که نگذاشت که امام حسن با در جوار قبر  
 سید المرسلین دفن نمایند چنانچه این معنی در کتاب مختصر اخبار البشره که از مصنفات علامه آیت الله بن محمد  
 بن محمد بن عمر بن شاهنشاه است و هم در کتاب بعض المناظر فی علم الاوائل والا و اخر القاضی فیها  
 خب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شعیب الحنفی الجلیبی است و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر امیر  
 این است که در فصول محمد بن علی بن محمد المکی المالکی السدوف باب الصلح مسطور است فی قصه وقعة

و یاموشی صحیح بخاری گفته  
 قال عبدالله بن محمد  
 المذكور ذکرت ذکرت عن ابن عباس  
 باقات عائشه ما انفک  
 و من تدبیر من الزلزل الذل  
 عائشه قلت قال هو علی بن ابی طالب  
 رضی الله عنهما و ذلک انما یسبغ  
 من ذلک و عبد الرزاق عن معمر بن  
 عائشه و تطییب الجلیبی  
 استحق فی المغازی ان یروی  
 و کلهما لا تقدان تذکره شیء  
 فانهم و غیره

الجمل فادی صلوات الله علیه و آله و سلم و الزبير متوجهون الى البحيرة فصرار اح  
 اعزاز الدين و قتال المحدثين و الطلب نار عثمان فلخرج پس برگاه نوبت بکفر و تفسیر سید معلوم  
 که جلال تعصب که نام منی از عداوت خواسته که از انفسی بینا بود و از حلاوت ابوبکر این بود که بر این  
 میگوید ان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله کلهن الى بنی هاشم فی عزاء لکاشفة  
 فانها الموات اظهرت مرضا و نقل الى علی علیها السلام بدل علی الشر و انما انما انفسه چون عايشه  
 خلافت حضرت امیر شریفه آفت کاش آسمان بر زمین افتاد تا این امر بود قروح بی آند و از انجمله که سر و  
 اطرا بی علی قال لقد علمت عايشه بنت ابی بکر ان جيش المرات و اهل النهران و امهون  
 علی لسان محمد و از جمله کلام حضرت امیر که شرح معنی در شرح نهج الباری و کاف و ده ایست  
 بها الناس ان طحمة و الزبير با یعانی فخر کما بیعتی الباعی الذی المصنوع احل ما عفا و د  
 ما احکما فی انفسهما و از هم المساءة فبما قد عملوا بایه است که مثال چنین و آیات بسیار است  
 که استعیاب منظور نیست جلد کتابی میتوان شد با جمله عداوت میان عايشه و عثمان بلکه تمام و از دوا  
 عن طعن میان آمده و اکثر اوقات بکلمه لعن الله فعتلا و قتل الله فعتلا عايشه ام المومنین و طب  
 لسانه و آنچه چنان که عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب زیرا که عداوت میان ایشان بسیار و در  
 و که هرگز بزرگوار که بزرگوار می توان بود و احقر العباد از بعضی علما اهل تسنن که  
 بر میان عداوت ایشان کلام حکیمانه گفته نقل مینماید و چون کلام او در زبان عربی است ترجمان  
 ان برادر و پسر و انکه شیخ ابن الحارثی و شرح نهج الباری و شیخ خود که ابو یعقوب یوسف بن اسماعیل المعانی بود  
 نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عايشه و جناب سیده النساء سید این بود که چون ولد با  
 جناب سیده النساء از جهان انتقال نمود عايشه در مشورت و از دواج انحضرت فائز گردید و عداوت جاریست  
 که میان صبیحه که مادرش و فاطمه باشد و پدر او زن دیگر خواسته باشد با هم که درت میباشد چه  
 شتر حکم ضرر دارد و علاوه بر این افزود که جناب سید المرسلین را که ام و قظیم جناب سیده هیچ دقیقه از  
 و قاتق شفقت راقت فرود نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت جناب سیده و دو جهان برابر است بسیار یاد  
 نمودن محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا این انحضرت در مجمع خاص عام علی الدوام میفرمود انها سید  
 نساء العالمین انها عذیلة ویرثت عمران و انها اذا موت بالموقف فادی من جهة العرا



العرش باهل الموقف غصوا ابصاركم لتعبدوا طلة بنت محمد واینها از جمله احادیث صحیح و معتبره است  
 مستضعفه و هم آنحضرت فرموده که عقد نکاح میان جناب سیده النساء و جناب امیر المومنین در دنیا واقع  
 نشده مگر بعد ازین که جناب حق سبحانه و تعالی بالای آسمان بگواهی ملائکه نکاح آنحضرت با واقع ساختن  
 عید و دفعات کثیره جناب خاتم الانبیا فرموده یو ذی بنی ما یو ذیها و یه بخضنی ما یبغضها و اینها بضعة  
 منی یو ذی بنی ما یو ذیها پس این چیزها و مانند اینها موجب یاقی عداوت عائشه با آنحضرت گردید چه  
 مجاری عادات زوجه خوشش نمی آید که زوج و دختر ضره را باین مراتب تعظیم و تحجیل نماید بلکه بکثر از آن  
 راضی نمیشود چه جا آن که این تکریم از حد تعارف تجاوز کرده پس هرگاه غار خارجین عداوتها در  
 بحر سیده باشد و زن بامی بدینه که از زبان جناب سیده شکوه عائشه می شنیدند بعائشه میرسانیدند  
 حرفهای عائشه را که در ت امیر میگفت با آنحضرت کریمه نقل میکردند و جناب سیده شکوه عائشه را  
 پیش جناب امیر اظهار مینمود و عائشه پیش پدر خود ابو بکر چه میدانست که زوج او جناب سید العالمین  
 غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس اینجی ابو بکر را برین داشت که در سینه او کینه حضرت امیر  
 ناشی گردید و علاوه برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المومنین را بشفرت قرب علوم و منزلت  
 بنواخت بفضائل و کمالات او را اختصاص داد مزید بر آن جسد و خطبه را ابو بکر مستولی گردید و همچنین تحم  
 عداوت و کینه و سینه طلحه که عمه زاده عائشه بود و گاه و گاه پیش او هم حکایات سرگذشت خود را  
 اظهار مینمود و باظهار شکوه و شکایت جناب البیت رسالت دل خود را خان میکرد و کاشته شد چون  
 معلومست که هرگاه شخصی مخفی از شخصی گردید از اهل او مخفی میگردد و همچنین عکس بعد ازین آنچه از  
 قذف عائشه بوقوع آمد بر یکنان معلومست و حضرت امیر هر چند از قاذفین نبود ولیکن جناب  
 سید المرسلین را مشوره بطلاق او میداد تا آنکه امن عت و حرمت آنحضرت بگردید و کیهانها ضعیف  
 تشیع آنها الوده کرد و جناب سید المرسلین هرگاه اشاره نمود جناب امیر فرمود که عائشه نیست مگر منزه  
 تعلین از خدا و مه که همراه او بود استفسار باید فرمود و تهدید و عید بر این معنی میباشد نموده بلکه از و بفرمود  
 استکشاف این معنی فرمایند و این همه گفتگو با عائشه سیر سید بلکه زیاده برین هم می شنید چنانچه متعارف  
 که سخن چینیان برایشی تعالی نازده عداوت از طرف خود زیادتی با طاعت میسازند و هم غارتان سخن چینیان  
 اظهار نمودند که جناب علی و فاطمه ازین سانچه شهادت کردند و خوشنود گردیدند پس همچنان عداوتها

بر آنچه بود بنصه ظهور آمد چون بعد ازین همه خدا با عاقله صانع نمود و او را بر او از آنچه متهم شده  
بودند نازل کردید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب کرد و بعد ازینکه مغلوب شده باشد و او را از  
حاصل شود بعد ازینکه متهم شده باشد پس در وقت زبان درازیها از او با ظهور آمد و آنچه او میگفت بجا می  
نمیرسید و این موجب مزید عداوت میگردد و ازین پس همیشه در وقت جناب پیر خدا از احوال او  
که موجب بد معاد است باطلت و بیعت تا اینکه روزی جناب امیر را بنیبه خدا نزد یک خود خوانده در حالتی  
که عاقله متلاصق بحکم شریف پیغمبر خدا نشسته بود جناب امیر اقبال الامام را تقدیس شریف او را در  
آنحضرت دعا خواند و عاقله بنشیند عاقله بنابر ناخوشی که داشت گفت که خیر از خدمت من مگر حاجی شستن نیاید  
و تا اینکه آیت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشغول  
آنحضرت و احوال کشید عاقله آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نمایی دارید که اینقدر طول کشیده است  
پیر خدا این آیه اولی که از او با ظهور آمد در غش شب و بعد از آن از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب فاطمه  
او را در کور و انات بهم رسیدند و از عاقله پنج فرزندی متولد گردید و جناب سول خدا فرزندان فاطمه  
بمنزله فرزند او و او را صلی میباشند و میگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا و چه کار میکنید  
پسر من آزرده مکنید پس در هرگاه حقیقت حال چنین باشد چه کار میکنی در باب وجه که محرم شده باشد  
از عداوت فرزندان و همذات بیند که شوهر او اولاد دختر را که از خیمه بیاید و متولد شده بفرزندی خود گرفته  
نخچه ای انعامی نماید و هیچ دقیقه عطف و پیری از آنها در بیخ ندارد و آیا میتوان شد که چنین بچه  
فرزندان دختر زنی را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته میباشد که عداوت داشته باشد  
و بعد از این چیزها که در عرض بیان از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر نمود  
که در دانی می فرستاد و عاقله که بچه خیر این که در اندرون مسجد بود و ندبند کردند مکرر و از عاقله بن  
نمیگفتند که در وقت آنکه آنحضرت امر بربان فرمود و باز از جمله اسباب عداوت  
یکی این بود که عاقله بن در عاقله فرمود که سوره بر او را که رفته بر سر کین بخواند و هنوز  
نمیگفتند که در وقت آنکه عاقله بن در عاقله فرمود که سوره بر او را که رفته بر سر کین بخواند و هنوز  
نمیگفتند که در وقت آنکه عاقله بن در عاقله فرمود که سوره بر او را که رفته بر سر کین بخواند و هنوز

گردید و همیشه طفره داری او و انجاء حاجات او از جناب سول اسماعیل الرغم میفرمود و از انفاقات اینکه  
 بخوایم عاقله متهم گردیده بود و بهاریه نیز همان رخ نمود پس جناب امیر اطهار برات اوقسمی فرمود و مطلقاً  
 آن وقت را تبه فضل الهی بر نهی انهار نمود که بر همه کس محسوس و مشاهد گردید و در باب و منافقین نیز چه  
 مجال گفتگو نماند خلافت آنچه در باب است عاقله گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان عداوت عاقله  
 گردید و بعد از آن جناب امیر علیه جمیع خدوافات یافت عاقله مخفی انهار شملت و سرزمین فرموده چنان  
 بود و فاطمه محزون گردیدند و دل برین خوال ماند تا این که پسر خدایه ضالموت مرخص دید و این  
 بطبع از کشته کاهی فلان در این بین آن حضرت را عارض نشد بود و جناب امیر را لکن این بود  
 حیجاب او باب ساقی است که با آن حضرت بعد وفات پیغمبر خدا نماز تحت نماید و از سبب  
 که مثنی که هم بزرگوار او و بعد از این که شش روح پیغمبر خدا شده بود گفت که دست خود را دراز  
 کن که با تو مباحث کنم تا بهر کجاست تو اختلاف کن حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی میتواند که با  
 خلافت طمع داشته باشد حضرت پسر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز روزی نزدیک گردید انفا  
 جیش اسامه بن جریه ابو بکر و خدیو بکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس  
 بنگام جناب امیر را و وثوق تمام به رسید باین که اگر حادثه وفات پسر خدا رود و بد بلا نماز تحت خیری  
 انظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد از این که امر خلافت استحکام یابد کسی اجمال این نیست که  
 تواند نمود و بعد از آن آنچه از خلفانی بگردد باز آمدن او به مدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست چنانکه گفت  
 پیش از این بکر جناب امیر المومنین ایقین حاصل بود باین که تعیین ابی بکر از جانب عاقله بود و هرگز  
 پیغمبر خدا امر بقتل او نداد ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین با چون خبر پیش از این ابو بکر  
 با اسدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را به شقت تمام عهد  
 رسایده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را عمر تسکین و ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر  
 با او کمر بست و نه منصب خلافت را با او ختم تصاص داده جناب امیر مثلث این مصیبت کبری را از قبل  
 عاقله میدانست چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این سخن اطهار مسکون و انحضرت میفرمود که  
 جناب سید المرسلین در وقت وفات میفرمود که ان کن لکم بھجات یوسف و مکلفه بود لکن انکا  
 لہذہ الحال نظر بان کہ عاقله و حفصہ ہر یکی میخواست کہ پرنخوہ را برای خلافت تعیین نماید

حضرت امیر گفت از انفاقات

از حق بن تقدیرات الهی بماند بپای حضرت رسالت پناهی موافق نکرید و این مصیبت عظمی و ایهام کبری  
 از قبل عائشه بان حضرت رسید پس آنکه آنحضرت در خلوت و عای بدیر عائشه میفرمود و اکثر تظلم او  
 بطرف حق تعالی می نمود و بعد از آن آنچه بر جناب امیر از رکذرت مخفی نمودن او از بیعت گشت مشهور  
 و احتیاج به بیان نیست و آنچه فاطمه و حضرت امیر از قبل کرد هات بسبب صداوت عائشه و پدر او  
 زیاده اینست که بعضی بیان آید چه عائشه را درین وقت سبب سلطنت و خلافت پدر استطالات  
 و عظمت شان بمرتبه کمال رسیده و درین وقت جناب امیر و فاطمه با کمال مغلوبیت و ضعف بودند و خلافت  
 از ایشان گرفته بودند و فدک و غیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده و هر چند حضرت فاطمه بمراتب  
 طلب حق خود بمراتب عدیده از خانه خود بیرون آمد و دست عالی ن نمود و لیکن اصلاً حق خود نرسید  
 و در جمیع این حالات زنهای مدینه آنچه عائشه از آنها استطالات می نمود و جناب فاطمه و حضرت امیر  
 میه ساندند و آنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه می نمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالها  
 ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه در کمال غلبه و سطوت و جناب معصومه در کمال ضعف  
 مغلوبیت و او بر تخت فرمانروائی نشسته و جناب معصومه از جمله رعایا و مومنین او گردیده و علا  
 بین ثنات اعدا زیاده از همه چنان آنحضرت را مجروح ساخت این ابلی الحیدر میگید که درین وقت  
 من خنده متشنج خود عرض کردم که تو قائل باین میشوی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز تعیین  
 باشد شایع در جواب گفت که امام اینست قائل باینست لیکن حضرت امیر قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف  
 است اینسان خاصه بودند و من غایب با آنها چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابو بکر را  
 تعیین نموده و جناب امیه چون را وقت و در آن مجلس حاضر بود او مقتضای علم خود میفرمود و بعد از  
 چون حضرت فاطمه وفات یافت همه احوال طاهره جناب سید المرسلین در خانه جناب فاطمه برای تعزیه  
 عاتق اندام گردیدند و مدعیانست که او نباید وفات نمود و جناب امیر از قبل عائشه کلامی ساند  
 که ایالت بزرگ و خوشحالی عائشه میکرد و بعد از این چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابی بکر گرفتند  
 و طر نام که خلافت پدر او سق در بد و نماز عت خصم باطن عائشه بسیار بیشتر کردید و حال  
 بر ذمه او ماند و قاتل الفخانی خیانت ابو بکر و عثمان و حال آنکه درین حالتها و لها پراز صداوت  
 بودند و صف و از من بپایه در غلیان بود که سمعت امیکداخت و هر قدر زمان خوبست قاتل

خلافت بطول میکشید هموم و غموم آنحضرت متضاغت میکردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل این  
 عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که مهربان با بر قتل او تحریر میسکود و هرگاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی  
 او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت بطول که عجز کرده او بود قرار گیرد و چون  
 این اتفاق نشد و مردمان از او عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطبیعت طایفه طایفه بر سر  
 آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی کوشش عائشه رسید اختیار نکرده و فریاد زد که و اعمان ما  
 قتل عثمان مظلوماً و آنچه بعد از این در جنگ جمل از او بظهور آمد عیانست که احتیاج به بیان ندارد و قوله  
 چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه تصدیق دارد و شریک است تا موردی و ذم شود و این قول اگر مراد  
 از این مخرجات اینست که چون فاعل خبر و شریک جناب حق سبحان است و بندگان او هیچ وجه فاعل نیستند  
 پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس چه چند این بنا بر مسلک شود و در  
 میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل در مقاتله  
 معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضا در مبدأ مقدمه صاحب صلاوت اهل بیت معذورند  
 که آنچه گوید و بان احتیاج بشیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکش این عهد خیر از این انفساناکشین بعیت  
 جناب علی ابن ابیطالب که بالفعل رعد و نصرت آنهاست چیزی نگیرند و انداخته اند و ایضا برین تقدیر چو  
 آوند شکم نامبارک خلیفه نانی برز و قوت بازوی ابو لؤلؤ گشت چون فعل او عین فعل حق سبحان است  
 باید معذور بلکه مثابه ما جور باشد قوله سلما که محارب حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محارب رسول است  
 لیکن محارب رسول نیز بطریق کفر نیست بلکه با نکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال  
 کفر نیست بدلیل آیه قرآنی در حق قطاع الطريق که با اجماع کافر نیستند کفر فاسق باشند این قول  
 بیاید و است که بتضامی قول حقیقی ان الذین یؤذون الله ورسوله لنعهم الله فی الدنیا و الاخره  
 و اعد لهم عذابا مهینا مجرد ایدار ساینده آنحضرت کفر است پس محارب با آنحضرت بطریق اولی کفر  
 خواهد کرد و اتفاق امامیه برین منعقد است پس بنا بر مسلک چو خود که انکار کفر را جناب سید المرسلین  
 مینامی ما در باب عدم کفر مجاری بن حضرت امیر چاره جویایمی تو بهیچ وجه مفید نباشد اما قوله تعالی  
 انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و الذین یقاتلونهم ان یقتلوا او یصلبوا او یصلبوا  
 است این بعد کفر خود می و محارب است و اگر انبیاء شش چشم انداخته پس انهم مقتولین و مقتولین و مقتولین

اتحاد اهل اسلام منعقد شده بر اینکه محاربه مسلمانان حکم محاربه آنها با جناب سیدالاسلمین ندارد و حکومت  
 باتفاق مفسرین خاصه عامه که مراد از محاربه خدا و رسول را بریده مسلمانان است و یکنواختی  
 خارج باشد و این معنی که رای را داده کرده شده است ممکن است که در روایت حواله شده مراد باشد و الا  
 و تخریص جناب عالی این بطلان نیست و کلام را از افاده علونه است جناب امیر علی اندازد و قوله که  
 میتوان گفت در حق است موسی که محاربه با او بر منعه و ری نفر خود تا آنکه حضرت با رویش پیر  
 آمدن اقوال غیب است این خاصه است و است که تا حال بواسطه سه حال اندازد را یافته نموده و با برین  
 که او را نمی دانسته اند خبر ازین بهر مانع مخفی می دانند که هرگاه در شیعی و مسلح قومی نباشد  
 بنابر تائید خبر و توجیه نماید آن محاربه بنابر آن گفت و الله اعلم می آید که بنابر روایت صحیح بخاری و  
 عائشه سقطت قلابه فی یالبدل و یخرجون لمدینه خارج الدیم حله و بنو النبی  
 راسه فجری قلابه قبل ابوبکر و لکن لکن شدیده و قال حبست الناس فی قلابه  
 انزل بی الموت بمکان رسول الله و قد اوجعی بیان ابوبکر و مائش محاربه واقع شده بالیک  
 برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه و بیخمانند نمیدانست  
 چون معلوم است که در غنچه غزوات غیر ازین غنوه که پذیرا و ختر واقع شده آثار شجاعت بروز نموده  
 علاوه برین قول حق تعالی حکایه عرهارون لا تاخذن بالحیثی و لا براسی صلا و لالت  
 نمی کنند بر این که اخذ موسی محاسن هارون بقریب محاربه بوده باشد چه اخذ محاسن چنانچه در حالت  
 متعارف است همچنین در حالت رافت و تفسار احوال بهم است اولست ایضا با اوقات برای  
 اظهار عظمت گناه یا برای انبیا رخصت و عدالت و عدم مراعات بجانب اری خویشان و اقربا  
 که منزه از اعضا و جوارح باشند ادم خطاب مینماید که در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد و الا معلوم  
 که از هارون چیزی قصور بظهور نرسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون بنا بقدر  
 شخصی را که مرتبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی و ابراهیم عیث و عیث و عرض عتاب دارد  
 و لکن تفرقنا بعد از انقام پس کلام هارون بریده که محاربه با جناب سید المرسلین کفر نیست  
 که احکام جمیع انبیا یکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که بهرگاه رعایا و امت با جناب بنیاد و اصحاب  
 محاربه نمایند که می تواند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود و برادر

و بر بارون اطاعت او واجب بوده بخلاف جناب امیر که با او کسانی که محارب بودند از جمله عایای او  
 بودند بالاتفاق چو او در آن وقت امام محسوب بود و بلا خلاف با اهل المسلمین و اما آنچه از راه این نقل  
 پس چون آیه نص است بر این که حضرت یوسف از گناه آنها و گزندت و اینها از آن فعل قبیح استغفار کردند  
 از این بحث خارج باشد مع هذا حضرت یوسف سافوتت بر تبه موت غایز نشده بود و کلام مادر نبی است  
 که بر حوش با اما آنچه او گفت که جانب یگر نیز ام المؤمنین و خبر رسول و مادر حضرت امیر است اگر او در خیر  
 توخ نماید این پس ادعی شود که عائشه چون ام المؤمنین بود لابد است که بنا بر مذکباتی که ابو بکر را  
 مومن میداد را بگوید و هم باشد و چنانکه بگوید که ایشان لکند و ندانند و خود لکند و ده باشند اگر کسی  
 عائشه قبیحت بابو بکر و حیثیت و شت حیثیت و خیر بودن و حیثیت مادر می ابو بکر که بی ادبی کرد از حیثیت  
 اول بودند از حیثیت ثانی در جواب گفته شود که نسب جناب امیر کبر هم و حیثیت داشت یکی حیثیت مادر  
 و دیگری حیثیت عیسی بن پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محارب با مادر خود سختی نداشتن نزد عقل سلیم  
 نداشته باشد و علاوه این که این استحقاق تار بسبب نافرمانی جناب امی جناب سید الم سلمین از حیثیت است  
 که محارب حضرت امیر کبر در حقیقت محارب با جناب سید الم سلمین هستند از این حیثیت که با پدر و جنگ کردند  
 فلا تکن من الغافلین پس ندین تو یا نفس خود را خاطر کن که مصرع که حفظ ماتب ثانی نزد قبیح و بر زبان  
 جاری ساخته قوله و مخالف اصول بسیار میگوید و احوال ارس می مخالف اصول خواست بسیار میگردد و لیکن  
 بشعیان چه ضرر اگر اصول سنجان بر هم خورد قوله و احوال اما آن مجاهدین حالی نمند الخ اقول  
 به گاه که اعمال صالحه آنها از بعضی متبراهند یکبار آنها را مانع نشد کسی را که صلاح از اعمال صالحه ایشان که  
 مقرون بنیت صحیح باشد خیر ندارند و غیر از قبیل اعمال ایشان از مخالفه افی بکوشش سید کی مانع میدو اند  
 اما آنچه از سید فور آمد شوستر نوشته پس البته در نقل تدلیس و تبیس و ده با جمله شیت و المنة نزد کانی  
 در حق هیچکس از کفار مسلم جائز نیست اما تبر او نیز ای از آنما و این را بلام لازم کو چه سه اتفاق اگر اندک  
 انکود قباحت بنا لیکن اگر گناه او است که نگوید البته گناه بلکه بپست تا کشین و قاطعین با قریب اگر گناه  
 دانسته نکود از ایمان بیرون می شود چو او درین صورت منکره و برنی با میه شد و مراد فیه الله بر جا  
 گفته باشد اگر گفته باشد بهین است و عبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته مخالفست زار و کما در مخفی  
 اما آنچه از سید فور آمد نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شریفه



باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب متواترست و حکایتی بخبر و  
اقول اگر عسب اتفاق روایتی باین مضمون بظرف ایشان رسیده باشد هر گاه در مذہب اهل اسلام و آیت  
متضمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او و خالی شانه مردی شده باشد و چون مخالف ضروری نیست  
محل احتمال نباشد بهیچ وجه مذہب اسلام مذہب زیدیه و سنی و شیعیان ضرر نخواهد رسانید  
زیرا که اگر ولایت توبه او صحیح میبود جناب امیر از توبه انگی نمودند و معلومست که جناب صادق بعد از  
عبادت دوازده روز از غیر او که اعدای بن حسین بودند تبری فرمودند و در مقام لایست که محلی از  
کیفیت مذہب امیریه که در باب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند و دلیل بر این که بر اختلاف احتجاج با بنی نضیر  
ذکر کرده شود تا آنچه تاصیبت در توبه بر سه ناکشین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم  
صحبتی از ارقبیل رب مشهور که اصل آن پس میگویم که کافیست در باب و قول توبه عائشه و طلحه  
و زبیر آنچه مشهورست که شیخ مفید در سلسله ای بویا میگوید که در باب خراسان با فاعده اشتغال داشت رجوع نمود  
چون از عهده بحث او بیرون نتوانست آمد و گفت که چرا پیش علی بن عیسی مانی که از اعظم علمای کلام  
چیزی نخواهی و از استفاده نمیکنی گفت من او را نمی شناسم و کنی دارم که وسیله شنائی او شود و پیشانی  
یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود و بعد از آنکه در مجلس او از اهل فضل معلوم بود در صف نشست  
و بعد از آنکه که مردم از مجلس برخاستند شیخ مفید نزدیکتر میگرفت و میخواست که استفاده بعضی مسائل  
که در آن اثنا یکی از اهل بصره درآمد و از او پرسید که چه میگوئی در حدیث قدیر و قصه خمار مانی گفت  
خبر خمار و رایتست و خبر غدیر و رایت و از روایت حاصل نمیشود آنچه از روایت حاصل میشود چون  
از بصری نتوانست که سخن مانی را بجواب گوید برخواست و بیرون رفت شیخ مفید گوید که درین اثنا مرا طاعت  
سکوت نامند و ما بجزیم پیش فرمودم گفت ای شیخ به الی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان سیکه با امام  
خروج نموده با او حرب قتال کرده باشد گفت آنکس کافرست انگاه استدراک آن نموده گفت فاسقست  
گفتم چه میگوئی در باب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت او امامست گفتم چه میگوئی در باب  
طلحه و زبیر و فدکه حرب جل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب رایتست  
و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی روایتی که آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم ارگفت روایت  
بود و ابی یعنی روایتی بر روایتی برانبرشته و سه الی خود دارد دست انتهی کلام شیخ و همسنگ اهل تسنن و

در باب توبه عائشه روایت که حمیدی آنرا در جمیع بین الصحیحین ذکر نموده و اعنی ان ابن الزبیر دخل علی  
 عائشة فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل یرجل قاتلته وقاتلت  
 لود و انت انی کنت نسیا منسیا و این حدیث دلالت بر توبه او نمیکند زیرا که معلوم نیست که آنحضرت  
 بر کدام چیز بوده جمال دارد که چون بکام دل خود رسید خائب خاصه از آنجا بر گردد و علاوه برین  
 شتمات احد اسینه اورا محجور ساخت تا سب میکرده باشد و قریب برین این که نام جناب علی ابن ابیطالب  
 درین کلام مذکور نیست ساخت بلکه ذات شریف آنحضرت را بر جل که شعر بر تحقیرست تعبیه نموده و قد تقام  
 فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال ایضا معلومست هرگاه که در گناه من  
 حقوق نام باشد تا وقتی که از حده آن بیرون ناید توبه از آن بر قبول نمیدهد و بظاهرست که عائشه  
 و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین تاراج و غارت  
 تلف و آمد و ایضا این حج در صرحی محرقه از بهقی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب عتبت  
 قبول نمیکند چنانچه گفته ایضا علی بن ابی طالب لا یقبل الله تعالی لصاحب بلیعة صلوٰة و لا صوما  
 و لا عدا لا ینجی من الاسلام کما ینجی الشجرة من البحین پس چون عائشه و طلحه و زبیر بالانقیاد  
 در حاجت با امام حق از اهل بدعت بودند توبه انما مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله  
 و از انصار اهل اذنب نقل میکند که هرگاه اهل بصره بهریت نمودند جناب امیر کبیر را نشسته با حاجی جناب  
 رسالت سوار شده جای که قتل گاه بود نشریف بودند پس گزین نمود جایی که جسد نجس کعب بن سواد  
 بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانید بعد از آن فرمود که وای تو ای کعب بن سواد کاش علم تو تو  
 نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرده پس ترا زود می اخل ناکرد و انب بعد از آن نجس بر جسد طلحه گذارد  
 نمود و فرمود که جسد او را نیز نشانید و ان حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام بنو نفع رسانید  
 لیکن شیطان ترا گمراه کرده انیده تجمل داخل نارجم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تصنیف نموده  
 در انراف بگوید پسند اخیف جلد او و در رفته الاحباب بطو سیت که در و ان چون طلحه را دید غلام را  
 گفت جاسه بر سر من کش چنانچه مرا نشانده تا کار او را بیک تیر تیر کنم و تو از مال من را زدا باشی غلام  
 بموجب فرموده جوابه عمل نمود و مردان یک تیر زهر الود بحجاب او کشود تیرم و ان بر طلحه آمد چنانچه  
 پای او را بر پهلوی سپاشت بدوخت طلحه بخلد نمود و بی توقف از سابق خویش بیرون شد و چون از او

روان گشتند و ایستی آن که تیر میزند او رسیده است سخت است شد غلام را گشت تا او را بخوابانید تا بان  
 خرابی و حشر از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صحیح است که توبه از تو و ممرک واقع نشود و از  
 کلام جناب تیر است که طلبه محضرین نموده در حق طلبه و زبیر فرمودند آگاه باشید قسم بخدا که من میدانم  
 که زبیر است و این بر شماست اما حال خود را ترین فعل خود را بقتل دهند و این جبر در توبه در کتاب عقده  
 است که او که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بطحله لعنت نموده و بهم در شرح ابن ابی حمزیه بر توبه  
 همین طره که جناب تیر و حق طلبه و زبیر فرموده اللهم ان طحله و الزبیر قطعانی و طحله ان طحله  
 و تاشا بین فاطمه و احقها و انکث ما ابر ما و لا تغفر لها ابدا و این کلام در لالت کتب  
 که التوبه و توبه نوشته و اگر انقضی است . استه چون انابل بدعت بودند توبه انما توبه ان نباشد  
 جناب تیر رضی عالم الهی در باب توبه زبیر و طلبه کلام بسیارستین در دل لالت بر این فرموده اند  
 غوث الملل غیب و بقیه علم می آمد و هذا القدر کافی اثبات المطلوب اما آنچه صاحب صواب  
 ابل است از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقرر در نقل نموده پس غالب است که اصل نوشته  
 باشد اگر مطابق واقع بود و بدیاست که نام کتاب که در اینجا رجوع و کیفیت جمع بین التوبین  
 نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر قسیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محاربا  
 و خواه نه محله النار و حتی لعن ملعن است و حال اینها مثل حال خوارج است نزدیک توبه بلکه بدتر از آن  
 پس اگر اینها و باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب  
 که همه حقوق این باب است وجه جعل نیست و قول که لیکن حدیث مذکور با وجود که قابل تاویل است و  
 بالطبع معنی حقیقی آن مردوست معارض نمیتواند شرایط قطعیه را الخ اقول کفر محاربین جناب تیر  
 از این حدیث نه است و متفاوت میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره و اکتب عامه و لالت میکند فضلا عن  
 حدوث الامامیه و نگاه بنابر احادیث کثیره که در کتاب اهل تسنن مسطور است تنها صواب و بغض آنحضرت  
 سبب بغض و عناق باشد و حق که مقارن با حق نباشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و اگر مقام گناشت  
 از باب یکسان کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین و معاندین ایشان اثبات میدو که کرده می شد شاید احادیث  
 که قبل ازین تقدیر و فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشند اما آنچه از مسلک کوچ خود ذکر نموده پس این  
 که نفعی حاصل از این است و ذکر کرده باشد هیچ از احوال حاصل نمیتواند شد اما اول این جهت است که این کلام را

تا فرجام اوصاف است و این که مذہب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر بکلیت بحکم  
 فاطمه علیہ السلام حضرت فاطمه مالک فدک بنابر یہ بود و سهم ذی القربی از آن حضرت است و متعلق بحج و عمر  
 بلکه واجب ہر گاہ بزبان خود است ای اعتراف باین امر و غرضی پس شبہ نیست کہ آنجناب  
 فاضل حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تطالم از آن مینمود و معلوم است کہ اگر خطائی ابتداء بخوبی  
 مسائل جاری می بود برابر مدینہ علم کہ بالتفاق اعلم صحابہ بود مخفی نمیداد پس میباید کہ بہر سہ کسی کہ  
 از و خلافت فدک و غیرہ گرفتہ معذور نیست و شکوہ و شکایت و ظلم و تخطیہ دیگران عیبت می  
 بلکه موجب اثم و گناہ و لایقول بہ الموص و اما ثانیاً پس بخت آن کہ ہر گاہ خود را اعتراف نمود  
 محارب حضرت امیر کافر است پس این فی خرد میتواند شد کہ کسی با شخصی مبارہ نماید و خون را اند  
 داند و مال او را غارت نماید و مسدود شود و آثم نداند بلکه با جور و شباح حساب و بار و جوار  
 آن کس با و عداوت شدہ باشد و اگر با وجود اینها اطلاق عداوت نشود پس معلوم است کہ باید  
 کہ نسبت بہ محاربین و با ابی بکر برگزیدہ سلوک کند و اند چہ عداوت می نرسمی مگر این کہ بگوید کہ این  
 نقصت عناد و با شیعہ عداوت نیکم پس از طرف ما چنین شد کہ با وجود این قطع از ایمہ قود عداوت  
 نیکم بلکه بنا بر اجتناب و یکہ میکنم بحق لعن انستہ انما لعن میکنم پس باید پیش تو معذور بلکه شباح با ہم  
 و اگر خال عداوت این است پس میتوان گفت کہ چیمہ نعماً با مشرکین مگر برگزیدہ عداوت شدہ کہ با و کرد  
 با و قتل نمودن انما از اہم و اجابت میدادند و ایضا تجبست از تو کہ قبل ازین با و ک فاصد حکم  
 نمودی کہ محاربہ با جناب سید المرسلین ہم موجب نمیشود و الحاصل در باب کفر محاربین حضرت امیر کہ با و عداوت  
 باشد حکم غرضی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس صلا مقبول خود متذکر  
 نمیتواند شد زیرا کہ کسی اصحاب جہل صفین را بنا بر شبہہ جو مخالفت ایات و احادیث بسیار کہ در فصل و شرح  
 و وجوب سبکبائی شان و کوب سفینہ ایشان واقع شدہ معذور خواهد شد پیش او بنا بر شبہہ خوارج ہم معذور  
 میتواند کرد و بدخصو انما کہ با حضرت امیر مبارہ نگردہ باشند چنانچہ عموم آیات دلالت بر جو محاربین  
 و انصار میکنند همچنین آیات دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گزاران و کفای قرآن الہ خوارج مذکور  
 عفت ہا بودہ عموم میکنند پس چنانچہ ناخانیست کہ بعضی ہم با جہلین انما تا ما و سہ سالہ و جمیع  
 اجتناب می میکنند یا بد افعال ناشایستہ خوارج را ہم حکما اجتناب مینمایند و انما تا ما و سہ سالہ

خطایه نمود که گاهی خطائی ناکثین نیست علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی نامند و مشخص این است  
 اینست که ناکثین بر اجتهاد خود که خطا کرده باشند شائب شوند و گاهی میگویند که ناکثین بیعت از خطا  
 خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون حجت شرعی از حکام حرام نموده و بیعت حال کسی که  
 دست از تسک عروۃ الوثقی ابدیت کشیده تابع عمر و برگزیده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان قضایا  
 این میکند که حال امام حسین نزد یک ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بن اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه  
 بوده و نیز در هم تعلیف بوده و شبه نیست که امام حسین نیز در عداوت داشته با او جنگ نموده و این بخاطر  
 که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحیدر قتل حبیب جلد و از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست  
 که آنحضرت را حکم بخارجی و بن کرده و چون عاقل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بنا علیه تکذیب این حرف  
 خواهد نمود لهذا بقصیل اینک باینها نوشته میشود پس میگویم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیگفته که  
 که ابو بکر بن العزلی که از اجله علمای مالکیه است گفته که امام حسین شمشیر چه خود مصطفی گفته شد زیرا که  
 منع کرده از خروج بر امامی که با جماع مسلمانان امام شده باشد و این شهر آشوبی در مکه در تفسیر کتاب  
 گفته قال القتیبی اول خارجی الاسلام الحسین از جمله آنچه که بر آن حرف ناصب عداوت این بیت از جاوه نصاف  
 و التام میکند اینست که بنو زبصل بمعنی حرکت بی راجه شکافات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که  
 دلالت بر کفر بخارجی میکند و شبه نیست که اگر تاویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر بخارج  
 که از جمله مهاجیرین انصار باشند دلالت نخواهد کرد و همچنین بر کفر بخارج پس بعد از این که حدیث را تاویلات  
 رکیکه از افاده امام ندانند باشد محال باشد که دیدن کم از کم خوردن نیست قولی پس خطا اجتهاد  
 و بطلان اعتقاد و شریک نمیشود که این خطا اجتهاد و فسق اعتقادی اصحاب جمل صلا مجوز  
 طعن و تحقیر نیست از اقول اینکلام دلالت بر کمال غباوت بلکه تفاوت قائل خود میکند زیرا که در باب  
 صاحت بنه نیست که گفته شود که در کفر ابو جمل و زید و شامه و دو برابر بودند لیکن چون ابو جمل با پیغمبر افترا  
 دارد کفر او مجوز و مشروع است و برای نیکو حرام با جمله هرگاه با جماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد  
 که ایشان کردند اجتهاد نامشروع بود و حرام پس قائل این که برای بعضی مجوز باشد که مخالف دلائل قطعی باشد  
 و برای دیگران حرام هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی از یکس از علمای سنیان نگفته مگر ناصب  
 عداوت اهل بیت که بصدوق قول من سحانه مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار

یحل أسفاً و عموماً ایات مناقب معارض است بجمومات ایات ذم که در باب صحابه و اهل کبره و مدینه  
 وارد شده و این چنین اخبار و احادیث که بنی امیه و بنی مروان بر روایات آن متفق باشند هیچ  
 برای مایل متبع که در دین داشته باشد و طالب یقین بود مفید نمیتواند شد اما آنچه از احوال جناب  
 حضرت موسی گفت و عجت بی تاملی را بطرف ایشان رساند نموده پس حاشا که چنین باشد و الله اعلم  
 و احادیث دلالت بر آن دارد و ایضا که امام دلیل قطعی خوبی به یک از مهاجر و انصار ثابت شده  
 و از عموماً که معارض باشد جمومات و دیگر چه قسم قطع حاصل میشود و قوله چون بمعنی تا حال از روی آن  
 معتبره ثابت نشده و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت نشک باصل داریم آنرا قول مقدوح است  
 باین که اگر نزدیکتر و دخول به یک از صحابه در عموم ایات و احادیث فضائل صحابه قطعی است پس  
 باید بنا بر مسلک آنکه یکی از این حضرت علی بن ابیطالب لعن بکند باید ناجی باشد و اگر این قسم شمول  
 یقینی نیست و عموم ایات در حقیقت و نفس الامر مقید است بعدم صدور سباب کفر و ضلالت  
 از آنها پس بنا برین خواه مهاجر باشند و خواه انصار بهرگاه صدور سباب کفر ثبوت رسد حکم کفر  
 آنها باید کرد چه درین صورت مفروض است که عموم ایات و احادیث متضمنه مناقب مقید است  
 بعدم صدور سباب کفر و ضلالت پس تفاوت میان اصحاب محل و اصحاب معویه هیچ نباشد  
 و معلوم است که بکدام دلیل فرق میکند در میان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر آنحضرت لعن  
 نرسد کوسفک نامی آنحضرت و ابلیسیت آنحضرت حلال داند و میان عداوتی که بحد تکفیر آنحضرت  
 و لعن رسد پس میباشد که در امثال چنین مقامات دعواهای خود را مقرون بدلائل برهان  
 نقل نماید و الا از معرض اعتبار ساقط باشد و ایضا چون ساحت تاویل و تسبیح است بهرگاه پیش  
 پیروم شد سنیان محی الدین عربی استحقاق دارد در باب فرعون ثبوت نرسید و گفت ما طاهر  
 و محط را پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر میریدین اویه ثبوت خواهد رسید الا معلوم است  
 که معویه در هر نماز از جناب امیر حسین و عبادت بن عباس تیرامی نمود و روایات اهل تسنن  
 ناظرین است و معجزات افعال شنیعه و اقوال قبیحه بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که نمون  
 یعنی معویه اصلاً از ایمان بهره نداشت و آنکست فریب مردم را فاسق است مع ما نقول مع مرثا  
 الاجال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل مینماید که ما زال عمر و بن العاص



محله ما ترددت قط فی الحادثة و من ذلک فیه و کان معویة مثله و ایضا گفته که معویة یک  
 اصحاب با ذریعین خود مطعون است و او را با نجا و نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر کتاب  
 اخبار الملوک که معویة شنید که موزن اشهدان لا اله الا الله میگوید و فاعلها پس فرمود گفت اشهدان  
 محمد رسول الله فقال الله ابول یا ابن عبد الله لقد کنت علی الهمة ما رضیت لنفسک  
 الا ان تقترن اسمک باسم ربها العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جبریل طبری مسطور است که در قیام  
 مستند امر نموده بود که بر معویة بالامی منب بالسن کنند و کتابی که نوشته بود بخوانند و در آن کتاب از جمله  
 چیزها که مسطور است که انیت که خلافتی نیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و فرقی  
 دامت قال رسول الله و قد لای اباسعدان مقبلا علی حمار و معاویة یقود و ویند سیو قه  
 لعنه الله الراكب القاتل الناس و تم کتاب بن ابی احمد مذکور است که از جیب بنی ثامر می  
 که در حالتی که جناب حسین حاضر بودند معویة با حوائج کو قه داخل شد و بالامی منبر برآمد و جناب امیر را نامزد  
 این جناب نام حسین است که بر رویه نایت امام حسن است امام حسین اگر گفته نشاندند و خود بر تاج و فرمودند  
 ای سیکه نام علی را اگر فتنی نمیدرست علی تو معویة هستی و پدر تو صحراست و مادر من فاطمه و مادر تو بنی و  
 مرد رسول الله و بنی تو عتبه بن بیعه و جد بزرگوار من خدیجه و جد تو قبیلہ پس حق تعالی لعنت بر سیکه  
 ز فو کم نام ت باشد از راهب شرافت علوم و مذموم و قدم راسخ در کفر و ففاق داشته باشد پس سیکه در سجده  
 نموده گفتند این فضل میگوید که عینی بن عین میگویم و بن امین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که  
 من بن امین میگویم ابو ابراهیم میگوید که ابو عبید میگوید که من بن امین میگویم و علی ابن الحسین اصغر میگوید که من  
 امین میگویم ابن ابی احمد میگوید که من بن امین میگویم و احمد بن حسن بهیقی که از اهل بیت و در کتاب فضائل صحابه  
 ابرار آورده است از فضیلت این عامر که او گفت که من و زنی در مدینه بمسجد حضرت فتم شنیدم که حاضران همه  
 ماکد کردند و حرف زدند و بگویند بخود با الله مر غصب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا می بخند از  
 غضب الله و خطی سالت سالتی میگویم ای یاران چه واقع شده گفتند بلی سو خدا بر منبر خطبه میفرمودند  
 که و ان انما معویة بریت دست پیر کس ابو عثمان گرفته بدر رفتند پس و خدا را چشم بر ایشان افتاد  
 فرمود که لعن الله العاخذة و الملقود و ویل لامتی من معویة و ذی الاستعاذه و در کامل گفته است  
 که این لفظ را بر امی شخصی نوسید که حق مودمان را بنی حق تصرف کند و بصاحبش و کند و در تاسع گزیده



کرده و در بیان ماجرایین حکمین بطورست که چون خبر پدر حکمین حضرت امیرالمومنین رسید بعد از نماز برین  
 پنجگس معویه و عمرو عاص و ابو احرر سلمی و عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس ناسر گفتی چون معویه شنید او نیز بعد  
 از نماز برین پنج حضرات امیرالمومنین علی کرم الله وجهه و امیرالمومنین حسن و امیرالمومنین حسین و مالک  
 و عبد الله بن عباس ناسر گفتی و ت شصت و سه سال ناسر گفتند تا عمر عبد العزیز دفع کرد و بایزید  
 که امثال چنین روایات در کتب مخالفین بسیارست جلد کتابی بیاید که محلی از ان نوشته شود و مرا یک کفیه  
 الیسئدو لا یکفیه الکثیر لهذا باین قدر اکتفا نموده میشود قوله و صل ایمان اینها بالیقین ثابتست تمسک  
 اصل داریم **اقول** آنچه معلومست و یقین اینست که کلمه که بودند اما اینکه تصدیق قلبی با جابر البزنجاری  
 پس عاقل که احدی از مومنین و مسلمین نصیفین را بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکند برین  
 معویه غیره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و مولفه قلوب بودند قوله بالجمله اجماع اهل سنت است  
**اقول** این جنس سانیست تا او شت ناعت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اهل  
 نمون با اینکه آنها تکفیر نمیکردند و منکر امامت ایشان نبودند صریحست درینکه این اجماع اصل نیست  
 و هم میتوان گفت که با وجود اینکه آدم امام و پیمبر خود را دانسته بر او لعن کند و خون او را بر خود انزاع  
 فحشست از اینکه تصدیق با امامت و نبوت او نموده با وجنک کند و سنگهای او را حلال داند و الا  
 بیبایت که کسی با وجود اینکه داند که واجب الوجود موجودست و رسول فرستاده اوست محمد پند نکند  
 و با اهل حق قتال نماید کافر شود و الحال قوله تعا و حننا لها و استیقنتمها انفسهم دلالت بر خلا  
 ان در قوله چون این معنی در حق خوارج نه روان بالقطع بپشوت پیوسته آنها را کافر میگویند **اقول**  
 معلومست که کدام دلیل قطعی این اصحاب حمل و صفین و میان خوارج تفرقه نموده بر حیثیتی که برتر باشد  
 در این احدیها کافر باشند و دیگران مومن و مسلمان حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند  
 لیکن بعد از ان تحکیم را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او را استحقاق امامت بدریفت و این تحکیم  
 محبط اعمال او گردید و اصحاب صفین گفتند که او بسبب ناپادادن قتل عثمان که امام بحق بود یا شریک  
 خون او شدن امام واجب الایمان نیست و همچنین اصحاب حمل با بن حلیه خون او را واجب دانستند و قتال  
 کردن با او لازم شمرند و او را ظالم و از حکام جائز شمار کردند و بسبب این لعن کردن بر او جائز دانستند  
 پس بعد فطر دقیق فرقی نمیند مگر این که بگویند که اصحاب صفین و حمل حضرت و اصحاب او پنجس

نمیدانستند و مناکمه را با ایشان خلل میفرمود که حکم باطل ناربودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بخاست  
 و حرمت مناکحت هم میکردند و این فرق در حقیقت فرقی نیست و بهر دو فریق شریک اند و این که بخلاف  
 مدلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قابل شده اند و تاویل  
 و دور از کار بینایند و در حقیقت منشأ تفرقه میان خوارج و اصحاب باطل و صفین پیشه سنیان اینست  
 که چون دیدند که بعضی آیات بموهومات دلالت بر مدح مهاجرین از انصار دارد و اصحاب میگردیدند و بسیار از احادیث  
 که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکنند و بسیاری از احادیث  
 در جنگ جمل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان اجتناب میکنند گفتند که بهر چه که باشد  
 افعال ایشان را ماول باید ساخت و از اینجا است که آنها را که شش من مقعد خود را بخوبی نمیدانستند  
 مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد محضی معذورست بلکه مثالی گفتند  
 این قتال لعن و طعن بهیچ وجه ضرر نمیزرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن قوی نموند  
 و این سخن را در آن بنی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکنند همچنین بسیاری از اخبار بر ذم آنها  
 نیز دلالت دارد و بجزت و نصرت ممدوح امری است که تعلق به تحت نیت دارد و آن امری است باطنی  
 و ایضا آیات بسیار دلالت میکنند که سبک از او حساب کفر و خطا اعمال بنظر رسد حتی ناری میشود عموماً بدون  
 این که کسی را حق تعالی ازان متعنا نموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند معلوم  
 که در حق الهیت جناب حق تعالی و رسالت ماب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تسک با آنها امر فرموده اند  
 و خلف از ایشان را مستوجب هلاکت و خلود نماند و انسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین انصار را  
 ازان متعنا نموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره بر اسی صحابه علی رغم الهیت نبوی معلوم است که در کتاب  
 ایشان سطور و ابیات و مسمیاتی در خبر از ارتداد ایشان از انصار بعد از احوال ایشان با علی ابن ابیطالب و سبب  
 آن مخلد بودن بنا را از جمله احادیث مجمع عکیده و این که در این کتاب شبهه باشد پس عاقل چگونه با وجود  
 این مبنی و ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که بالقبول معلوم است که از ایشان بطور سیوسته توبه یافت  
 و دور از کار نموده دست از متابعت الهیت بردارد و هر چه درین خلفات پیدا میاید با آیات متواتره  
 و منبیین و نماز گذاران قرآن و از وسط امت بودن خوارج است و اینست که توان افعال ایشان را  
 سبب از او میگویند قال الناصب علیه علیه غده نه بخت مرد با و اینها را در کتاب

شود و بسبب غلط فہمی و شبهہ فاسد مصدر امری شنیع گردد و اور العین و سبب بزرگ نیست چندان دلیل آن نقل شد  
 فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر الذنوب و للمؤمنین و المؤمنات و قاعده اصولیہ تفاتیست  
 کہ ایہی بالذاتی نمی عوضد کہ پس حق مؤمنین فاسقین کہ محتاج باستغفار ایشان اندستغفار ما موربت  
 و امربہا سبب عامی بدو حق انما ضد استغفار پس منعی عنہ باشد و لہذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعا یا تو  
 استغفار برای مؤمنین و مؤمنات در پنج وقت شروع شد و دعا بدو لعن کہ دو را فکند از رحمت اللہ  
 مقفولہ یا امر شریعت کردن پس حرام باشد دوم الذین یملکون العرش و من حولہ یسبحون بحمدهم  
 و بولہ نور بہہ یستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما معلوم کہ ملائکہ ملائکہ  
 عوہہ یستغفرون مؤمنین مشغول اند و بدیہیست کہ مخالف مقربان حضور در جناب پادشاہان عرض کردن  
 یغنی غیبیہا شاہ و ناخوشی مقربان آن میکرد و العیاذ باللہ رسوم آنکہ شفاعت انبیا برای اہل کباب  
 است ایہم سعرت لعن دعا بدو مقابله و معاندہ با پیغمبر خود و جمع پیغمبران لازم می آید و العیاذ باللہ  
 ایہم سعرت الذین جاؤا من بعد ہر یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا  
 بالایمان لا تخجل فی قلبہ بنا غلا للذین امنوا ربنا ان الذین فوجئوا معلوم کہ نشان شاخین است  
 و یسألون عانی نفرت سابقین نمایند و از کینہ و بغض انہا احتراز کنند و بہر کہ خلاف این کند گویا حق  
 درین ملت کرده باشد و العیاذ باللہ پنجم آنکہ موجب محبت و دوستی ایمان است کہ در فاسق موجود است  
 و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پسین علاج آن آنست زودہ ہرین است کہ از الہ اشرفین از و نمودہ اید از الہ  
 اشرفین را دو طریق است در حالت حیات امر معروف و نہی عن المنکر و عطا و نصیحت و اقامت حد و نفوذ  
 و بعد از موت دعا مغفرت و صدقات و فاقہ و در دو بابیہیست کہ چون شخصی از برادران شخصی صواب  
 بنما شود علاج او باز الہ اثر مرض میکنند بقفل و از باق روح چنانچہ در حدیث صحیح وارد است لعن المؤمن  
 کہ تہلک ذلک کہ معنی لعن ابعاد از رحمت و ناوقتی کہ در دایملن بہ جو دست بعید از رحمت تواند شد پس  
 بن حقیقت سلب ایمان او خستہن است و سلب ایمان موجب ہلاک ابدیست بھزاران رجہ شد بدتر از قتل  
 انما جو علی مستلزم و جو حکمت و زوال علیت مستلزم زوال حکم پس در موقفا سنایان کہ صفت روح است  
 و جو حقیقتی و جو حقیقت و امست بدوام روح پس جو محبت او دایم باشد بدوام روح فسق کہ عین  
 است از الہ تعلق روح با بدن پس جہات فسق کہ نفوذ عداوت و سبب تحقیر اہل است

نیز بعد الموت ناقل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و امر بر شستن متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث  
 صحیح و درست که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قد مو او موت و در حق مومن فاسق حکم توبه  
 دارد و بر مبنای عمل بد را منقطع میکنند فرق نیست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو میکند  
 و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی موجب محبت هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان عده جنت  
 فرموده است قوله تعالی و هذا الله المومنین المومنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين  
 الا کثیره و سورہ توبه واقع است پس هر کس در تقدیر خود است از خدا حکم کردن بر خدا با آنکه عده خود را خلا  
 کند و خلاف عده در حق او تعالی محال است قوله تعالی و الله لا یخلف المیعاد پس طلب محال شمر شود  
 بهم نهایت انجامید قوله مقدمه بفهم مرد یا ایمان اگر مرکب گیره شود یا بسبب غلط فہمی شبهه فاسد  
 امری شنیع کرد و اورا لعن است جائز نیست بچند دلیل الح اقول مخفی نماند که ناصب عداوت بنوع غلط و زعم  
 باطل خود اثبات ایمان بر این خود کرده بخوانند و اعتدال نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افغان قبضه  
 و اعمال شنیعه و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که ایشان از اهل ایمان شد آئینه بر فرض تسلیم اعمال که از  
 ایشان صادر شده باعث خلوفی النار و خروج از ایمان گردید که امر غیره قوله اول قوله تعالی فاعلم  
 ان لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمومنین المومنات اقول استدلال با اینکه توبه  
 درست میشود که ایمان ایشان بثبوت رسد و الافلاک مع فواید که از او امر لازم میاید یا کفر شریکین  
 لعن چون آنها با وجود ایمان بیان آن نیست که از حدیث فاطمة بضعة منی مرا خداها افتد ازانی و  
 ازانی افتد از الله ثابت میشود که هر که فاطمه را ازیت رساند خدا و رسول او را ازیت رسانند و  
 هر که خدا و رسول او را ازیت و از او رسانیده مستحق لعن است كما قال الله ان الذين يؤذون الله  
 و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخری و اعد لهم عذابا شديدا و شبهه نیست که ابو بکر و حضرت  
 فاطمه را ازیت رسانیدند حتی حضرت فاطمه را او شان هم کلام نشدند تا وفات یافتند پس با اقرار این  
 بخروج بکربین از ایمان بودنشان در زمره ملعونین یا احزاب نمایان مومن نیز مورد لعن میباشد و  
 این در وجوب کفری اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن قوله دوم الذين یصلون العرش  
 و من حولہ مسجونین بهم الح اقول در نزول این سابقه و ما بعد آن که ناصب فرموده در حق  
 مومنین یعنی محکم گسائی که خدا و رسول را ازیت رسانیده مورد لعنهم الله فی الدنیا و الاخری

والاخرة واحد لهم عذابا همينا كشته وازايان خارج شده اند از مورد ايات مسطوره ميروند كشته اند  
قولهم سوم انگه شفاعت انبيا براي اهل كبريايت است انچه اقول شفاعت براي اهل كبريايت و صحتي كه است  
در ايمان داشته باشند اما اگر از ايمان خارج باشند فلا وايضا كبريه كه تركيبان از ايمان بسبب كتاب خارج  
نيز از قين قبل است كه شفاعت در آن نمي باشد قولهم چهارم آيه والذين جاؤا من بعدهم يقولون  
ربنا اغفر لنا الخ اقول همچنان كه شان متاخرين است كه دعائي مغفرت براي مومنين سابقين  
نمايند همچنين است شان ايشان كه لعن كند و بيزاري جويند از كسانيكه خدا ايشان را لعن كرده و بر آتش  
قال الله تعالى للذين لم يمتدوا بالمنافقين الذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينه  
لنغرينا بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينما اتفقوا اخذوا وقتلوا تقتلوا  
و ظاهر است كه مراد حق سبحانه تعالى از والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينه دو طائفه  
بودند كه احكام مسلمين بر ايشان جاري بود و في تفسير الكشاف المدينه في قلوبهم مرض هم كه فقههم  
ضعف ايمان قلة ثبات عليه وقيل هم الزناة و اهل الفجور والمرجفون فاسد كانوا رجس  
باخبار السوء عن سائر ارباب رسول الله فيقولون همزوا وقتلوا و جري عليهم مركبت كبت  
فيكسرون بذلك قلوب المومنين انتهى پس كسانيكه با وجود ضعف ايمان صدور رجس و ترك  
و عذابا متناهي شدند اما كمال ايمان نداشته اينها بعد از آن بسبب امري كه بر ايشان افتاد است از مجوس است از  
ايمان خارج شدند بطريق اولي از زمره ملعونين و جمله ملعونين خواهند بود و نيز ايه لعن الذين همزوا  
ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين مجوز لعن است بر كاذب كوايمان داشته باشند ايضا قوله تعالى  
ان الذين يكفون ما اتوا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك  
يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون اگر چه مورد اين آيه ديگران اند يك بعد از يك و كسان از اهل  
سوء لعن است و اگر چه اولئك يلعنهم لانه در صورت خيانت كاذب است و لعنهم الله  
و المطلقات يدربن بانفسهم ثلاثة قروء كه در صورت خيانت سه بار لعن مي شوند و لعنهم الله  
صدر الايمه عند الخالف موفق بن احمد المكي قوله انهم اخذوا خطباء خذوا من قلوبهم  
من المناقب في حديث طويل الدليل موفق بن رسول الله لعن ابن ابي طالب اتوا الضعفاء الي  
في صدر من لا يظلمها لك الا بعد اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون هم من

که بعد از پند خدا چه سلوک حضرت امیر المومنین که دزدان زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین  
 شده اند که بر اینها لعن کنند قوله پنجم آنکه موجب محبت الحق اقول بلی بعضی از اقسام فسق که بدو تشبیه  
 کرده چنانست که قابل علاج است و باز آنکه اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسق  
 بشما بر میآید که اگر در شخصی عارض شود و پدید آید علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید  
 سراسیمه نماید پس در چنین حالت که از بر ریاس خوف سراسیمه دیگران باشد نزد عقلای اخراج او از بلد  
 و تبعید او از اصحاب مستحسن بلکه واجبست همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخی از قبیل ذوق شیوخه بود  
 و ناصب صداوت چون ایل عقلی نیافت باشد و تشبیه اکتفا نمودند اما بهم تشبیل اکتفا کردیم و الا تشبیه  
 امثال این چیزها از واجب صلی نیست قوله ششم آنکه وجود علت تسلیم وجود حکمت و زوال  
 مستلزم زوال عالم الحق **اقول** این کلام نیز مثل سایر مخریفات و موهلات است و دارد میشود بر یکبار  
 اینکه مقتضای ثبوت العرش نه نقض اول ایمان اصحاب ثلثه با ثبات باید رسانید بعد از این باین  
 افسانه پیوده ترجمه باید نمود زیرا که دوستی که مسلک امامیه در دنیا نیست که اصحاب ثلثه از اول امر از  
 ایمان بهره نداشتند و یاد داشتند لیکن بسبب تقویت بعضی از شرائط ایمان بهره گردیدند پس این کلام  
 توفیقی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل برمان بر ایشان ایمان ثلثه با ثبات  
 رسد و دوستی که این از جمله مقتضات است و نیز در تکلیف دنیا است و آخره مطلقا در تکلیف نیست پس  
 کسی درین دار احوال حسنه بجا آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی که اعمال سیئه  
 و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق زوال تعلوق روح  
 با بدن یا زوال نیست باز زوال اثر و وبال آن با مجرور زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالفت مفید نمی باشد  
 و بر تقدیر اول مع عدمه مطابقه لفسر الا من ناقض لقوله الا فی موجب است  
 که بعضی عداوت است بسبب تنقیه ایمانت است بعد از موت زائل کرده و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت  
 امریش است تعیین باشد **اقول** پس این کلام است که هیچ معنی ندارد و موید این قول خود ناصب  
 که در باب فیه میان فیه و موت نوشته که تو به عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو میکند پس معلوم  
 که بعد از موت باین عمل سیئه بر کنن حال آنکه خواهد ماند قوله پنجم آنکه حق تعالی بر محض ایمان عده جنت  
 فرموده است **اقول** این نیز مثل کلام سابق مشهور است به ثبوت ایمان قد ثبت بطلان آن



وایضا از دو حال بیرون نیست یا اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیت یا اینکه مشروط است بشراعیات  
 بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابوهریره و وقتی که اعتدالا لامر الاقداس البیوی بود بنده امیر  
 کالاه الله دخل حلقه میان جمع مدعی داده خابغه ثانی چیرا و از مد و پا حرمست خیر  
 او نموند بر تقدیر ثانی تاوهضی که ثابت نشود که نامزد نبوده اند اما شهادتین عمل نشود نه  
 پس حجت تو از موضع اعتبار ساقط باشد **قال اما** سبب علی علیه السلام در این حد  
 امور دنیا و در میان بزرگان با جمیع بسیار بوقوع آمد و بهر بنایب بسیار و در هرگز از حد  
 نیفتاد و مستحق تحقیر و امانت نگشتند مثل آنکه میان حضرت پیغمبر و برادرش جانشینی و مادر عجز و سرکشی  
 همه کس را تعظیم یا کونیم چیزی دیگر جاریست و ازین باب حسن زو شایسته آنچه در بیان امام زاد یا بنامه  
 اختلاف واقع شد که ایشان نیز تعظیم هر یک ندارند و بهر بعضی از این امر مطلق انکار یا تمسک و تمسک  
 پس و چه یک شیعیه برای تعظیم همه امام زاد یا که در میان انصار یا و از یک معصوم خواهد بود و با وجوب و در  
 مقابلش را معذورند و میگویند بلکه او بلکه بفسق او نیز اعتقاد ندارند همان چه با علم در تعظیم همه  
 رسول انصحاب و از واجد الهیت بکار میزنند و در میان امامه و برادرند با عبادت سبب یا  
 بنا بر وقت نظر کنی فی الجمله دارد برین چه تمسک شده و من معصوم را بر این تافاتی نه و با اختصاص نسبت نمودن  
 و این را در نموده و در دفع او کوشیده با این طریق که گفت و این تمام شد و بهر آنکه از تعظیم امامه از قیمت جدا  
 شده با قوتی که او ذکر کردن اشاره به دفع آن بعد و این اگر کسی بداند میخواند و بهر آنکه از تعظیم امامه از قیمت جدا  
 جامعه مقبول درگاه آبی باشد و در میان ایشان شبیه و یکی از خطای و یکی از افت شده باشد و از این  
 بعد و درین صورت ما را نمیرسد که هیچ یک از طرفین باطل کننده و نه بهر گفته و باطل و در وقت که از این  
 مفروضه اگر در سائر الناس از صلحانی است که چهار سال بعد از آنکه از این معصوم است و در هر یک از این  
 که یک طرف مقابل معصوم باشد و دیگری جائز از خطا جائز است و باطل است و در هر یک از این معصوم است و در هر یک از این  
 طرف مخالفه یا یکدیگر را برافیند که یکی معصوم است و دیگری جائز است و در هر یک از این معصوم است و در هر یک از این  
 دیگر که از برابر باشد ناخن آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جائز است از خطا جائز است و در هر یک از این معصوم است و در هر یک از این  
 آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت و حمایت تعظیم معصوم و نه منسبت  
 پس شیعیه او اعتبار ندارد و همچو شیعیه اهلین در عداوت او تم و او را در شکی نیست و بهر سبب این است که در هر یک از این معصوم است و در هر یک از این





که گفته اگر کسی گوید که شاید جماعتی را برابر امر حلی برای اصلاح بحال مسلمین بنخواست باشد که قریب هندی آن امر  
چون نسبت بحاجه بل العتب بی صرفه بود ایشان مقتضای انصافیت و انکاد و محمی مجبوس است که فخر و غبطه  
خود را خواهند از آن جمله برابر آورده باشند و اظهار آن را کی کرده باشند و در کلام اهل بیت بخنان شعر  
بعد از رضا از یخت واقع شده باشد و از آن طرف مطلقاً بخش و عداوت نموده با وجوب این سوال  
در کلام طویل او کرده که حاصلش اینست که چون حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است و اهل حق  
شرعیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت برابر نمایند پس حال او با عصای نبویه و اهل حق است باشد و خود  
مورین جواب نیز بچند وجه خلل است اول آنکه حضرت زبیر بن عوف را که در مدینه و مدینه و علی بن ابی طالب  
حضرت امام حسین و حضرت مکر و حضرت تا دم پیش نشاید که این انصاف حق مخالفت معصومین  
نمایند پس باید دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید بعد از انجمن معصومین  
دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب میباشد و گاهی در صواب خطا که نظیر  
در حق مجتهد حکم صواب است و در پس خلاف حق و در پیج جانب نیست استی و اهل مخالف قوله مقدم  
از روی با اعتبار امور دنیا میان بزرگان با هم بسیار وقوع آمده و آنی اثره اقول اعتقاد که  
علمای شیعه از متقدمین متأخرین در امثال این امور نیست که اگر یکی از امامان دوگان یا امام در مقام انکار  
امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نگذرد باشد و تا مصلحتی التاریخ بچنین  
در امور دنیا اگر امام را آورده کرده باشد و امام عفو جبریم او فخر نموده باشد و این محمل لعن من است اما بزرگان  
حضرت یوسف پس قرآن ناطق است باینکه حضرت یوسف عفو نموده قال الله تعالی حکایت عفو یوسف  
لا تقرب علیکم الیوم یغفر لکم و هو ارحم الراحمین و امامان بزرگان این اخبار را احادیث  
انما مضطرب و متعارض است و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا تا سرانفق ایشان باز نمانده ایم  
خلاف نکته که بتواتر از احادیث صحیح متواتر افوت را مانده در ایشان و ما فاطمه و حضرت امیر المؤمنین  
و عفو نفر مؤمن ایشان را انکار ثابت و بیزار می هر یک از امام و احدی از ایشان متعبد است و از  
ضروریات مذتب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از امامان باشد و یا انصاف است اگر چه علوی باشد و منب  
حدیث مانند کلینی و من لا یخفی عنین احادیث مخلوئه در این جمیع اهل بیت و انصاف جمعی که نواصب را  
تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیغمبر مطهر است و امانت و تقصیر و سب و لعن

و در این مورد این که هر یک از طرفین مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر سر و حق از شش سال  
 تعیین کرده اند و نام که در جمله مسلمات میان اهل اسلام است که آنچه از امور صحیح ما و او قطعی  
 است و از طرفین از آنجا که در این مورد موافق قطعیت می سازند و اگر قطعی نباشد گاه است  
 که طرفین بدو نفره و یا بیشتر و یا کمتر و یا بیشتر و یا کمتر و یا بیشتر و یا کمتر و یا بیشتر  
 رسیده اند و حق سبحانه و تعالی در این میان حکمت و حجت و ایتامیات شرف حق تعالی را دیدیم و جاء به  
 و الملائک صفادین و اندک از آب الیه مرجل الورد و یباش تاویل مینمایند و همچنین است  
 حال تاویل یات جبهه و در هر دو گویا از جهت قائلین با اختیار و اولی سازند و علی هذا القیاس تاویل  
 اهل اسلام است مخصوصا فی الزمانات بر بعد و رگناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از آن سبکند  
 اگر سمیات و عارضات نباشد و چیست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از جهت  
 حجت ساقط میشود و در سال سل و فصل نام حاکم از فائده میگردد و هر گاه این فائده شد پس طریقه  
 مرضیه اثنا عشری را از او اندر شرفاء مکررند و باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواهد  
 اصناف انبیاء باشند و خواهد اوصیاء اگر بر تیره قطعیه الصدور رسیده باشد تاویل نیست بطرف یکی از  
 وجوه سیده صریح اند و قبیل تر از الاولی و الثانیه لغیر چنانچه اتفاق اهل اسلام  
 محمول است بر آن منازعات بلکه نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد  
 پس از خطا حمل علی الظاهر که اجرت جزا بطرف غیر معصوم خواهند نمود بعد از اینکه وایت نزاع  
 بر تیره حجت رسیده و با وجود این اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی امامت وصی باشد و یا از قبیل حج  
 و قتل ایشان و یا یکی از اینها و ایشان باشند و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشند و ایشان همیشه  
 ایضا و بعد از این معنی بود که این دو سمت او قتل نموده باشند و او برین عداوت مرده با و این  
 امور از جهت حق تو تر باشد و اینها را نبوت رسیده باشد شبهه نیست که درین صورت تبر نمودن از او و گرفتن  
 بر او از جمله عبادات و یا نماز و زکات و حج و یا خود می شمارند و درین باب با ایشان هیچ وجه صحتی  
 که را در این باب از انبیاء و ائمه و غیره چه که آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی و نبی و نبی  
 که در این باب از انبیاء و ائمه و غیره چه که آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی و نبی و نبی  
 لهذا جمیع اسول ایشان را در این باب از انبیاء و ائمه و غیره چه که آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی و نبی و نبی

بعد از امام المشککین جناب سید بن جابر ثابته بادرسیده از محل اعتبار ساقط گردد و قواله او اینست که  
 بابت رفع منزلت حضرت ائمه بر منزلت خود و مخالفت حد آنها نمودن الخ اقول اگر چه بعد از این قواله  
 کلیه افتاتمه یافت احتیاج این نیست که انسان باین در توضیح جواب چنین شبهات خود را متذکر شود  
 لیکن نظر بر اینست که مباد بعضی از جهال اجمال را حاصل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو برای من  
 مفید می افتد که اول باثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون  
 این بالاتفاق باطل است پس هیچ وجه برای تو خیر از مذمت ثمر ندارد زیرا که دانستی که قاعده محمد  
 مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث نبویه  
 و قول صحابه که در مذمت آنها وارد شده بحالما بدون تصرف تا دلیل واجب العمل بخلاف آنچه اخبار  
 احادیث و آیات طغیة الدلالة که برخلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که  
 آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود و چنانچه بالاتفاق علمای اهل اسلام قاعده مقررست که  
 آنچه از آیات و احادیث که برخلاف قطعیات و دلالت داشته باشد یا محلی اندازند اگر قابلیت آن داشته باشد  
 و الا ماول میسازند و هرگاه این موضوع پیوست پس روایت حد حضرت آدم یا چون از قبیل اخبار  
 احادیث میتوان شد که اصلا اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حد ما در آنست که آدم مقتضای آن عمل نماید از  
 قبیل ترک اولی است عموما یا برای انبیا خصوصا یا اینکه بگویند که چون این حد در بهشت و یا در عالم  
 ارواح بوده و آن در تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها دران عالم از انبیا منع نباشد و یا  
 اینکه بگویند که آنها را غبطه شده و استعمال حد بران مجاز گردیده و الله اعلم قوله دوم از ردگی  
 حضرت موسی حضرت هارون تحقیق امانت به گرفتن ریش مبارک الخ اقول اول این که اصلا این دلالت  
 ندارد بر خصوص غضب و یا کی ایشان و بر تقدیر تسلیم چنانچه تواند شد که از هارون ترک اولی صادر شده باشد  
 و موسی چون مطلع لازم الاتباع هارون بود میرسد او را که بران ترک اولی مواخذه نماید آیاتی  
 که در این باب رسیده مقتضای حدیث نبوی و اخبار و اذا بلغوا عتقا اطفالا مضرب تا دیب غاب بگویند  
 نماز کو بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تا دیب که از موسی در باب نماز  
 بعمل آمد که هارون ترک کرده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از دیگران در حق نبی حرام  
 نمی آید که اگر کسی بکلام المؤمنین توجه رسول خدا را بران حرکتها که ابو بکر گاهی طباطبایه و گاهی دیگر

سواد بی مثل ابی بکر بنی مولا اقل حکم بنسق نموده می شد و از بزرگی او بزرگ چیزی نگاشت و قس الامور از  
 علی لک قوله سوم آنکه در بحر المناقب کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم و سبب شمیمه و مکنیه  
 حضرت مرتضی که باب و تر است الخ اقول ظاهر انما صبح عزم باطل خود اخطب خوارزم را از علما و روا  
 شیعه می نگارد و این عزم و ظاهر البطلان است چنانچه علی بن قیس فرموده اند پس صلاحت ندارد  
 که با پنجه از کت با و مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید شیعه که از کت با می اهل قس نقل بنیان دینابر  
 الزام است با جمله قطع نظر از آنچه گفته شد و آیات کلی بودن آن حضرت بابتی تر از کتاب صحاح و غیر صحاح  
 ایشان و همچنین در کتاب مامیه مختلف وارد شده پس آنچه از بحر المناقب نقل نموده یقین الوقوع نباشد  
 تقدیر کمی باشد هیچ ابان قبل ازین تفصیل گذشت و هم جوابی که در باب موسی مارون گفته شد و آن  
 اینجا هم می تواند شد که لا ینفی قوله چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی از موسی از عمده اخبارین امامیه است  
 از حضرت امام حسین و ایت آورده الله کان یبدا الکواحه لما فعله اخوه الحسن من صلح معوه  
 و بقول الخ اقول این ابی عدید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند  
 این عبارت گفته ذخوها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب قعة الجمل و ابو مخنف مر المحدثین  
 و معنی صحه الامامة بالاختیار و لیس من الشیعه و لا معدد امراء جالها انتهى و تقدیر  
 تسلیم میگویم قبل ازین بوضع بیست که هر گاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لابد است که با طرح  
 کرده شود و یا ماول پس و ایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل صحت  
 ساقط باشد اما اول پس بخت عصمت و ثانیاً بخت اینکه پیش امامیه مفرست که هر یک از جناب امیه  
 با پنجه مامور بوده اند کرده اند پس امام حسین چگونه بر مصاحبه امام حسن که با آن از جانب خدا و رسول خدا  
 مامور بودند زبان طعن می کشاند و ثالثاً بخت آنکه جناب امام حسن محل احتجاج و عذر مصاحبه بدل  
 واضح و جوب آن مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین چگونه عذر آن حضرت را قبول نمیزد و در اینجا بخت  
 آنکه هر گاه این مصاحبه بیعت معویه یا تقدیر پیش امام حسین قبیح بود چرا خود با او بجنک پیش نیامدند  
 و عذر مصاحبه پسند و بعد للذی و الی میگویم که بکرات معروضی بیان آمد که امامیه از بنای تبر بر صحاح  
 ثلاثه و احزاب ایشان منحصر از روی نبود بلکه هر که نکر امامت امیه شاعش باشد امامیه را معنی میکنند و همچنین  
 شخصی که مکر یکی از ضروریات مذمت امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی که مکر

یکی از ضروریات اسلام باشد قوله در عدالت تقوی بالاولی تحمل نخواهد نمود و هر کس که با صاحب کرامت را که با حضرت  
حضرت زهرا را با فیکر غیره از رویه با وقوع آمده از همین بدل بود انما قول مرد دوست باینکه او عدالت  
و تقوی فرج ایمان است مع اصل ثابت باید نمود و آنکه با ثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت میباشد  
چه امامیه این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال آن ذکر نمودی مقدس است چنانچه درستی مخالفت و عدالت  
بلکه محارب میان اصحاب ثلثه و عائشه و طلحه و زبیر اجماع ثابت است سوم آنکه با ثبات باید رسانید که مخالفت باطل است  
و عموماً عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده و الهادی  
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از رکب ترک اتالی باشد و بعضی از انواع آن غیر  
و کفر بود و این جماعت بهانه عقل باطل است چه مامیدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب  
امام حسن با امام حسین موسی بارون بر تقدیر تسلیم و التزام بالایلزم مثل مخالفت ابی بکرست با عائشه وقت  
طیحه و لکن چون بگویم که از ان مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود بالضرورت و البته  
که امام عاقل و تجویز این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکرست با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشتن بعضی از عاقل  
مثل نفس و برادر آن حضرت باشد و او بگوید که چه جرم خون سلمانی را علل میداند و کسی مطلق اعتباری  
نگذارد و چنین نوبت بجای رسد که هر روز از بعضی رسول در حالتی که آن بضعه وضعی زیر پنی بالاتفاق  
رسول در خانه باشند برای گرفتن بجای یک یک بمنزله یا رسول فایض باشد و همه جمع کنند تا خانه را  
بسوزانند و باز باین اقتصار نمانند و آنچه رسول خدا بضعه خود که حق سبحانه و تعالی بر پاکیزگی و عصمت او گذاشته  
و جنب نبوی در حق او سیده نساء عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه پرست عمران پیرساوی بالاتفاق  
وده عطا نموده باشد یا میراث باورسیده باشد بچهارم و در دو غلبه بستانند از این مقتضیات جهنم  
و در قرار دهند و او را بر تنه مکه سازند که از دنیا از ایشان آفریده و خصم بنا که در دو وجه نماید که البته  
رسول از ان باطل نماید و چنین نوبت بجای رسد که با کسی بالاتفاق پیچید و در حق او فرموده باشد  
و اب حری علی مع الح و اخی مع علی محارب نمایند و در قتل کردن او هیچ وجه تصور نماند  
بجمله اجتهاد شمارند و کسی بود که از هر دو گروه از شیعیان از پیش خود می باشد بلکه براتب با و این  
که گذشته در کتب معتده سنن موجود است اگر خوف تطویل نبوی و تفصیل مافوق اسامی که در اینجا اصرار  
بذکر است بیان میشود و اگر معذرتی شکلی و بی شایسته با رجوع نماید بکتابی که بکار آمده است و توفیق کامل



وسط و تفصیل و باطل و بر این چنانچه در بیان جلیه امیه درین باب ان مختصره را رسیده و اسد الهادی  
 خوانند که در بعضی اوقات تضال در میان اصوب و صواب نیز باشد و گاهی هر صواب خطا که نظر بدین حق  
 مجتهد حکم صواب است و در بعضی اوقات تضال در میان اصوب و صواب نیز باشد و گاهی هر صواب خطا که نظر بدین حق  
 است و بنا بر این اگر در دو ترک نماید این با هم کس تا حال تغییر بخاکت نموده و لکن تذکره عذر ذلک فقط قول  
 اگر بنا بر این است که ثابت نمائی که مخالفی که میان اصحاب ثلاثه و اصحاب جمیع و اصحاب صفین میان این  
 علیه اسلام بوده مثل فعل مندوب ترک گفت هر چند نوبت بابا حاکم است و بلکه نوبت بابا حاکم و غیر  
 و تبرار رسیده باشد پس باید که دینی برانی برین بسیار و هرگاه این اثبات سانی بعد ازین بر ما  
 واضح ثابت گشت که این بابا حاکم و لکن و طعن مندوب مثل اباحت خواجه و اصناف شریکین خو  
 مسلمانان نیست بلکه آن حرام است و این مندوب ستمناوشتی که باز در عالم تقدیر برای بهره خلیفان  
 و خاص برودن نیست چه مراد تو وقتی جاهل می شدی که بنا بر قواعد امامیه اصحابی مستحق لعن نباشد و این امر  
 چون از منکعات است این از روی محال را بگو خواهی و قال الناصب علیه علیه مقدمه منم عاقل  
 چون بوجدان خود هیچ کس و حال گیران را هم تجربه نماید یقین می آید که در اوقات بسیار از او سب  
 و از دست بد بشه یا بسبب و عادات غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهند و  
 آن حرکتی و کلامی از روی عصبانیت یا بدو و بعضی اوقات این غفلت ستمر میماند و بعضی دیگر زود متنبه شده و  
 خود خود میکند و این از لواحق بشریت است که نمی خیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و و غیر  
 عالم و بیطاعت اینقدر است که انبیاء را از این غایت خوار و نری زود متنبه می سازند و در غفلت  
 نمی گذارند و دیگر این این تنبیه قرین از غایت دلیل این عوی از فو آن مجید و سنت پیمایان و  
 و روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی چون از شجره ندا می آید رسیده و یقین معلوم فرمودند  
 که نجای است که کلام میفهمد و او را با قاضی عصا مینماید و در خیالت اصلا خوفی و خطر از این هیچ خلق  
 ننماید کرد که خضوع و ذلالت و انجلاان خفیه با کاست باز چون عصا خود را بصوت مار میجو کند و  
 بی اختیار فریاد میخیزد و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تشف این  
 که این فالدی المرسلون و هم وقت مقابله بساحران فرعون که بموجب عده صادق آتی یقین  
 که مار علیه را بر این خواهد بود و قوله تعالی یا ایها النما و انتبع حکم الغالبون باز چون اسرار



ما را در بیست مجموعی سنا و عصا بارانداختند و مشور و شغب نمودند بی اختیار خود و دل  
فترت موسی بهم رسید و الله تعالی فوجی در آنجا فرستاد و موسی را گفت ای موسی اینها را از تو دور  
روقت مراجعت از طور و اطلاع بر کوه ساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت ابروین در منی عن النکر و ایا این  
عت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضب تنی بر سر کار افتاد است و غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان  
حضرت بارون معصوم و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا مکفر و ممانعت درین امر عظیم چه قسم خواهد  
نماید و فرقی که با حضرت عهد بستند که اصلا در ماجرایت شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب بدندان  
مدنخاطر ایشان نمایند و با نیکار شدید پیش آمدند و چشم حضرت ابراهیم با وصف استغنی کفر قوم لوط و تند  
مذاب بر آنهاد و اعتقاد آن که حکم الهی را نتوان چهره کرد و در شفاعت آن مجربان مجادله آغاز نهادند و الله  
قال فلما ذهب عن ابراهیم الروح وجاءته البشیرة فجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم حلیم  
واله منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم حوایة لهم عذاب غیر  
و کما شتم آنکه حضرت پیغمبر و مسجد مقدس نبوی متکلف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز مسجد بدر  
مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهره آنجناب بر زیارت ایشان آمدند تا مدت دراز نشستند و خوا  
یه بخانه خود باز کردند چون شب بسیار رفته بود و حضرت حمیمه همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا  
و کس از زمره انصار که اهل ایمان و اخلاق بودند در شانهای پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان  
ست یک سوسه در دوش پیوسته که زود گذشت و روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این سخن  
یعنی زوجه بن است انما عرض کردم که با رسول الله سبحانه از نما چه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب  
فرمود که شیطان دشمنان و ممت ترسیده هم که مبارک و دل شایسته فاسد و گمان بد القای ما بدین معلوم شد و ما  
اعتقاد عصمت آنجناب مکن بود که بسبب این ایحال که نسبت با مناس محل بیست و در اول ایشان تو هم  
و نیک آنجناب پیامی شد و منافعی یا این اعتقاد عصمت بود و همگام آنکه اخبارین امامیه قاطبه روایت کرده اند  
عن ابی حمزة الثمالی عن ابی الحسن علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکلیما  
علی الحاکم و انا احزین متفکرا و دخل علی رجل حسرت الثیاب طلیب الائمة فظن فی و تعنی ثم قال  
ما سبب حزنی قلت اتخوف من فتنه ابن الزبیر قال فضحک ثم قال یا علی هل رأیت احدا خاف  
طریقه قلت لا ثم قال هل رأیت احدا اسال الله فلم يعط قلت لا ثم نظرت فلما رقدت امی احد

سطو تفصیل و بلا لاف و بر این جا بنین ترجیح ندینا باید و بر این ان بمصداق رسیده و اسد الهادی  
 خوانند و آنکه بعضی اوقات تقابل در میان اصحاب و صواب نیز میباشد و گاهی هر صواب خطا که نظر بدین حق  
 مجتهد و حکم صواب است و پس خلاف حق و هیچ جانب نیست اقول پوشیده نماند که اگر دو کس باشند و یکی از آنها یک  
 مندوب باشد بجا آورد و ترک نماید این را محکمیست تا حال تعبیر بجای گفت نموده و لکن تذکره آنرا در ذلک فقول  
 اگر متناهی بن این است که ثابت نمانی که مخالفی که میان اصحاب باشد و اصحاب جمیع اصحاب صفت بر میان این است  
 علیه السلام بوده مثل فعل مندوب ترک گفت هر چند نوبت بااحت سفک و بلکه نوبت بااحت و نوبت  
 و تبرار سیده باشد پس باید که دلیل بر این بسیار و هرگاه این را اثبات سانی بعد از این بهر  
 واضح ثابت نگردد که این بااحت سفک و لعن ملعون مندوب مثل بااحت خوارج و اصناف کین خو  
 مسلمانان نیست بلکه آن حرام است و این مندوب مهادوستی که باز در عالم تقدیر برای تجربه خیر و خا  
 و خاص بود و نیست چه مراد تو دقتی حاصل می شد که بنا بر قواعد امامیه اصحابی استحقاق لعن نباشد و این امر  
 چون از ممانعت این از روی محال را بگویم و **قال الناصب علیه علیه** مقدمه هم هر قیل  
 چون بر خندان خود و جمع گفت و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین می راند که در اوقات بسیار از سب  
 و از دلت مدینه یا بسبب و عادت غفلت از مقررات و سلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهند و  
 آن حرکتی و کلامی از روی معصیه یا در بعضی اوقات این غفلت میسر میماند و در بعضی دیگر و متمسک شده با  
 خود و دیگران و این از لواحق بشریت است که نمی خیرنی و معصوم و غیر معصوم و ولی غیر ولی و و غیر  
 علم و طبیعت است اینند و نیست که انبیاء را از پیچ و خا و اندری زد و متمسک میسازند و در غفلت  
 نمی گذارند و دیگران این تنبیه قریب از غم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیامبر است  
 و روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی چون از شجره ندای انا الله رسیده و یقین معلوم فرمودند  
 که تجلی الهی است که کلام میفرماید و ام با التفاسی عصا می نماید و درین حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ خلق  
 نباید کرد که خضوع و وفوا بجلال و تعظیم با کاست باز چون عصا خود را بصوت مار متحرک دیدند  
 بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف این  
 کلامی الهی است و موقت مقابله با حوران فرعون که موجب عده صادق است و کسی یقین  
 که مار عکبه را بن با خواهد شد قوله تعالی یا ایها النما و مرا اتباعکم الغالبون باز چون با حوران

ما حلق بهیت مجموعی سنها و عصا بار انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خیز و دل  
 حضرت موسی بفرموده تعالی فاجس فی نفسه خیفه موسی قلنا لا تخف انک انت الاهی سرور  
 و وقت مراجعت از طور و اطلاع بر کوسا که پستی قوم خود و گمان آنکه حضرت ابرون در نی عن الشکر و ان الله  
 بدعت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضب فی برین کار افتد راستیلا بخت شد که اصلا بخاطر ایشان  
 که حضرت بارون معصومست و غیرست و او معصوم و غیر رضا مکف و ممانعت درین امر عظیم چه قسم خواهد  
 چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجرای شما سوال نخواهم کرد چون مرعجب دیدن آن  
 عهد بخاطر ایشان نماند و اینکار شد بدین پیش آمدیم خیم حضرت ابراهیم با وصف استن کفر قوم لوط و دست  
 عذاب بر آنرا و اعتقاد آن که حکم الهی نمیتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نمودند و قوله  
 تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروح وجاءته الملائكة فجاءوا فی قوم لوط ان ابراهیم حلیم  
 اواه منیب یا ابراهیم اعز عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم حوایم لهم عذاب غیر  
 می و دیشتم آنکه حضرت پیغمبر با در مسجد مقدس نشو می گفت بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز مسجد بدر  
 و مسجد خالی شد حضرت صفیه وجه مطهره آنجناب بر زیارت ایشان آمدند تا مدت دراز نشستند و خواستند  
 که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین  
 دو کس از مردان انصار که اهل ایمان و اخلاص بودند در شنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان  
 است که سوسند و خوش هستند که زود گذشته روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنودید که این زن حقیه  
 یعنی زوجه من است انما عرض کردم که با رسول الله سبحانه از ناچه توقع بود که چو گمان میکردیم آنجناب  
 فرمود که شیطان دشمن آدمیست ترسیدم که مبادا در دل شما طعن فاسد و گمان با القاناید پس معلوم شد با جز  
 اعتقاد عصمت آنجناب مکن بود که بسبب این ایحال که نسبت با مناس محل نیست و دل ایشان ترجیح  
 و نیت آنجناب پیامی شد و منافعی باین اعتقاد عصمت بود و بخت آنکه اخبارین امامیه طایفه روایت کرده اند  
 عن ابی حمزة الثمالی عن ابی الحسن علیه السلام قال ابو حمزة قال فی علی بن الحسین کنت متکلیا  
 علی الحائض و انما حزین متفکرا و دخل علی رجل حرس الثیاب طلیب الائمة فظفر فی و تحمی ثقی قال  
 ما سبب حزینک قلت اتخوف من فتنه بن الزید قال فضک ثقی قال علی هل نایت احدا خاف  
 طریقه قلت لا ثقی قال هل نایت احدا اسال الله فلم يعط قلت کانت نظرت فلما رقدت امی احدا

فحسبت من ذلك فإذا بقائل اسمع صدقته ولا تارني شخصه يقول على هذا حضي وجهي قصه  
 حضرت امام را این دو سخن که معلوم هر دو مرتب سبب است خوف غفلت بود تا آنکه خضر را تنبیه کند که بر خود  
 پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت بآل بیت یا بعضی آل بیت را نسبت بصحابه و داور  
 و از ملاحظه فضائل و مناقب همه یکدگر خافل کرده باشد چه عجب که امام سجاد و چرا محل طعن و تشنیع باشد و کلام  
 مقدمه نرم هر عاقل چون بوجه آن خود رجوع کند و حال بگیرد این را هم تجربه نماید میتین میداند که در اوقات بسیار  
 اقول انکمال شقاوت و بی ادبی است که انسان را بخی خن فاسد خود که اظهار بر او است چند کس از اهل معاصی باشد  
 حیل و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشرار خواه فجار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عقاب  
 نباشند و انبیا و اوصیا محل مدح و ستایش نمانند تفصیل این اجمال آنکه چنانچه مقتضای بشریت و بعضی  
 انسان را بعد از مرگ اندر همچنین بعضی افعال مستحق ذم و عقاب و دنیا و خلوت نارد در آخرت گردانیده اند  
 اینجاست که افعال ایشان بعد از این که منقسم میشود بطرف اختیار و اضطرار و اختیار را می نامند متصرف با حکام  
 مشهور و میشود که واجب حرام و مندوب مکروه و مباح با و لوازم آثار هر یک از این مدح و ثواب ذم و عقاب  
 و نخوان آن مقرب میشود حق سبحانه و تعالی اگر کسی چشم بصیر داده باشد باید بدیده انصاف بیند و فرق کند  
 میان افعال انسانی و تمیز دهد میان احکام آنها و حال حرام را مثل حالی مکروه و مانند واجب انکار و  
 مباحات را و پایه خود نگا ندارد و نماند که حال غرور و شداد و ابوجعل و دیگر فرعون است مثل حال انبیا  
 و اوصیا که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بصحمت و طهارت ایشان داده اهل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی  
 از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرایع و انزال کتب ارسال سل بهجت و سجا کرد و هرگاه این  
 چندین اعمال بنظر انصاف ملاحظه نماید نموده ایا حال فرعون و افعال انانیست او مثل حال حضرت موصی علیه السلام  
 در باب خوف از عصا و نموده و می تواند است که هیچ مسلکی تجویز کند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد مقتضای  
 بصیرت او و ادب و بی غفلی عارض شده که آنرا با وجود مذکار و مکرار تنبیه نکرد و همچنین کلام جابر میشود و با  
 نور و بصیرت و هدایت را هم حال اهل جهل نسبت بنسبت بنسبت علی علیه السلام و سلم و تنگی نیست که هر که التزام این امر خواهد  
 از زمره اهل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لانا معه و هرگاه چنین نباشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد  
 و قول بعباد مذموب و چنانچه بتعالی نماید که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در موضوع کار و احتیاج خطیب  
 رسانند و دیگر از اصناف خطابات هیچ وقت از دقایق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی فاعل بعد تمسک

فرغند است شود و برای نماز و اول غفلت و وسیله نجات سازد و پر او را باب اول که از اشرف عرب بود و در وقت قیام  
 با جناب عبدالمرسلین صلی الله علیه و آله نشست بذل بیدار نماید و برای خود این سخن را و وسیله نجات نماید و اما  
 پنج حاشا افعال فاصبین حق البیت علیهم السلام را بعد از این که جناب علیه السلام در مجلس و محافل و محفلین  
 اصحاب و آیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج حقیقت انخست نموده با حل غفلت نماید و جمله آنچه فرموده اند بزرگ  
 حدیث نباشد که در طرق مخالف و موافق تفاوت بسیار طور است نسبت تمام آنچه از انخست اصحاب و اورد و در آن  
 نسبت قطعه و در بجا دارد و گفتار نماید پس باید دانست که روایت نموده است ابو بکر احمد بن محمد بن و در روایت  
 خود و او از جمله اعیان اید ایشان است هم روایت نموده آن را عالمی که ملقب است بصدور الایده خطبای خوارزم  
 در کتاب خود که این است ایام طبرانی که او میگفت حدیث کرد بن سعید الرازی او گفت که حدیث کرد بن سعید  
 گفت که حدیث کرد بن افراسیاب او گفت که حدیث کرد بن حشاش بن محمد از ابی طفیل عامر بن اصدقه او گفت که حدیث  
 کرد بن شورش کرد و از آنکه اصوات در میان شورش مرقع کرد و در پیشیدم که علی بن ابیطالب میگفت که در زمان  
 نمودن ابی بکر را و من قسم خدا او را حق بودم بخلاف آن و می طاعت نمودم فطر باینکه اگر من بعیت نکردم و باب  
 پرغاش مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از اینها بعضی را بقتل رسانند و بعد از این که بن ابوبکر ازین جهان  
 و عمر را خلیفه ساخت من می بخلاف نمودم و او پیش شرفم و اطاعتی که نم نمودم و خوف آنکه اگر اطاعت نکردم کافر نشود  
 و حال شایخ و ابی بکر که در آن بیت نمائید پس من اطاعت نمیکنم و بدینستیکه عمر که دانست مرا شرم و حج گسار است  
 فضل مرا و اینها نیستند فضیلت مرا خیال کرده اند که من ایشان در مخالفت کمارت و در وجه مساوت قسم نمودم  
 اگر خواهم علم نایم یا نه یا نه نمودم و کم بهشتیکه پنج از عویم و هم به خدا شکر تواند که یک بهشت است و خدا  
 دارد نماید و بعد از آن گفت که قسم میدهم شما را که هیچکس از شما خیر از من نمیست که عمر و حمزه بن عبد المطلب  
 گفتند فرموده اند که من است عیان که از یزید بن ابی سفيان با جنابین بطیخ مع الملائکه فی الجنة  
 گفتند فرموده اند که من است که بکنند که شجره مثل من و جنتی فاطمه و زهرا و آل و اسفند نه او خدا  
 کلامه گفتند فرموده اند که من است که بکنند که شجره مثل من و جنتی فاطمه و زهرا و آل و اسفند نه او خدا  
 سوال الله عز و جل که من است که بکنند که شجره مثل من و جنتی فاطمه و زهرا و آل و اسفند نه او خدا  
 که وحدان است و حق است که بکنند که شجره مثل من و جنتی فاطمه و زهرا و آل و اسفند نه او خدا  
 که من است که بکنند که شجره مثل من و جنتی فاطمه و زهرا و آل و اسفند نه او خدا

گفتند باز فرمود ای کسی شما هست که در حق علی شهادت بدهد یا حق صلی العصر غیر من گفتند باز فرمود  
 ای کسی شما هست که قال الله حين قري باله الطير يا عجب اللهم اعطني يا خلقنا ليلتك  
 مع مر هذا الطير فجت وانا لا اعلم ما كان من قوله فدخل فقال لي يا زب غير من گفتند باز فرمود  
 ای کسی شما هست که انقل المشرق عند كل شديدة تنزل برسول الله مني گفتند باز فرمود ای کسی هست  
 اعظم عناء عن رسول الله مني حين اصطحبت علي فاشه وقينه بنفسي بذلت محبتي و نه خير من  
 نه باز فرمود ای کسی که با خدا خمس غیر من غیر از فاطمه گفتند باز فرمود ای کسی که  
 له سهم في الخاضع سهم في العام غیر من گفتند باز فرمود ای کسی که در میان شما کسی هست که  
 سعد النبي ابواب الماجر جميعا ففتح يا حق قام اليه عما حمزة والعباس قالوا يا رسول الله سئلت  
 ابوابنا وفتح باب علي فقال النبي والله ما انا فتح بابيه ولا انا سئلت ابوابكم بل الله فتح بابيه  
 ابوابكم گفتند باز فرمود ای کسی که تموا لله تعا نوره من السماء حتى قال فاني انظر حقه گفتند  
 اللهم باز فرمود ای کسی که تا جلی رسول الله ستة عشر مرة حيدر بن جابر يا ايها الذين  
 اذنا جيتوا رسول الله غير من گفتند باز فرمود ای کسی که ولي محمد رسول الله غير من  
 گفتند باز فرمود ای کسی که آخر عهد رسول الله حيرة وضعة حفرة گفتند و در کبر است  
 از صدره لایم مرویت که او با سواد خیر از ابی زبیرین مناشد و یا و بر آنچه نوشته و اینست  
 که جناب امیر علیه السلام فرمودند که فاشدکم الله هل تعلمون معاشراهما جبریل و الانصاران جبریل  
 اتی النبي فقال يا محمد لا سيف الا ذوالفقار فلا فتى الا علي هل تعلمون كان هذا قالوا اللهم نعم قال  
 فاشدکم الله هل تعلمون ان جبریل نزل علی النبي صلعم قال يا محمد ان الله تعا يا مولانا يا عليا  
 وحب من يحبه فان الله يحب عليا وحب من يحبه قالوا اللهم نعم وقال فاشدکم الله هل تعلمون  
 ان رسول الله قال لما استبرأ الى السماء والسابعة وقعت في رفا و من نورته وقعت في حجب  
 نور فوعده الجبار لا اله الا هو شيئا فلما رجع مر عند نادى مناد مر وراء الحجب فغلا ب  
 ابوابه اراهم ونعم الا حوا حيل فاستوصوه تعلمون معاشراهما جبریل و الانصاران كان هذا  
 او لا فقال من هو محمد يعني عبدا لرحمن عوف سمعته بامر رسول الله ولا قصه ما قال هل  
 تعلمون ان حادبا دخل المسجد فاشدکم الله قال فاشدکم الله ان الله ابواب المسجد



المسجد سدا وتركه بأمر الله تعالى نعم قال هل تعلمون اني كنت اذا فالت عن بين رسول الله  
 قال انت مني بمنزلة هارون من موسى لا انه لا نبي بعدي قالوا اللهم نعم قال فعمل تعلمون ان رسول الله  
 حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هي يا حسن فقال فاطمة الحسين صغروا وضعفوا  
 منه وانت تقول هي يا حسن فقال لها رسول الله لا ترضين ان اقول انها هي يا حسن ويقول جبريل  
 يا حسن فعمل خلق منكم مثل هذه المنزلة نخر الصابرون لينفضي الله في هذه البيعة امر كان ينفو  
 ثم قال قد علمتم موضعي من رسول الله القربة القريبة والمنزلة الخصيصة وضعني في حجر  
 وانا وليد يضمنني صدقه وبلقني في فراشه ويمسني جسده يشمني عرقه وكان يعضغ الشيء ثم يلعن  
 وما وجد كذبة في قول ولا خلطة في فعل لقد قرأ الله من لدن كان فطيما اعظم ملك  
 ملائكة يسلم به طريق المكارم محاسن الاخلاق عامة ليلة ونهارا ولقد كنت اتبعه اتباع <sup>من</sup> الفصل  
 اثرامه ويرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويا امرئى بالا قتداء به ولقد كان يجاوز سنة <sup>من</sup> يوم  
 فاراه ولا يراه غيري لم يجمع بيت يومئذ في الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا  
 ارى من الروح والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه  
 فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد اذهب من عبادة انك تسمع ما سمع  
 وتري ما ترى لا اناك لست نبيا ولكنك زير وانا لعل خير ولقد كنت معه اصلي انا  
 الملامر قريش فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيم المريد عه اباؤك ولا احد من بني  
 ونحو قبلك امر ان اجبت اليه واريثنا عينا انك نبي رسول وار لم تفعل عينا انك  
 كذا فقل لهم وما تسألون قالوا تدعونا هذه الشجرة حتى تنقلع بعرو قبا وتقف بين يديك  
 فقال ارب الله على كل شيء قدير فان فعل الله ذلك لكم تؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم  
 فاناساركم ما تطلبون اني اعلم انكم ما تفيون الى خيرو ان فيكم من يطرح في القليب  
 يحزنك احزاب قال يا ايها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر تعطينين <sup>الشيء</sup> سر  
 فانقلعي بعرو قل حتى تقفي بين يدي يا ذا الله في الذي بعثه بالحق لا تنقلعت بعرو قبا  
 ولها دوى شديد قصف كقصف ارجحة الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله مرفوعة  
 والقت بعضها الا على على رسول الله فعلت بعض اعصائها على منكبي كنت عمر عيني فلما



قلنا نعم الوعد والوالد او استكبارا فرما فليانك نصفها وحق نصفها فاما هابذا فاقبل  
 اليه وحقها كما عجب اقبال استند ويا وكاد ان تلف بر سول الله فقالوا نعم وهذا النصف  
 شريه الى الله كان ظاهره رسول الله فوجع فقلت انك الله الا الله ان اول مو من امك  
 امر سول الله واول من ان الشجرة فعلت ما فعلت يا الله تصديق النبوة واجالا لكلمتك  
 فعمل الفهم كان هذا ساحر كتاب عجيب السحر خفيف فيه وهل يصدقك في امر كالا مثل  
 هذا البعثة وان لم القوه الذين لا نأخذهم في الله لومة لاثم سيما هم سيما الصدق بعد وكتاب  
 من انهم كلابرا عمارا لاييل من انهم متمسكون بحبل الله القرآن حبيب سبب رسوله لا يستكبرون  
 ولا يعزبون ولا يفسدون فلوهم في الجنان واجسادهم في العمل قال الناصب عليه عليه السلام  
 مضى ما مضى سبب نوح في فضيلت خاص از نظر ساقط بنايدك وروايات حتى ان فضيلت عام را از دست  
 ما در او و اين قدر مباحث است بخلافه نقل اما عقلا پس بدیست که انتقاهی خاص تکریم انتقاهی عام میشود مثل  
 غامی فسان و انتقاهی حیوان پس چون عام متفی نشد ثابت شد اعدام الواسطه بین التقی الاثبات و چون ثابت  
 شد بوانهم آن نیز ثابت شد تحقیقا معنی اللزوم لهذا گفته اند که ثابت الشئ ثبت بلوانه و انقل  
 پس این کتاب که واضح و باریک است اندر احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیره این کتاب مثل کل فیه و کل  
 من این نشان را می بینیم چه جنبه است خاص معنی یا من بر محمد صلی الله علیه و سلم را ایشان نفی میکنند  
 اما من طاعت انبیا و اراد و ان مقتضی امتیاز ثنائی است از کسی این معنی ندارد و عواید و کفایت بر عزم ترجیح  
 داده را نظر کن که و در وقت معمودی که کوفت است قریش شتمه باشند و قریش را بر سایر عرب ترجیح داده اند  
 و شتمن و عیبها را در این زمان در وقت زکوة و علی القیاس مع شریعت این مقدمه در جای بسیار  
 و در وقت زکوة است و بجز در میل جناسه ان در اخته می شود و قطع نظر از ان که این مقدمه را دلیل عقلیه  
 است یا نه را شود و سلم را زکوة نامیه نیز اندر ایشان اولاد علی بود این فضیلتی است مشتبه با جمع  
 و در زمانه است این کتاب ایشان منبر است حال آنکه بعضی علوی میگویند است ایة وقت خود  
 است که مایه بود و است بین منی و در انتقاهی فضیلت خاص که اعتقاد امامت است و این  
 است خود را به گفته بنی قریظی است و عظیم که مگر ان امامت ایام را نیز بسبب این مقیاس  
 است من من موبن زو اسناج است اما معانی این پیش نخت که محمد بن الحنفیه بر حضرت امیر عجمی امامت

امامت بر خود نمود و منکر امامت زین العابدین شد و پر خاشاک و تاناکه فوت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود  
 برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن الحنفیه تا آخر عمر از آن دعوی مست بر داشت و دختر را نماند و نجات  
 و بشیعه کوفه در باب خلافت او نامها نوشت و بر قتال اهل شام و کین خواجه حضرت امام حسین را منصف و فرمود و مختار  
 بعد از فتح سرک امر ایشان را با بافتن نامه دسی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستاد و به مدت امام زین العابدین آخر  
 وقت رحلت پسر خود ابو هاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقاد کسی شیعه و بنی محمد بن حنفیه و پیرو ابو هاشم  
 از عظیم توقیر در کتب ایشان باید دید و خصوصاً در مجالس المومنین و نیز از آن جهت که یزدی شیعه و دعوی امامت  
 برای خود کرده و خروج نمود بشیعه و گفت که امام همان است در میان بالبلیت که اشکارا بشیعه خروج کند نه آنکه امام  
 خود را پنهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر را چنانچه قاضی فوراسد و دیگر شیعه ابو بکر حضرت محمد بن  
 و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و این دعوی در اولاد او جاری نماند و بی محمل نیز خروج کرده اند و  
 امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان سطور و مذکور است و همه را بخوبی می دانند  
 و واجب الحجت می نگارند بلکه آنحضرت امام جعفر نص صریح در مناقبه ید شهادت نقل میکنند که بعد از شهادت  
 فرمود اشک کنی الله فی تلك الدماء والله زید دعوی هو و اصحابه شهداء مثل ماضی علی بن  
 ابی طالب و اصحابه و راه الشیخ ابو یونس فی الامالی عرف فضل بن یسار و قاضی فوراسد و مجالس المومنین  
 نیز در احوال فضل بن یسار این ولایت کرده و نیز از آن جهت که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و  
 و عبد الله و موسی و سمیع و در باب امامت خلاف کردند عبد الله و الفطح برادری حق و این بود و مادرش فاطمه بنت  
 حسین بن الحسن بن علی و ابی الامام جعفر بود و بنحو ایشان فوت شده و دعوی و نسبت سمیع بن  
 از جعفر و دعوی امامت نمود و بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی اکبر مالک یکن به عاهله و  
 هم حضرت جعفر را او داده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قبر گذاشته و آنکه سری ایشان را گرفته و فوت  
 امام و صلی امامت باینز او را فرموده و محمد نیز و دعوی امامت بر خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 فرموده بود که در خانه تو بعد از من پسر خواهد شد که او را تمام خراجی که در او امام خواهد بود به جانی نماند امامت  
 سمیع و اسحاق و امامت اسحاق و موسی است و بعد از او امام علی رضا و بعد از او امام موسی و بعد از او امام جعفر  
 شیعه نیز از آنست ایشان بودند و بعد از امام موسی بن محمد نیز و دعوی امامت کرده و حاکم نیز تابع و  
 بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی و دعوی امامت بر خود نمود و کسانی را که در امامت حج کردند و

عمار بن یزید لقب گذاشته و چون امام حسن عسکری وفات یافتند جعفر تقویت گرفت و دعوی خود و گفت که حسن  
 علی خلف گذاشته و در اہل علم شریعت است کہ البتہ خلف داشته باشد پس قائلین بر امامت حسن نیز اکثر بحج جعفر  
 آوردند از آنجمله حسن بن علی بن فضال است کہ از خجندیہ بن محمد بن محمد بن شیعہ است و بعد از جعفر بن علی پسر او  
 علی بن جعفر و دختر او فاطمہ بنت جعفر بن شکر است و دعوی امامت نمودند و کسانی کہ معتقد امامت حسن بن علی  
 عسکری اند نیز یازده فرقه اند با آنجمله مخالفات این صاحبان با ہم و انکار امامت یکدیگر از آن قبیل چیزی  
 نیست کہ توان پوشیدہ مصرع نہان کے مانند آنری کزو سازند محفلها بد خصو و صیوان امام حسن عسکری  
 و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبار نیز واقع شدہ چنانچہ شیعہ خوب  
 سید اند پس با وصف اینئمہ این بزرگواران را ببحث انسابی کہ با حضرت امیر از مذکور و واجب التعلیم  
 و المحبتہ می نگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود با چشم پوشی و اغماض مینمایند و اما مطلب آن  
 این بحث کہ مختار ثقفی بالا جماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شیعہ شدہ بود از آنجمله  
 آنکہ پسر صلیبی حضرت امیر المؤمنین را کہ عبدالمذہب نام داشت در کوفہ قتل رسانید و دیگر قبایل و شتایع از وی با  
 بطور رسیدہ و با وصف اینئمہ قاضی فرامرد و احوال مختار از علامہ علی نقل نموده کہ در حسن عقیدہ اشعیہ  
 سختیست غایۃ الامر چون بر بعضی از اعمال و احتراض داشته اند او را مذہب و شتم تناول نموده اند و حضرت امام  
 محمد باقر را بعضی اطلاق یافته شیعہ از فرض حجتا منع نموده اند کہ او شندکان را کشت و بکشتها با خود متاوان  
 علامہ پس معلوم شد کہ چون شخص خود را شیعہ علی گفت و با بنجاب انساب پیدا کرد ہر چو کہ باشد مقبول است او را مذہب  
 قوی و چون حیات است و نیز از بحث کہ نزد ثنائی عشرہ بر دایات فضائل و بکار قافیہ نام و وسیع مقبول است و انہما  
 نہ اجماع و صلح جائز ندارند بآن کہ علی بودند و خود را شیعہ علی می گفتند ہر چند منکر امامت اید بسیار بود  
 و چون این مقدمہ ثابت شد دلیل است میگویند کہ محمد باقر علی فرض باید کرد و محبت ایمان بر محمد باقر حجت  
 و اعتقاد امامت علی باقی و اقامہ بان و احیاء محمد را از ہما جزو انساب بجا اولاد فرض باید کرد و سانیکہ  
 و دعوی بن محمد صلی علیہ وسلم ایمان او نمینماید و جدا و شیمان محمد صلی علیہ وسلم و خدمت از و ارج مطہرات و  
 خانہ دین و بجا آوردن او با وصف انکار و قدما شناسایی صدور اعمال شیعہ و افعال قبیحہ بجا مختار و بنیضا  
 باید کہ داشت و با ہم ہوا نہ باید کرد و بان تہذیب و ارج و صحاب کہ منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و با ویران  
 نمودند مثل ہائیکہ و طوطیہ و دیگر ہلکہ طغیانی قتلشدہ نیز زعم شیعہ در پلہ محمد بن حنفیہ و زید شیبہ و عبد اللہ بن جابر

وجعفر بن علی بن جعفر و خا طره بنت جعفر خواهند افتاد و موسی و عمر و بن العاص و در این مختار و بنی فاضل و قریه  
 خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیر می دارد که صاحبان از این طعن محفوظ می شود که امامت انبیا  
 منکر شود و با آنها پرخاش نماید و آنها را بید و محبت محمد صلی الله علیه و سلم و خود را است و شمردن انقدر تاثیر  
 ندارد که صاحبان با وجود انکار امامت و پرخاش با بنی از این طعن محفوظ گردد و گوئیم که این از روی  
 بیرون نیست یا محمد صلی الله علیه و سلم قصور می دارد و در وجه یا علی فحشیت دارد و از وجه محمد صلی الله علیه و سلم و این  
 شق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در وجه ثابت است چنان که در باب نبوت که شریعت  
 منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت است بر منصب علی که امامت علاوه برین مساوات و امتداد جمیع کتب  
 امامت نیابت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطر نشین شد استنتاج نتیجه باید نمود و الله الموفق الهاد  
 الی المقاصد المبادی قوله مقدمه هم فضیلت عام السبب و من فضیلت خاص الی آخره المقدمه اقول  
 نیست که چون قبل از این فضیلت عام خواجه را که سبب این عبادات و شکر چنان سبب و من فضیلت خاص  
 علی بن ابی طالب علیه السلام قائل بودن بفضائل ایشان به بیاد او و خود را سر و عتاب باری مقتضا  
 له تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر گوید که رفع فضیلت  
 موجب ترفع فضیلت عام گردید منافض قول خود شکر ده باشد و مع هذا پس شیعیان نیز همین جواب خواهند داد  
 یکی از امور مضحکه این است که با وجود این همه و آنچه که دارد میخواند که دست از متابعت اهل بیت علیهم السلام بردارد  
 بقواعد علوم نظری مطلب در اثبات سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان علوم نظریه و افعیه میان  
 حقه که مختص طریق اهل بیت است کما قال واقع شود حاصل آنکه سبب کمال عبادت معنی عدم این کمال افعال  
 لایوتفع بار ترفع الخاص باشد نفهمیده گمان کرد که از اینجا که خاص ترفع است باید است که عام  
 باقی باشد و این بر بی ابطالان است ایامی تواند شد که با وجود ارتفاح انسانیت از حیثیست و باقی باشد  
 قائل را میسر که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در مخرج فیه علاقه مثل علاقه حقیقت حقیقت  
 غیبیه باشد که در پیاده از مواز و متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و بعضا علمیم که حق حقا  
 و تفاضل علم اهل بیت را چراغ بار عدم فضیلت خاص که عدم سجده آدم باشد از معرض اعتبار است و فاعلم و همچنین  
 در ابواب هم جاری می تواند شد و انصاف معلوم نیست که فضیلت عام که در لوازم از او و از بزرگوار است  
 که لوازم فضیلت عام است که هر چند فضیلت خاص باشد ای فضیلت کانت آدمی را بدینا جوی ایا این

۱۸  
 باشد پس چرا اسلام و سائر اهل اسلام اهل کتاب را اهل نار میدانند و اگر منظور است که فی الجمله کلمه  
 چیز را اعتبار داشته باشد پس برای شیعیان چه ضرورتی باشد زیرا که اینها میگویند که من لازم نمی بینم استن  
 و علت سناکت است ایضا معلوم است که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر معصیت که از ایشان  
 شده عذاب تقرر نموده و حال اینکه نظر بفضیلت عام با وجود گناه و شوق باید عذاب بر آنها کمتر از  
 دیگران باشد اما شیخ الطحیری و طحطاوی بطرف شعبان چند نمود که ایشان با فضیلت علوی بودن از سادات  
 هر چند عامه عقیده باشند قائل به امامت امیرنا عشر علیهم السلام نباشند تبرائی نمایند پس این محض کلام  
 است الا قبل این میفرماید بیان کند که هرگاه یقیناً به ثبوت رسد که فلان کسی چند امام زاده باشد مثلاً  
 یکی از اصول دین بوده و یا آنکه یکی از ضروریات دین الدین امامیه و بیزارسی میجویند و تبرائی نمایند و او را از جمله  
 ملائین انکارند اما تا وقتی که ثبوت نرسد و از احوال کسی بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد  
 امامیه صلا و سلفاً از تبرائی نمایند و بر او لعن میکنند خواه از او لاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل  
 ابی بکر و عمر بنی بدنی که حیدر مفسر را بد میدانند و محمد را بیچ بکر استایش بینمایند و همچنین خدمت مسلم بنی  
 رسول حسن و حقان و از دهر هم در باب غدیر و نیز بنی امیه بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که  
 امام زاده به ثبوت نرسد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشد برای خاطر داری بکر و عمر و مریدان آنها  
 نمیتواند شد که ما انما را در زمره اعدا دین حساب کنیم تو خواه از ما خوشنود شو می خواه ملال اندود  
 مصرع تو خواه از ختم پند گیر خواه ملائین و اگر با وجود اینهمه کسی بجا باشد باطل که دارد بطریق شیعیان  
 استناد نمیدکند که اینها روایات و امام زاده با هر چند مکر امامت باشد احادیث مدح و وضع بینمایند تا  
 عدم معنی بر اینها برای خود چهارده جویند پس درین صورت چه جواب خواهند داد برای دفع شبهه شریک شدن  
 از راه کائناتی بگویند که ائمه سید و پیغمبر ایشان در باب فاعل آمده و نیز میگویند و حلیت و استع  
 نمیزد بر این یوسف و مسائل اینها همچنین چاره بسته باشد با جمله اگر ابواب کبانی کشود شود تا دوی  
 مینماید و استقامت کما است و لکن من الظالمین قال الناصب علیه علیه خاتمه الکتاب این نسخه  
 میگویند میخواند اما حشر به است بعد از گذشتن دوازده قرن بعد از آنکه حضرت خدایانام علیه السلام علیه السلام  
 و احادیث ائمه اسلام است در ریافت و نقش انتقام پذیرفت محمد امجد و الله تعالی شریکی که در  
 این نسخه را در دوازده و در اینجا میامید داری از فضل حضرت باری انکه این تحفه آید

مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و راقم این ساله را انجمن  
 و ثواب عظیم فضل نماید بمنه و کمال کریمه و سؤال بصدقه تضرع و زاری از جناب تعالی است که اگر فی الله است  
 یا تضرعش قلمی را ثنائی تقریر تحریر یا بخی مرضی او تعلق نباشد در حق خود و دوستان و دویرین ساله و دفع شد  
 باشد بحض عنایت بیغایت خود از ان عفو و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نماید رسا  
 لا تولخذنا نارفسنا اولخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرارکما حملته علی الذین قبلنا  
 ربنا ولا تحملنا ملاطقة لنا به واعف عنا و اغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا  
 علی القوم الکافرين جملی الله علی خیر خلقه محمد و اله و اصحابه اجمعین بر محمد و آلهم  
 الواحین و اخود عوان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجمانه نافقه تضرع انکه جناب حکیم  
 علی الاطلاق از غایت لطف و مصلحت خود التزام نموده که در هر عصری که با خواصی المبین و طلب الیه  
 و شیاطین و بر اصناف بنی نوع انسان بهر سند و باحداث بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را  
 در ضلالت اندازند او تعلق و تقدیر با زامی آنها بمقتضا لکل فرعون موسی بعضی از بنندگان خود  
 موفق و مسدود تا بحج قاهره و برابرین با بهره صنوف شبهات مموئه سکامد فرخنده انهارا فصل  
 باطل گرداند و صدق این مقال بطریق میلان غرور و جناب برابریم و میان سامری فرعون و جناب  
 موسی و میان مشرکین که و جناب پیدای سلیمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گشته تا بر تمام دارد  
 و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات و السلام میفرماید لولا بقی بعد غیبه و ایمکم  
 علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدانین عودینه حجج الله  
 والمنقذین لضعفاء عباد الله من شیاطین البلیس و مردیه و مرفخاخ النواصب لایبقی  
 احلاکا ارتد عن شریع الله عزوجل و لکن هم الذین تمسکون ارمه قلوب ضعفاء الشیعه  
 کما یسک صاحب السفینه سکانها اولئک هم الافضلون عند الله عزوجل و چنین  
 در صواعق محرقه این مجربانین عباس روایت نموده از النبی قال ما ظهر هل بدعة الا اظهر الله  
 و هو حجة علی سائر مشاء من خلقه و جوابا علی هذه السنه و لا یجوز لسنة الله تبدیلا  
 چون درین اوان بعضی از اباسیه مانخیال خام اینک خطه هندوستان درین روزگار از انفس  
 علمای علام شیعیه را و هم اسد شرفا و مکرمه خالصیت خویش که بشا به سامری مسلمین را با فسون ناموزان

۱۰  
 که حاکم جسد له خوار باشد کجساله پیر خود او تعالی شانه از کمال الطاف و اکرام بنده ذلیل خود را فرقت  
 سانس که باین کلام مختصر که را بنفالت سحر اصعب صاوت الملبیت بنمرد بر میضایند شد بمصدق جان  
 میزها الماطل اساطیل کباب نه هو قانام جال نکاد اورا تمشتت و تملاشی گردانید و کانه لمر یفرغ  
 ه مشویم پیچ باسنگ پسر سامری دایه زبانه و سخن گفتن بر میضاست میگیم اما قوله علیه علی  
 و سرور ضایقه او موافق شرطیکه را باشد ای این کلام بان اشاره رفته بود پنجید اقول پس نیست  
 بیغورغ چنانچه محمد امد و توفیق بود جاحس بوضوح پیست فلعنة الله علی الکاذبین و برنا نرسن  
 این ساله مخفی پوشید نیست که با محمد امد شجاع و توفیق بود وجود اینکه در وی با جبر این چیزه التزام ننوده ایم  
 که غیر از آیات و احادیث و ویکتب مخالفین اقول ایشان احتجاج نمایند و موعض احتجاج بغیر از آیات باشد  
 متفق علیها و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیه ذکر کرده ایم و هذا من الفضائل التي لا شک  
 الحی علی ذلک قوله اگر گفته سانی یا انتر شمر قلیم یا انشای تحریر و تقریر اقم اقول لیس هذا اول قار  
 کست فی کلام جبرن ببت امام شافعه واقع شده اگر گفته سانیه تاسیه بتبعیه الامام انشای واقع  
 عجیب است اما چون خلیفه ثانی فرموده اند که فرمایند الی مثلها فاقتلوا التماس عفو و تجاوز از ان من  
 مخالفت خلیفه ثانی که امام شمس است خواهد بود و اما است عا و منفرت از جناب حق سبحانه و تعالی با وجود صرا  
 رکناه احداث بدعات پیش لالت میکند بر اینکه با شمس شمس ایشان نرسیده که توبه الملبیت صلا  
 مفعول مدکوه و حجت عا نه نیست چنانچه دلالت میکند بر این روایت بهی که جناب سید ابی سعید فرموده  
 لا یقبل الله لصاحب عده صلوة ولا حاد و ما ولا صدقة ولا حج ولا عمر ولا جهاد ولا  
 عروفا ولا عدا لا یرحم الله کما یخرج الشجرة من العجوة ایضا قال عمر بن عبد الله بن جهم  
 رعه قال رسول الله ﷺ ای والله لصاحب عده بالتوبة قیل یا رسول الله وکیه ذال  
 قال الله قد اشرب قلبه جهما و ایضا صاحب اعن محرقه آورده است از طبرمی بهی و ضیایار  
 ان الله اخبر التوبة علی صاحب کل بدعة و ایضا در معنی احادیث وارد شده است که اصل  
 مضمون این است که خصم مادت مدید می برایشی تحصیل دنیا از وجه ملال نمود چون او را بدید نشد تا  
 است دیگر از وجه حرام دل حده و حمد خود و تحصیل آن نمود چون باین تشریب هم بر او خود در شستن  
 مجسم شد پس او آمده گفت که ما باین مدت از ملال حرام طلب دنیا کردی در آن دنیا می نشاند ای



الحال اگر بگفته من عمل نمی آید البته برادر دل خود میتوانی رسید و کام جهان بشه متوجه شوی من سبوانی ساحت  
چون انشخص از آن استفسار نمود شیطان رجا بگفت که بدی در زمین اعدا شده باشد خود و بر خلاف  
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود و آن مرد فریقه دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را بصلوات  
انداخت و منی چند برین ناکشست که دنیا با این جمیع نمود و از اموال و اسباب نبوی زیاده از آنچه  
استیفا او بود پیش خود آماده و حبس یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد  
که واسفاه چه کاری کردم که این خج و ریا بدنیافرو ختم و خود را سخت عذاب بدی ستم بخشی و در کسبها برگرفت  
و بهر افسوس فتنه میخ افرو کوفته خود را باین سبت و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب  
حق سبحانه تعالی پیغمبری این پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من بگو که اگر خود را اینقدر بسته  
نگاه داری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که انار که در ضلالت انداخته هدایت نبوی توبه  
برگرمقبول نیست و ها خنجره بال دعاء تلك الرسالة و من الدعاء و علی الله

الاجابة فا قول كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهلبيت الرسول  
مكروا مكرا كبيرا وقتلوا القوم هم لا تنزلن الهتك ولا تذلن

وذا ولا سواها ولا يغوث ويعوق ونسرا وقد

اضلوا كثر اولادك على الارض

مر الكافرين ديارا انك تذلهم

يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا

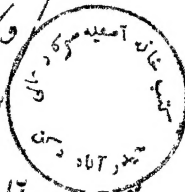
كفارا رب اغفر لي ولوالد

ولمن دخل بيتي مؤمنا

والمؤمنين والمؤمنات

ولا تؤذوا الظالمين

الاستبارة



در طبع مجمع البحرین به نام محمد ناظرین و محمد شایه موسوی علیه طبع پوشیده

۲۹۱۸۴	۱۰۰
الف ۲۵	۱۰۰
۲۹	۱۰۰

